



سپیدارها

کمیته فرهنگی بنیاد مارشال فہیم





شناسه

سپیدارها	عنوان:
کمیته فرهنگی بنیاد مارشال فهیم	ناشر:
چهاردهمین سالگرد قهرمان ملی، شهید احمدشاه مسعود	مناسبت:
سنبله ۱۳۹۴ خورشیدی	سال چاپ:
پنج هزار جلد	تیراژ:

نکته: گفت‌وگوهای آمده در این کتاب، توسط بخش فرهنگی بنیاد مارشال فهیم ترتیب شده است.

هر گونه حقوق مادی و معنوی محفوظ است.

فهرست

- سخن نخست ۵
- سر اگر خفته به خون، شکر که سنگر باقیست (مارشال محمدقسیم فهیم) ۱۱
- مجاهدین باید یک بار دیگر بسیج شوند (مارشال محمدقسیم فهیم) ۲۱
- هر نوع فکر و برداشت دیگر به جز انتخابات زهر است (مارشال محمدقسیم فهیم) ۳۳
- دو خاطره مارشال افغانستان از قهرمان ملی ۴۵
- در چهل و هشت ساعت بعد از مرگ مسعود (داکتر محی الدین مهدی) ۵۱
- امروز در مرحله دیگری از جهاد قرار داریم (عبدالحفیظ منصور) ۵۵
- از مارشال فهیم خاطره بد و ناراحت کننده ندارم (فرمانده گل حیدر) ۸۳
- مارشال فهیم ادامه خط مسعود بود (مولوی عطاء الرحمن سلیم) ۹۱
- یکی از پایه‌های با وزن سیاست، در میان ما نیست (امرالله صالح) ۱۰۷
- مسئولیت‌های پس از درگذشت قهرمان ملی (عارف سروری) ۱۱۳

- خط فکری احمدشاه مسعود دنبال نشده است (احمد مسعود) ۱۱۹
- دست گلچین فلک گر چه همه یغما بود... (جنرال هاییل هاییل)..... ۱۲۷
- به امید دیدار، خداحافظ! (مسعود خلیلی)..... ۱۳۳
- آیا مادری، یلی چنین خواهد زاد؟ (پامیر پارشهری)..... ۱۳۷
- مارشال محمدقسیم فهیم در یک نگاه (مهندس توریالی غیاثی)..... ۱۴۱
- سپیدارها هنوز ایستاده اند (ذبیح الله جامی)..... ۱۴۵

سخن نخست

آزمون‌گاه زمان، همیشه در مقابل انسان‌ها قرار می‌گیرد. دشوارترین حالت زمانی می‌باشد که انسان در برابر مرگ و زنده‌گی قرار می‌گیرد. انسان‌هایی که مرگ باعزت را نسبت به زنده‌گی ذلت‌بار ترجیح می‌دهند، انگشت‌شمار اند. آنانی که در فقدان آکسیجن آزادی نفس نمی‌توانند بکشند، تاریخ می‌سازند و برخلاف جهت رود به حرکت می‌آغازند. از این بابت است که تعدادی با وصف این‌که در میان ما نمی‌باشند، ولی حضور شان همیشه محسوس می‌باشد. آنانی که در برابر ظلم و بی‌عدالتی ایستادند و ثانیه‌یی را در تحقق عدالت اجتماعی به غفلت فرونگذاشته‌اند، با آن‌که در میان ما نیستند، ولی حضور معنوی شان، فکر شان، اندیشه‌های شان، راه شان و یاد شان همیشه با ما است.

سفری که دکتر علی شریعتی به مصر داشت و طی آن سفرنامه «آری این چنین بود برادر!» را نوشت، وقتی به تماشای اهرام مصر رفته بود، نظرش را گودال‌های ته‌افتاده اهرام به‌خود جلب کرده بود. از رهنما در مورد آن گودال‌ها می‌پرسد، برایش

می‌گوید چیز مهمی نیست. شریعتی با اصرار می‌پرسد و رهنما می‌گوید، این جا گورهای دسته‌جمعی برده‌گان است. آنانی که از صدها کیلومتر راه دور سنگ‌ها را بردوش آوردند تا این اهرام ساخته شد. رهنما می‌گوید، هر روز صدها تن از این برده‌گان در این مشقت جان می‌سپردند و در این گودال‌ها انداخته می‌شدند. شریعتی برای رهنما می‌گوید، دیگر به رهنمایی تو نیاز ندارم، من چیزی را که می‌جستم یافتم. در گوشه‌یی می‌نشیند و برای یکی از آن برده‌های مدفون در زیر خاک، نامه می‌نویسد:

«برادر! تو رفتی و ما همچنان در کار ساختن تمدن‌های بزرگ، فتح‌های نمایان و افتخارات عظیم بودیم. به دهات و روستاهایمان می‌آمدند و چون چهارپایان مان می‌گرفتند و می‌بردند و به کار ساختن گورهاشان می‌گماشتند که اگر در ضمن کار تحمل‌مان پایان می‌گرفت، چون سنگی در بنا می‌نشستیم و اگر می‌توانستیم کار را پایان ببریم، شکوه و عظمت و افتخار بنا، به نام کسی دیگر ثبت می‌شد. و از ما حتی نامی در خاطره‌یی نمی‌ماند. گاهی ما را به جنگ می‌بردند، جنگ علیه کسانی که نمی‌شناختیم، و شمشیر کشیدن به روی کسانی که نسبت به آن‌ها هیچ کینه‌یی نمی‌ورزیدیم. و حتی کسانی که همراه و هم‌طبقه و هم‌سرنوشت ما بودند. ما را می‌بردند و مادران و پدران پیر و شکسته‌مان چشم انتظارمان می‌ماندند و انتظارشان هرگز پاسخی نمی‌یافت.»

در ادامه در بخش دیگری می‌نویسد:

«اما برادر. ناگهان خبر یافتم که مردی از کوه فرود آمده است و در کنار معبدی فریاد زده است که:

"من از جانب خدا آمده‌ام" و من باز برخود لرزیدم که باز فریبی تازه برای ستمی تازه اما چون زبان به گفتن گشود باورم نشد: من از جانب خدا آمده‌ام که خدا اراده کرده است تا بر همه بردگان و بیچارگان زمین منت بگذارد و آنان را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهد. شگفتا! چگونه است که خدا با بردگان و بیچارگان سخن می‌گوید و به آن‌ها مژده نجات، و نوید و رهبری، و وراثت بر زمین می‌دهد. باورم نشد گفتم: او نیز همچون پیامبران دیگر در ایران و چین و هند، شاهزاده است که به نبوت مبعوث شده است تا با قدرتمندی هم‌پیمان شود و قدرتی تازه بیافریند. گفتند: نه، یتیمی بوده است و همه او را دیده اند که در پشت همین کوه گوسفندان را می‌چرانیده است. گفتم: عجبا!

چگونه است که خداوند فرستاده‌اش را از میان چوپانان برگزیده است؟ گفتند: او آخرین حلقه سلسله چوپانان است و اجدادش همه، رسولان چوپان از شوق، یا از هراسی گنگ برخود می‌لرزیدند که برای نخستین بار از میان ما پیامبری برخاسته است»

آری!

احمدشاه مسعود، مارشال فهیم و صدها مجاهد دیگر این سرزمین از میان ما برخاسته بودند. از میان کسانی که نه قدرت سیاسی داشتند، نه قدرت نظامی و نه برای تصاحب قدرت یک‌دیگر را کشته بودند. این قهرمانان از میان صخره‌های هندوکش برخاستند و چون کوه استواری ایستادند و برای هم‌زمان ایستاده‌گی را آموختاندند. از میان دورافتاده‌ترین و محروم‌ترین مردم این سرزمین چنان

برخواستند که با نبرد خود به جهانیان فهماندند: «ملت باشرفی در دل کهساری است». این مجاهدین رستم‌وار شهنامه آفریدند و مردانه‌گی را با خون خود در دل اوراق تاریخ این سرزمین، رنگین نقش بستند. این راست‌قامتان، مکتب مبارزه، منطقی انسانی و آزادزیستن را برای ما گذاشته‌اند و برای ما آموختانده‌اند که زنده‌گی در اسارت را نپذیریم و آزادی را حتا به بهای خون‌مان بخریم. چنان‌چه احمدشاه مسعود گفته بود:

«ما برای آزادی می‌رزمیم، برای من زیستن در زیر چتر برده‌گی، پست‌ترین نوع زنده‌گی است. برای حیات مادی، همه‌چیز باید داشت: آب، نان و مسکن. اگر غرور ملی ما درهم شکسته شد، اگر آزادی ما بریاد رفت، اگر استقلال ما نابود گشت، در این صورت این زنده‌گی برای ما کوچک‌ترین لذت و ارزشی نخواهد داشت.»

این مجاهدین در سه مرحله از آزادی این کشور دفاع کرده‌اند. یک‌بار در دوران جهاد که علیه «بلوک‌شرق» ایستادند و با این ایستاده‌گی معادلات سیاسی جهان را دیگ‌گون کردند. کسانی که با دست خالی در برابر غول‌پیکرهای شوروی ایستادند و ابرقدرت چون شوروی را با سلاح ایمان و عقیده به زانو درآوردند، تاریخ فراموش شان نخواهد کرد. در مرحله دیگر - مرحله‌یی که پیروزی مردم افغانستان در برابر اشغال بود - مجبور شدند تا در برابر بی‌گانه‌پروان این سرزمین ایستاده‌گی کنند. کسانی که پیروزی مردم افغانستان را به‌چالش کشیدند و پس از بیرون‌شدن قشون سرخ، به فکر سیادت و سرداری منطقه شدند و کشورهایی که ثبات سیاسی افغانستان را برضد منافع ملی شان تعریف می‌کردند، در اولین فرصت غلامان حلقه‌به‌گوش خود را برای به‌چالش کشیدن حکومت نوپای مجاهدین به‌پیش کشیدند. مجاهدین که دخالت چنین کشورهایی را در امور داخلی افغانستان،

همچون هجوم شوروی به این کشور تعریف می‌کردند، وابسته‌گان این کشورها را نیز چون وابسته‌گان کشور شوروی و دست‌نشانده‌گان شوروی در افغانستان می‌پنداشتند. ابتدا تن به مذاکره دادند و خواستند از طریق گفت‌وگو به حل این معضل پردازند. تا آخرین فرصت دست به سلاح نبردند، ولی مجبور شدند از تجاوز آشکار دیگر در افغانستان به دفاع برخیزند. دفاعی که در برابر مزدوران وابسته به کشورهای بیرونی بود. مجبور بودند از سال‌ها مبارزه‌شان در برابر شوروی دفاع کنند و این دست‌آورد بزرگ را قربانی امیال کشورهای هم‌سایه و وابسته‌گان آن‌ها نکنند. این دفاع، هرچند ملیون‌ها قربانی گرفت و جنگ‌های داخلی مردم افغانستان را آواره کرد ولی هر واقع‌بینی وقتی علت جنگ‌های داخلی افغانستان را مطالعه کند، به‌خوبی خواهد دانست که این جنگ‌ها به‌خاطر چه به‌وقوع پیوست و به‌وسیله‌ کی‌ها به‌وقوع پیوست؟ مرحله‌ سوم، مرحله‌ مقاومت ملی مردم افغانستان است. با آن‌که مجاهدین مجبور شدند از کابل عقب‌نشینی کنند، هم‌چنان به مقاومت در برابر بی‌گانه‌گان این سرزمین ادامه دادند. کسانی که مجاهدین را به‌خاطر جنگ‌های داخلی ملامت می‌کردند، پس از سال‌ها ماهیت جنگ مجاهدین را در برابر این گروه سیاه، مزدور و وابسته فهمیدند. مجاهدین بارها صدا بلند کردند که جنگ ما در برابر تهدید بین‌المللی تروریسم و القاعده است. کسی حرفشان را نشنید تا بالاخره مجبور شدند به حرف‌هایشان گوش بدهند.

بنیاد مارشال فهیم، به‌پاس رشادت‌های تمام مجاهدین افغانستان، به‌ویژه قهرمان ملی کشور، شهید احمدشاه مسعود و مارشال فغانستان، محمدقسیم فهیم، این کتاب را سامان داده است که در برگزیده سخنانی‌هایی از مارشال افغانستان در دهمین، یازدهمین و دوازدهمین سالیاد قهرمان ملی کشور، دو خاطره‌ مارشال

افغانستان از قهرمان ملی؛ مصاحبه‌هایی از عبدالحفیظ منصور، فرمانده گل‌حیدر، مولوی عطّأ‌الرحمن سلیم و احمد مسعود؛ مقالاتی از داکتر محی‌الدین مهدی، امرالله صالح، عارف سروری، مسعود خلیلی، توریالی غیائی و ذبیح‌الله جامی و خاطره‌یی از جنرال هایبیل هایبیل و طرح‌گونه‌یی از پامیر پارشهری می‌باشد.

سر اگر خفته به خون، شکر که سنگر باقیست

سخنرانی مارشال محمدقسیم فهیم در دهمین سالیاد قهرمان ملی، شهید
احمدشاه مسعود (۱۳۹۰)

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين والصلوات والسلام على سيدنا محمد
وعلى آله واصحابه اجمعين.

حضار گرامی، بزرگان دولت اسلامی افغانستان، رهبران معظم جهاد، اعضای
کابینه، برادران و خواهرانی که در این مجلس حضور دارید، السلام علیکم و
رحمت الله و برکاته.

حضور مهمانان خارجی را هم در این محفل گرامی می‌داریم.
انسان از زمانی که خلق شده، در دو مسیر حرکت کرده است. یکی مسیر کفر و
طغیان و دیگر مسیر خداپرستی و ایمان:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ
الطَّاغُوتِ فَفَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا۔

النسا/۷۶».

انسان‌هایی که به‌خاطر هوا و هوس و خواهشات نفسانی طغیان و حرکت کردند، همیشه مسلمان‌ها و کسانی که به‌خدا ایمان داشته‌اند، برای انجام رسالت انسانی خود و بنده‌گی خدا در روی زمین، در برابر آن‌ها مبارزه کرده‌اند.

انبیا علیهم‌السلام و شخصیت‌های بزرگ و تاریخ‌ساز جهان انسانیت و جهان اسلام، در برابر تجاوز و در برابر خواهشات نفسانی و جباران، مقاومت و مبارزه کرده‌اند همیشه در انجام، پیروزی و موفقیت نصیب خداپرستان بوده است. در کشور ما افغانستان، در این سه دههٔ اخیر، مشکلات و حالاتی به وجود آمد که واقعاً بسیار سخت و دشوار بود. تجاوز شوروی سابق به افغانستان، تجاوز بسیار اشغال‌گرانه و یک حرکت بسیار ظالمانه و دکتاتورانه بود. یک حرکت نابرابر بود که در مقابل آن مردم افغانستان به‌خصوص مجاهدین ایستاده‌گی و جهاد کردند. و از هیچ نوع فداکاری در این راه و در راه آزادی کشور شان دریغ نکردند. در پیشاپیش عدهٔ بزرگی از مجاهدین، امرصاحب شهید قرار داشت که از هیچ نوع فداکاری و زحمت‌کشی در راه جهاد دریغ نکرد و شب و روز زحمت کشید و جبهه‌یی را به آن عظمت و بزرگی رهبری کرد. در پهلوی این که جنگ و جهاد در مقابل دشمنان و متجاوزین می‌کرد، به ساختار جامعهٔ اسلامی، به تربیهٔ شخصیت‌ها و مجاهدین و این که افغانستان بعد از سقوط شوروی و نظام‌وابسته به شوروی، مجاهدین باید با یک آماده‌گی کامل و آماده‌گی به خدمت‌گذاری، جانشین نظام وابستهٔ شوروی شوند، جداً توجه داشت. به همین اساس زمانی که شوروی‌ها در افغانستان شکست خوردند، به ساختن اردوی جهادی دست زد و روش‌هایی را به کار گرفت که در تاریخ افغانستان بی‌نظیر است. تا این که رژیم وابسته به شوروی که داکتر نجیب‌الله در رأس آن بود سقوط کرد. مجاهدین پیروزمندانه داخل کابل شدند و همه بزرگان تقاضا و تأکید می‌کردند که خود امرصاحب مسؤلیت زمام امور دولتی را به‌دوش

بگیرد، ولی او با دوراندیشی تمام قضیه افغانستان را محول ساخت به رهبران جهادی. طرز دید احمدشاه مسعود این بود که افغانستان کشوری است که در آن اقوام و اقشار مختلف زنده گی می کنند. همان قسمی که در جهاد افغانستان سهم فعال داشتند، در ایجاد حکومت به زعامت رهبران جهادی خود آنان باید نقش داشته باشند. موضوع به رهبران جهادی سپرده شد. دولت اسلامی ساخته شد و این حکومت نوپای جهادی، برخلاف توقع از طرف کشورها و افراد معینی که شما همه می شناسید، مورد تجاوز قرار گرفت و نگذاشتند که حکومت نوپای مجاهدین مصدر خدمت به مردم شود. هم چنان نگذاشتند که مجاهدین نتیجه مثبت مبارزات خود را ببینند. از طرف دیگر، شروع کردند به دسیسه سازی و سنگ اندازی بالای حکومت اسلامی و نظامی که مجاهدین به وجود آورده بودند، احزاب مختلف را استفاده کردند و بلاخره که نتیجه نگرفتند و شکست خوردند. طالبان را در این کشور به وجود آوردند و آن ها را علیه حکومت مجاهدین تجهیز و تحریک کردند و حکومت نوپای مجاهدین را سقوط دادند. آمرصاحب شهید در دفاع از کابل و حکومت جهادی و مجاهدین تا آخرین رمق حیات خود ایستاده گی و مبارزه کرد. بعد، دوران مقاومت ملی در افغانستان به وجود آمد. از یک تجاوز خلاص شدیم که تجاوز دیگری به وجود آمد. در این ناگزیری دو راه وجود داشت، یا تسلیم شدن به تجاوز که افغانستان از نقشه تاریخ برداشته می شد و یا این که مقاومت صورت می گرفت. شکل گیری مقاومت ملی افغانستان، سخت ترین دوره روزگار و زنده گی بود. بزرگترین آزمون به مردم افغانستان و پرخون ترین و دشوارترین حالت بالای مردم افغانستان بود. اما آمرصاحب شهید با تمام قوت، با تمام شجاعت و همتی که داشت، شب و روز تلاش کرد تا صف مقاومت در افغانستان شکل بگیرد و مقاومت در افغانستان سرتاسری شود و بلاخره این مقاومت سبب شود که طالبان

در افغانستان سقوط کنند. همت و غیرت آمرصاحب شهید از همان حرف اساسی و حرفی که او را در تاریخ افغانستان به حیث یک قهرمان ملی این کشور و مدافع آن تسجیل و تثبیت کرد روشن بود که گفت: «اگر به اندازه کلاهم در افغانستان جای باشد، از وطن خود دفاع می‌کنم.» واقعاً این گفته خود را عملی کرد. بسیار بزدلانه و جیونانه به آمرصاحب تعرض کردند و حمله بسیار جیونانه انجام دادند و او را به شهادت رساندند، ولی آمرصاحب شهید در جریان زنده گی خود به یک مکتب تبدیل شده بود. او از خود پیروان، یاران و دوستانی داشت. جبهاتی را که او رهبری می‌کرد، جبهات عادی و کف روی آب نبودند. در این جبهات مردانه ایستاده گی کردند و روحیه مجاهدین تشجیع شد. حملات بسیار مهم و بزرگ تروریستان بعد از شهادت آمرصاحب شهید به عقب زده شد و شکست خوردند. بعد، حادثه‌یی در امریکا صورت گرفت. بعد از حادثه امریکا، هماهنگی به وجود آمد بین جامعه جهانی و بین مقاومت ملی افغانستان که جامعه جهانی تنها حمایت لوژستیکی و حمایت هوایی در بعضی از موارد کردند با اهل مقاومت و خود مقاومت بود که در سرتاسر افغانستان در برابر طالبان خطوط دفاعی شان را شکستاندند و طالبان را، تروریست‌ها را و باداران شان را شکست داده و از سرحدات افغانستان خارج ساختند. به این ترتیب کسانی که کور خواندند و کسانی که فکر کردند که اگر یک شخص را بکشند به پیروزی می‌رسند و یک جریان بزرگ ملی و مبارزه بزرگ را از بین می‌برند، نقش بر آب شد و صفحه دیگری در افغانستان به وجود آمد. آمرصاحب در جریان این که جنگ و مقاومت می‌کرد به این نتیجه رسیده بود که در افغانستان یک نظام ملی باید به وجود بیاید. نظام ملی به این شکل که اول باید افغانستان آزاد شود، حکومت مؤقت ساخته شود و بعد از حکومت مؤقت، قانون اساسی تدوین شود و در روشنایی قانون اساسی در افغانستان، انتخابات

صورت گیرد. نظام و دولتی که توسط انتخاب مردم افغانستان به وجود می‌آید، باید حمایت شود. در آن صورت مجاهدین و ما سلاح خود را به زمین می‌گذاریم و در بازسازی افغانستان و خدمت به مردم خود سهم می‌گیریم. شما شاهد هستید که بازمانده‌گان آمرصاحب شهید، این راه و روش آمرصاحب را پس از این که طالبان شکست خوردند، پیش بردند. بعد از دوره حکومت انتخابی در افغانستان بود که مشکلات دوباره به وجود آمد. زمانی که حکومت انتخابی در افغانستان به وجود آمد، مجاهدین از صحنه دور رانده شدند، و یا به نحوی به حاشیه رفتند و حکومتی که در افغانستان به وجود آمد، از یک طرف اشخاص نا آشنا و نابلد و از جانب دیگر اردوی جهادی افغانستان لغو شد. لغو شدن اردوی جهادی افغانستان و نا آشنایی اعضای دولت سبب شد که دوباره طالبان در افغانستان نفوذ کنند و جنگ در افغانستان به وجود بیاید. از هشت سال به این طرف است که جنگ در افغانستان جریان دارد. این جنگ عامل بی ثباتی و ناتوانی شد، چرا؟ چون مجاهدین از صحنه دور شده بودند. حالا هم اعتقاد ما بر این است که ما از شهادت نمی‌ترسیم، ما از کشته شدن نمی‌ترسیم. مردم افغانستان، کسانی که پیرو خط احمدشاه مسعود هستند، هر لحظه آماده‌گی به فداکاری و دفاع از افغانستان را دارند. چنانچه استاد خلیل‌الله خلیلی می‌گوید:

سر اگر خفته به خون، شکر که سنگر باقیست
بهر خون‌خواهی وی صد سر دیگر باقیست

راهی که ما انتخاب کردیم و راهی که آمرصاحب شهید انتخاب کرده بود، راه فداکاری، زحمت‌کشی و سرسپردگی بود. ما هنوز هم متعهد هستیم و مجاهدین در تمام نقاط افغانستان متعهد و آماده هستند که از وطن خود دفاع کنند. از طرف دیگر، شما می‌بینید که دشمنان مردم افغانستان فکر می‌کردند که اگر، یک مجاهد

و یا یک کلان را بکشند، شاید قضیه خاتمه پیدا کند، اما امروز به وضاحت ما و شما می‌بینیم که نسل جهاد از یک طرف، نسل آینده و نسل جوان افغانستان از سوی دیگر، به خاطر عزت و سرفرازی این کشور مانند موج در افغانستان احساس وطن‌دوستی و احساس مبارزه و احساس آزادی‌خواهی دارند. بدون شک وقتی که جنگ در یک کشور باشد، بی‌ثباتی نیز می‌باشد. وقتی که یک طرف در نظام و حکومت باشد، طرف دیگر سیاسی در مقابل آن می‌باشد. به خاطر این طرف‌بودن‌ها و جنگی که در افغانستان جریان دارد، دولت افغانستان نتوانست همان اهدافی که آرزو و خواستش بود، در افغانستان به وجود بیاورد. امروز ما و شما در وضعیت و حالتی هستیم که نازک و یک وضعیت بسیار حساس است. در تمام جهان تجربه شده که یک زعامت ملی می‌تواند از این مشکلات و از این وضعیت حساس و یا به اصطلاح از این وضع بحرانی کشور را نجات دهد و به طرف سعادت ببرد. متأسفانه در افغانستان با کشمکش‌های سلیقه‌ای که وجود دارد، زعامت ملی در کشور یک محوریت ایجاد کرده نتوانست. چیز دومی که در دنیا تجربه شد، اگر زعامت ملی نباشد، هم‌دستی و هم‌سویی مردم، همبستگی و اتحاد می‌تواند از این مرحله سخت کشور را به طرف سعادت ببرد. مرحله جهاد، مرحله حکومت مجاهدین، مرحله حکومت مؤقت، انتقالی و دولت انتخابی که به منظور ثبات و ساختن ادارات و نظام دولتی کار کردند، پشت سر گذاشته شد. بعد از ده سال ما ضرورت داریم به یک مرحله دیگری عبور کنیم، به طرف سازنده‌گی، به طرف بازسازی، به طرف این‌که ما مصدر خدمت به مردم خود شویم و عبور کنیم به طرفی که خود مسؤولیت را در کشور به‌دوش بگیریم. تشکر و سپاس‌گزاری می‌کنیم از جامعه جهانی که در عرصه‌های مختلف مردم افغانستان را کمک کردند. ولی اگر ما به این شکل و به این وضعیت قرار داشته باشیم، اگر سال‌های دیگری

هم جامعه جهانی در افغانستان حضور داشته باشد، ما خودمان نمی توانیم صاحب یک کاری شویم. هر روزی که نیروهای بین المللی خارج شود، باز افغانستان در یک بی ثباتی خواهد بود و باز افغانستان مورد تجاوز قرار خواهد گرفت و باز در افغانستان گروپ بازی و گروه بازی و جنگ های داخلی شروع خواهد شد. ما باید از این شرایط و از این حالت استفاده کنیم که هم در بخش امنیتی و هم در بخش اداری و هم در بازسازی متحدانه و هم دل و هم سو، زحمت بکشیم. مسؤلیت را خود به دوش بگیریم. همان قسمی که مسؤلیت جنگ، فداکاری و شهادت را به دوش خود داشتیم، با شوق، با عشق و علاقه مندی، چرا که بیش تر از دو میلیون نفر در این کشور به خاطر ساختن نظامی که آبرو و عزت یک کشور است، شهید شدند. یک کشور وقتی آبرومند است، یک کشور وقتی عزت دارد که در آنجا نظام باشد، در آنجا نظام اجتماعی باشد. امروز همان مشخصه ای که یک جامعه انسانی و یک نظام و یک حکومت و یک دولت و یک کشور ایجاب می کند داشته باشد، حیثیت ملی داشته باشد و منافع ملی اش در نظر گرفته شود که مردمش متکی به خود باشند. ما فعلاً در مرحله انتقال مسؤلیت امنیتی هستیم و این یک تحول بزرگ است که مردم افغانستان خودشان اردویی داشته باشند. نیروهای امنیتی افغانستان مسؤلیت امنیت و دفاع افغانستان را به دوش خود می گیرند، ولی این کار ساده ای نیست. کار بسیار دشوار است، لاکن ما باید این را پشت سر بگذرانیم. اما در عرصه اجتماعی مشکلات زیادی داریم. امروز اختلافاتی را در بین سلیقه های مختلف می بینیم؛ در بین جوانها، در بین مردم عام، حتا در بین خود ادارات دولتی افغانستان. یک اداره افغانستان در مقابل اداره دیگر و اداره دیگر در مقابل نهاد دیگر. ما وضعیت را طوری آوردیم که خدای ناخواسته کشور به طرف بی ثباتی و بدبختی نرود. من یک نکته را خدمت شما یادآوری می کنم و آن این است که

از زمان کودتای کمونیست‌ها و کودتای (ترکی) تا به امروز، حکومت مجاهدین و حکومت‌های مختلفی که کودتایی به وجود آمدند، از زمان کمونیست‌ها و داکتر نجیب تا زمانی که حکومت مجاهدین به وجود آمد و حکومت دوره مقاومت و حکومت ده‌ساله موجود، همه نخبه‌گان افغانستان، همه خدمت‌گزارها و شخصیت‌های افغانستان، همه رهبران و کلان‌های افغانستان، به نحوی یا کشته شدند، یا از صحنه برآمدند یا امروز مثلاً بی‌تأثیر هستند. این نظام و حکومتی را که فعلاً ما و شما داریم، یک قسمتش از تکنوکرات‌های افغانستان و بقایای رژیم‌های سابق افغانستان تشکیل شده که در قضا و در حکومت مصروف کار هستند. به نظر من و به تحلیل شخصی خودم، همین نخبه‌گان که ما و شما هستیم، آخرین نخبه‌گان افغانستان است. اگر خدای ناخواسته ما و شما موفق نشویم و به طرف سقوط، به طرف نابودی و به طرف اضمحلال برویم، باز ببینیم که سرنوشت این کشور چه خواهد شد. چراکه جماعتی را ما در افغانستان نمی‌بینیم که پرقوت و ملی باشند و نخبه‌گان و اشخاص مهم در آن جمع باشد. افراد به طور جداگانه، یک نظام و حکومت را ساخته نمی‌توانند، در حالی که یک جماعت بزرگ می‌تواند که یک نظام را بسازد. داکتر نجیب سقوط کرد، الترنیتف - جاگزین - داکتر نجیب‌الله مجاهدین بود که با تمام آماده‌گی آمدند و زمام امور را به دست گرفتند. عرایض بنده این است، کسانی که این طور تصور کنند که به تنهایی این کشور را بعد از نابودی و سقوط اداره کنند، به نظر من قابل باور نیست و تجربه‌یی که در طول این تحولات ما داریم من مطمئن هستم که یک جماعت بزرگ و متشکلی تا حال در افغانستان از لحاظ سیاسی و برنامه سیاسی وجود ندارد. به این اساس اگر ما یک نظام نیم‌بندی را که وجود دارد بخواهیم شکست کند، سقوط کند و مضمحل شود، بلاخره چه خواهد شد؟ این کشور صوبه‌یی از کشورهای دیگر خواهد شد. آن وقت

خدای ناخواسته باز شلاق، باز قمچین - تازیانه - بالای مردم افغانستان حکومت خواهد کرد. بنابراین، عرض من و خواهش من این است که ما هم دیگر را تحمل کنیم. ما باید هم دیگر را پذیرفته و با حوصله مندی با هم کار کنیم. باید با دوراندیشی و در مفاهمات و در مذاکرات کار کنیم. این حرف من متوجه اشخاص دولتی و غیر دولتی است. در تفاهمات و در مذاکرات و در تحمل و در یکدیگرپذیری، ما می‌توانیم به یک نتیجه مثبت برسیم و یک تیم متشکلی را به وجود بیاوریم تا کشور ما را از این بدبختی و از این وضعیت بیرون کند. در غیر آن نقطه دیگری که قابل ذکر است، من اطمینان دارم که همان قسمی که مجاهدین تا حال رزمیدند، اگر از صحنه دور هستند یا نیم‌بند در صحنه هستند، رابطه‌یی که ما با مجاهدین افغانستان داریم، یقیناً مجاهدین همان شهامتی را که در گذشته نشان دادند، در آینده هم در دفاع از کشور با همان شیوه جهادی خود می‌توانند پایمردی کنند. راه نظام‌سازی تنها دفاع کردن نیست. نظام به متخصص، به دانشمند، به تکنوکرات، به اداره‌کننده و غیره نیاز دارد. عرض من خدمت شما بزرگان و شخصیت‌های کلان و زعمای افغانستان و شما برادرانی که در این‌جا تشریف دارید و نخبه‌گان افغانستان هستید این است که من از طرف دولت و به نماینده‌گی از رئیس‌جمهور و از جمع دولتی‌ها برای شما اطمینان می‌دهم که ما آماده به رفع مشکلات، آماده به مفاهمات و هر نوع مذاکره هستیم. ولی از طرف دیگر این فداکاری را کنیم که به خاطر منافع عام مردم افغانستان، منافع شخصی خود را زیر پا نکنیم. اگر منافع شخصی خود را زیر پا نکنیم و به خواسته‌های خود بخواهیم عمل کنیم، خدای ناخواسته سرنوشت خوبی نخواهیم داشت. این پیام من به مردم افغانستان است که ما فقط یگانه راه داریم که از راه مذاکره، مفاهمه، دید و وادید، تحمل و از راه گذشت و یکدیگرپذیری خود را بسازیم و از این وضعیت و حالت فعلی کشور خود را نجات دهیم و به طرف

سعادت، خدمت‌گزاری و به طرف مردم‌سالاری برویم.

یک‌بار دیگر من به روان پاک تمام شهدای مردم افغانستان از خدای بزرگ مغفرت می‌خواهم و دعا می‌کنم که پروردگار احمدشاه مسعود را در میدان حشر، با شهدای «بدر و اُحد» حشر کند و با او محاسبه‌یی را کند که با خاصه‌ترین بنده‌های خود و اولیای خود کرده است، چون او در تاریخ این کشور زحماتی را متحمل شده که اصلاً در قالب کلمات نمی‌گنجد.

السلام علیکم و رحمته الله و برکاته

مجاهدین باید یکبار دیگر بسیج شوند

سخنرانی مارشال محمدقسیم فهیم در یازدهمین سالروز شهادت قهرمان
ملی کشور (۱۳۹۱ خورشیدی)

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد و
علی آله و اصحابه اجمعین.

رهبران معظم جهادی، رؤسا و اعضای مجلسین شورای ملی، اعضای کابینه،
جنرالان و افسران اردو و پولیس ملی، مهمانان معظم خارجی، خواهران و برادران،
السلام علیکم و رحمت الله و برکاته!

امروز، روز شهادت قهرمان ملی افغانستان است. پیش از شهادت قهرمان ملی هم
شهید داده ایم و بعد از آن نیز شهدایی داریم و هنوز هم این کاروان در حرکت است.
هر کسی که با پاک طینتی و پاک دلی در پیشگاه خدای خود به خاطر ادای رسالت
و مسئولیت اسلامی و انسانی، به جهاد و شهادت تعهد کرده و تجربه نشان داده هر
کسی که جهادش قبول شده است، شهادت هم که بزرگترین آرمان یک مجاهد راه

خدا است، نصیبتش گردیده است که خون هر شهید مسلمان سیلابی خواهد شد که بنیان دشمنان اسلام و کشورمان را از بین خواهد برد. همه ما و شما می‌دانیم که هر مسلمان از ابتدای خلقتش و آنجایی که به بلوغ و مسئولیت می‌رسد، دارای رسالت اسلامی و انسانی است. طوری که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ. به این مفهوم که انسان مهم‌ترین خلق نشده است، خاصاً انسانی که مسلمان است و به خدا ایمان دارد، در هر عرصه تاریخ، به‌خاطر ادای رسالت دینی و انسانی خود و به‌خاطر آوردن اصلاح در جامعه و دعوت انسان‌ها به سوی خداپرستی و یکتاپرستی مسؤلاًنه رزمیده‌اند. از انبیا علیهم‌السلام گرفته تا شخصیت‌های بزرگ جهادی و چهره‌های بزرگی که در تاریخ انسانیت انقلاب‌ها را رهبری و تحولات را به میان آوردند، آنان با ریختن خون خود، جامعه را در یک مسیر سالم رهنمایی کردند. در سه دهه پیش در افغانستان همه ما و شما می‌دانیم که بعد از کودتای کمونیستی یکی از این رجال و شخصیت‌هایی که از بین میلیون‌ها مجاهد افغانستان در برابر استبداد، ظلم و بی‌خدایی قیام کرد و حتا پیش از آن در مبارزه علیه رژیم‌های مستبد قیام کرد و مهاجر شد، آمرصاحب شهید -احمدشاه مسعود- بود. از همان روزی که آمرصاحب شهید مهاجر شد و بعد از مهاجرت به جهاد در افغانستان شروع کرد، من به‌عنوان رفیق و همکار نزدیک و یک برادر صمیمی آمرصاحب شهید شاهد هستم که در طول زنده‌گی‌اش به‌خاطر شکست کفار و نجات مردم، یک لحظه فرو گذاشت نکرد. حتا کوتاه‌ترین لحظه‌یی را که به استراحت وقت می‌داشت، به فکر نجات مردم خود می‌گذراند.

با سجایای اخلاقی، شجاعت، دلیرمردی و بانوکل به‌خدا و خصوصیات که یک انسان خداپرست و مسلمان و رهبری که انسان‌ها را به‌طرف هدایت و جهاد در برابر ظلم، استبداد و کفر رهبری می‌کرد، همه خصایص یک انسان خاص در

وجود آمرصاحب شهید موجود بود. شجاعت، اخلاق نیک، حمیده‌گی، تواضع و احترام به همهٔ مردم، همه از ویژه‌گی‌ها و خصوصیاتش بود.

از ابتدا که جهاد را از درهٔ پنجشیر شروع کرد، برای تنظیم مجاهدین و ساحات تحت کنترل مجاهدین، در ساختن قانون و آوردن یک مرکز رهبری در هر محل و بالاخره حکومت‌های محلی و بعد از آن که جهاد گسترش پیدا کرد و دولت کمونیستی رو به زوال و شکست شد در بسیج عمومی مردم افغانستان و تصور این که رژیم الحادی بعد از شوروی‌ها در افغانستان سقوط کند تلاش‌های زیادی کردیم. آمرصاحب می‌گفت که رسالت و مسئولیت ما در این جا ختم نمی‌شود که تنها جهاد کرده‌ایم، بلکه رسالت ما در این است که جهاد را به مفهوم شکستاندن موانع و سدهای راه جهاد بدانیم و در ساختن جامعه اسلامی تلاش کنیم. بناءً تصمیم و آرزویش از ابتدا به این بود که بعد از شکست رژیم داکتر نجیب‌الله در افغانستان، از طریق به‌وجود آوردن یک نظام اسلامی، دل‌خواه و قابل قبول برای مردم افغانستان، مصدر خدمت شود. متأسفانه بعد از سقوط رژیم، دسایس دیگری در این کشور به‌وجود آمد که آرزوهای همهٔ مسلمانان در افغانستان منقلب شد و دشمنان افغانستان و اسلام، حکومت اسلامی و دولت اسلامی را برای یک لحظه هم فرصت ندادند تا به آرزوهای جهادی، مردم افغانستان برسد و یک نظام اسلامی را در افغانستان مستقر سازند. فتنه‌ها و دسایسی را به‌راه انداختند و مخالفین دولت افغانستان را یکی پی دیگری به وجود آوردند و بالاخره دولت اسلامی افغانستان را وادار ساختند که از مرکز افغانستان عقب برود و طالبان ساخته و بافتهٔ کشورهای استعماری که با حمایت مستقیم پاکستان در افغانستان آمده بودند، تسلط خود را محکم کردند. شما شاهد هستید که در دورهٔ تسلط طالبان، چه جنایت و وحشتی وجود نداشت که این عمال جاهل و از خود بی‌خبر و نوکر بیگانه

در برابر مردم افغانستان انجام ندادند. تمام بنیادهای فرهنگی، نظامی، امنیتی و حتا تشکیلات دولتی افغانستان را از بین بردند و منهدم ساختند. در این جریان هم آمرصاحب شهید به خاطر ادای رسالت و مسئولیتش، جبهه بزرگ مقاومت ملی افغانستان را تشکیل داد. ساختن جبهه مقاومت ملی افغانستان و ایستادن در برابر این هجوم، کار ساده‌یی نبود. زحمت و تلاش بالاتر از توان انسانی می‌خواست که آمر صاحب با عزم راسخ و متینی که داشت در این راه فداکاری کرد. امروز ما و شما که او را به عنوان قهرمان ملی افغانستان از همه شهدای دیگر استشنا قرار می‌دهیم و شاخصی که او را از همه ممیز می‌سازد این بود که کلاه خود را به دست گرفت و گفت که اگر به قدر این کلاه در افغانستان جای باشد من از وطن خود دفاع می‌کنم و دشمنان افغانستان و مردم این کشور را نابود می‌سازم. این عزم و تصمیم سبب شد که جبهه وسیع مقاومت ملی در افغانستان تشکیل شود و دشمنان افغانستان در حالت اضمحلال و سردرگمی قرار بگیرند. آمرصاحب شهید در تمام دوره مقاومت و مخصوصاً در روزهای اخیر زنده‌گی اش به این فکر بود و می‌گفت: خدایا! آنچه که در توأم بود و آنچه که ایجاب می‌کرد، در دفاع از مردم افغانستان در برابر ظالمان، متجاوزین و گروه ظالم و جاهل طالب انجام دادم.

همیشه یادآوری می‌کرد که مسئولیت و رسالت انسان برای همیشه نمی‌باشد، شاید کس دیگری و مردمان دیگری در این کشور پیدا شوند که این راه را ادامه دهند. این‌جا همه دوستان آمرصاحب هستند که برایش می‌گفتند، احتیاط کن که تو در یک تنگنا قرار گرفته‌ای و دشمن متوجه تو شده است، اما شهید احمدشاه مسعود می‌گفت من مقاومت ملی مردم افغانستان را در جایی رسانده‌ام و در حدی آورده‌ام که اگر من باشم یا نباشم، این جریان ادامه پیدا می‌کند و ان‌شاء الله افغانستان آزاد می‌شود و مردم افغانستان به آرزوی شان می‌رسند. همان بود که در

همین روز (۱۸ سنبله) که روز شهادت قهرمان ملی و هفته شهدای افغانستان است، توسط بیگانه‌گان، مزدوران، غلامان و اجیران به شهادت رسید.

انسان وقتی تاریخ اسلام و سرنوشت انسان‌های بزرگ را مطالعه می‌کند، از خلفای راشدین گرفته تا تمام بزرگان تاریخ اسلام، همه توسط یک مشت مزدور، اجیر و غلام - خصوصاً سه تن از خلفای راشدین - توسط غلام‌ها به شهادت رسیده‌اند. مردم همیشه این احساس را دارند که در برابر انسان‌هایی که جامعه را رهبری می‌کند تیغ نکشند. آمرصاحب شهید هم توسط همین مزدوران و غلامان به شهادت رسید و شهدایی که در این دوره اخیر که ما و شما شاهدیم، از جمله استاد بزرگ - پروفیسور برهان‌الدین ربانی - و برادران دیگری که در یکی دو سال گذشته شهید شدند، همه توسط عمال بیگانه به شهادت رسیدند. هیچ‌کدام توسط شلیک یک هم‌وطن یا عمل تروریستی و کورکورانه و ظالمانه یک باشنده این سرزمین به شهادت نرسیده‌اند. مردم افغانستان این احساس را دارند و قدر مردم و رهبران، ناجیان، قهرمانان و مجاهدین خود را می‌دانند. بعد از شهادت آمرصاحب، جبهه مقاومت طوری که دشمن فکر کرده بود و قسمی که القاعده، آی‌اس‌آی و دستگاه‌های استخباراتی‌یی که در این کار شریک بودند، محاسبه کرده بودند که این جبهه از بین می‌رود و فرو می‌پاشد و آن‌ها به اهداف شوم شان نایل می‌آیند؛ اما چنانی که آمرصاحب در روزهای آخر زنده‌گی خود گفته بود، کار در افغانستان به جایی رسیده که ان‌شاءالله مسئولیت من ادا شده و این جریان به پیش می‌رود و بالاخره دشمنان مردم افغانستان به سقوط مواجه می‌شوند. دشمن پس از شهادت آمرصاحب، آخرین توان و تلاش خود را به خرج داد، از آخرین نیروی خود کار گرفت و خواست تا جبهه را شکست دهد، آنان فکر می‌کردند که با شهادت آمرصاحب روحیه مجاهدین و مقاومت‌گران می‌شکند ولی برخلاف تصور

و محاسبه دشمن، مجاهدین تشجیع شدند و همه تصمیم گرفتند که به هیچ وجه نمی‌گذارند یک وجب ساحه مجاهدین در اختیار دشمن قرار گیرد. من شخصاً از نزدیک بعد از آمرصاحب شهید مسئولیت جبهات و رهبری جنگ را داشتم، جوانانی در جبهات تخار، کلفگان، ماورای کوکچه، شمال کابل - کوهدامن - طوری ایستاده‌گی کردند که نمی‌شود در تصوّر، زبان یا نوشتار آن شجاعت، مردانه‌گی و مقاومت را به تصویر کشید و یا نوشت. واقعاً حمایت و نصرت خداوند (ج) و غیرت و شهادت مجاهدین بود که ایستاده‌گی صورت گرفت تا این که جنایت دیگری بعد از شهادت احمدشاه مسعود اتفاق نیفتد. قطعاً حرکتی که در نیویورک صورت گرفت و کاخ‌های نیویورک سقوط کرد و بر پنتاگون حمله کردند، بی‌ارتباط به شهادت آمرصاحب شهید نبود. برنامه‌شان این بود که آمرصاحب را به شهادت برسانند، در افغانستان جبهات مقاومت سقوط می‌کند و آن‌ها سرزمین بسیار وسیع و کوهستانی را به دست می‌آورند و از این جا به طرف تاجیکستان و آسیای میانه که رد پای شان را دنیا و امریکا و امثال هم پیدا کرده نمی‌تواند، می‌روند. بناءً به امریکا حمله کردند و بعد از حمله در امریکا، کشورها و در مجموع جامعه انسانی متوجه افغانستان شدند که پیش از آن افغانستان را فراموش کرده بودند، خصوصاً در مورد مقاومت مردم افغانستان محاسبه‌ی نداشتند. بعد از آن حادثه مجبور شدند که بیابند در برابر تروریسم که مرکز القاعده در افغانستان تشکیل شده بود، جنگ کنند و تروریسم را از بین ببرند، ائتلاف بین‌المللی تشکیل شد و پس از آن جهانیان به‌خاطر سرکوب القاعده و دشمنان مردم افغانستان و جهان، با رهبری مقاومت افغانستان در تماس شدند در حالی که رهبری مقاومت ملی افغانستان در طول مدتی که تنهای تنها بود در برابر همه مصائب و مشکلات مقاومت کرد و جنگید. پس از آن، زمینه‌ی مساعد شد که نیروهای بین‌المللی هم

آماده شدند تا در برابر دشمن بجنگند، مجاهدین و اهل مقاومت افغانستان از این فرصت استفاده کردند و این‌ها -مقاومت‌گران- بودند که طالبان را عملاً شکست دادند و شهرهای افغانستان به دست مجاهدین فتح شد. آمرصاحب شهید در زمان مقاومت، یک طرح و نظریه سیاسی داشت. شهید احمدشاه مسعود می‌گفت که افغانستان آزاد شود، حکومت مؤقت تشکیل شود، قانون اساسی تدوین شود، در روشنایی قانون اساسی انتخابات صورت گیرد، در این زمان است که مردم ما به آرزوی خود می‌رسند. بعد از شهادت آمرصاحب ما قدم به قدم برنامه‌ها را تمقیب کردیم، به‌خاطری که نظام فراگیر در افغانستان بوجود بیاید و جنگ از میان برداشته شود. کنفرانس بُن تشکیل شد، حکومت مؤقت به وجود آمد، پس از آن دولت انتقالی به میان آمد، قانون اساسی در افغانستان ساخته شد که در این ده‌سال گذشته کارهای زیادی در افغانستان صورت گرفت که ما و شما شاهد آن هستیم؛ در زمان تسلط رژیم سیاه‌طالبان همه‌چیز در افغانستان از بین رفته بود، یک مکتب دروازه‌اش باز نبود و هیچ آبادی در این کشور صورت نگرفته بود ولی در طی ده‌سال گذشته، تحولات خوبی چه از لحاظ سیاسی، نظام‌سازی، حکومت‌داری، بازسازی در افغانستان صورت گرفته است. نظام‌های استبدادی و تک‌فردی که پیش از این نیز در افغانستان وجود داشت به این کشور خدمت نکرده بودند. در زمان جنگ با کمونیست‌ها و طالبان همه چیز از بین رفته بود. دست‌آوردهای ده‌سال گذشته محصول فکر و نبوغ سیاسی مردم، وحدت ملی مردم افغانستان و این اندیشه که دیگر در این کشور جنگ صورت نگیرد، است که در این مدت مردم هر چه را تحمل کردند و قدم‌های جدید در زنده‌گی خود برداشتند. یقیناً که ما برای آینده آرزوهای زیادی داریم و چیزهای زیادی ضرورت است تا انجام شود. شما می‌دانید، بعد از آن که مجاهدین از اردو و قوای مسلح افغانستان حذف شدند،

اردویی که متشکل بود از قوای مسلح نظام‌های گذشته و افسران و صاحب‌منصبان وطن‌پرست و مجاهدینی که امنیت افغانستان را گرفته بودند، طالبان را از سرحدات افغانستان دور رانده بودند اما کوتاه‌فکری و سطحی‌نگری‌یی را که جامعه جهانی، دنیا و شرکای مجاهدین در دولت افغانستان داشتند، فشارهای زیادی را وارد کردند، بدون آن‌که پوسته‌یی را امنیت گرفته باشند، اردوی جهادی و اردوی گذشته افغانستان را لغو کردند. لغو شدن اردوی افغانستان سبب شد که میدان خالی شود و دوباره دشمنان مردم افغانستان، به افغانستان رسوخ و نفوذ کنند و جنگ بوجود بیاید که تا امروز این جنگ دوام دارد. امروز ما در افغانستان بدون شک هم در عرصه سیاسی، هم در عرصه اجتماعی و هم در عرصه امنیتی - نظامی با مشکلات و پیچیده‌گی‌های عجیب روبه‌رو هستیم. وضعیت منطقه شرایط و تحولاتی که در دنیا به‌وجود آمد و وضع داخلی افغانستان و این‌که قوانین افغانستان جواب‌گوی همه خواسته‌ها و آرزوهای افغانستان - خاصاً از لحاظ نظام سیاسی - نبود. در یک مرحله نظامی‌گری برای وحدت ملی افغانستان بسیار کارا بود ولی زمانی که جامعه مدنی در افغانستان به میان آمد، زمانی که نهادهای سیاسی، احزاب سیاسی در این مملکت به‌وجود آمد و دولت در جریان کار این را درک کرده که این سیستم و این نوع نظام در افغانستان از این به‌بعد کارا نخواهد بود، باید در این فکر باشیم که با اجماع مردم افغانستان یک نوع نظام و سیستمی در این کشور بوجود بیاید که بتواند جواب‌گوی خواسته‌ها و آرزوهای سیاسی و ملی مردم افغانستان باشد. این مسئله از یک طرف و از طرف دیگر اوضاعی که در منطقه وجود دارد، شما هر روز می‌شنوید که وضعیت در کشورهای همسایه افغانستان طوری می‌شود، هر لحظه خطر جنگ در آن کشورها وجود دارد و در مجموع منطقه متحول شده است. این‌ها اسبابی استند که ما و شما وضعیت فعلی را پیچیده می‌دانیم، به این

خاطر ضرورت است که متحد شویم، وحدت ملی را به وجود بیاوریم، از خواسته‌ها و آرزوها و امیال خود بگذریم و یک‌دست و یک‌پارچه – با شورا و مشوره و راه‌های معقول – به‌پیش برویم. در یک‌ونیم‌سال بعد، با دو امتحان کلان مواجه هستیم. یکی این‌که قوای خارجی گویا از افغانستان می‌روند، امنیت افغانستان پس از آن مربوط به قوای مسلح افغانستان می‌شود. این دو حالت دارد، یکی این‌که اگر ملت افغانستان پشتیبانی و دنیا همکاری کرد که قوای مسلح افغانستان را مجهز با سلاح مورد ضرورت ساخت، نتیجه مثبت می‌دهد و اگر این کار را نکردند مشکلات در وضعیت امنیتی افغانستان زیاد خواهد شد. امتحان دوم، انتخاباتی است که در پیش رو داریم. پس از این‌که دوره کاری نظام فعلی ختم شود، ما ضرورت داریم که برویم به‌طرف انتخابات و در افغانستان انتخابات صورت گیرد. به‌باور من در وضعیتی که ما قرار داریم و یا خدای‌ناخواسته وضعیت امنیتی در افغانستان بدتر شود، باور نمی‌کنم که ما یک انتخابات سالم، شفاف و وسیع داشته باشیم که در آن تمام مردم افغانستان شرکت کرده و سهم گرفته باشند. در این صورت خطری وجود دارد که خدای‌ناخواسته دشمنان افغانستان، همسایه‌های افغانستان – که در کمین‌اند – رخنه نکنند و بدبختی دوباره بالای مردم افغانستان نیاید که همه دست‌آوردهای ما در آن صورت، از بین خواهد رفت و خدای‌ناخواسته در یک کشمکش قرار نگیریم که از کنترل همه خارج شود. بناً ضرورت است که نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان تقویه و حمایت شوند طوری‌که از تربیه و تجهیزات لازم برخوردار اند، از پشتیبانی نهادهای سیاسی حکومتی و غیر حکومتی نیز باید برخوردار شوند تا بتوانند به هیچ دشمن اجازه ندهند که در افغانستان مداخله کند. مورد دیگری که ما به آن ضرورت شدید داریم و وجیهه ما می‌باشد صلح است، صلح در افغانستان تا زمانی که به‌وجود نیاید، تا زمانی که مردم در فضای صلح و

آرامش زنده‌گی نکنند، هیچ‌وقت پیشرفت و ترقی نخواهیم کرد چون که صلح یک ضرورت است. در هر حالت ما باید صلح را در کشور خود بخواهیم. کسانی که امروز با ما مخالفت و دشمنی می‌کنند، اگر از این کشور هستند، به هر قیمتی که شود ما باید با آن‌ها مذاکره و مفاهمه کنیم و از راه صلح آنان را به افغانستان بیاوریم و به قناعت‌شان پردازیم تا این‌که مشکلات ما از بین برود و یک فضای صمیمی و مساعد در افغانستان بوجود بیاید زیرا صلح یک داعیه است. ولی صلح در کدام حالت؟ ما صلح را می‌خواهیم، اما وقتی امیدوار می‌باشیم به نتیجه می‌رسد که دولت افغانستان در عرصه نظامی و میدان جنگ و کشمکشی که وجود دارد، دست بالا داشته باشد؛ زمانی که ما دست بالا داشتیم و با همین دست صلح را خواستیم و دولت با یک قوت صلح را خواست، در آن صورت صلح نتیجه می‌دهد در غیر آن ما هر روز صلح بخواهیم و آن‌ها بیایند شخصیت‌های افغانستان را ترور کنند، مردم افغانستان را بکشند، به جایی نمی‌رسیم.

در گذشته‌ها رهبران جهادی و مقاومت ملی را نشانه گرفته بودند، حالا شما می‌دانید که جنایت به‌حدی رسیده که در مساجد، قبرستان و در محافل عروسی، مردم عام را از بین می‌برند. اگر ما نتوانیم جلو این حرکت‌ها را بگیریم، باور ندارم که آن‌ها داعیه صلح ما را لیبک بگویند و قبول کنند. بناً چیزی که به مردم ما ضرورت است این است که از نیروهای امنیتی و ملی افغانستان حمایت و پشتیبانی کنند و نیروهای امنیتی افغانستان با همان روحیه‌یی که جهادگران افغانستان جهاد کردند، در مقاومت ملی مردم ایستاده‌گی کردند، ایستاده‌گی کنند. اگر نیروهای امنیتی افغانستان کفاف نباشد، مجاهدین که در افغانستان زنده هستند. مجاهدین باید یک‌بار دیگر بسیج شوند، ایستاده‌گی و از این وطن دفاع کنند.

در این اواخر می‌بینیم که فتنه‌ها و دسایسی وجود دارد، تحریکاتی در سرحدات

افغانستان می‌شود. دولت، مردم و سیاسیون افغانستان، باید با یک تائی در مورد این قضایا فکر کنند و وضعیت را تحلیل کنند. از روی احساسات اگر ما حرکت کنیم، خودما که خود را می‌شناسیم، افغانستان ملت شجاع و مرد دارد که در طول تاریخ از این کشور دفاع کرده‌اند. اما امروز راه حل‌های تازه در دنیا رایج شده است. اروپا که تا دیروز هزاران بُم یکی‌سر دیگر می‌انداختند، مشکلات‌شان را حل کردند و امروز پول مشترک، بازار مشترک و اتحادیهٔ مشترک دارند. هم‌چنان در تمام کشورها مشکلات‌شان با کشورهای همسایه از راه‌های معقول گفت‌وگو و مذاکره حل شده است. جنگ آخرین راه حل در زنده‌گی انسان است و جنگ به‌هیچ صورت در این شرایط به نفع مردم افغانستان نیست. ما باید با دقت و حوصله‌مندی حرکت کنیم. این را مطمئن باشید که از رئیس‌جمهور افغانستان گرفته تا اعضای کابینه مثل شما احساس وطن‌دوستی و وطن‌پرستی دارند و آرزوی این را دارند که بالاخره این خاک را یا باید بسازند و یا باید در این خاک شهید شوند و خون خود را بریزانند. هیچ‌کسی در این رابطه بی‌توجهی نخواهد کرد. ولی ما باید از عقلانیت کار بگیریم و خود را در یک کشمکش ناآگاهانه نیندازیم که باز جمع‌کردنش برای مردم افغانستان دشوار باشد. منافع ملی افغانستان و مصالح ملی افغانستان از همه چیز برای هر فرد افغانستان و خاصاً به دولت افغانستان و دولت‌مردان افغانستان یک وجیه است که باید آن را حفظ کنند. اگر این مشکلات را با دقت و حوصله‌مندی و احساس وطن‌پرستی و برنامه‌های معقول، حل نکنیم، آن‌جاست که زمینهٔ مساعد برای زنده‌گی نسل بعدی به وجود نخواهند آمد. نسل بعدی افغانستان باید افکار مجاهدین و رهبران جهادی خود را به نحو مدنی در جامعه پیاده کنند و دست‌آوردهای جهاد و مبارزات و شهادت بزرگان افغانستان را حفظ کنند. به امید آن روز.

السلام علیکم و رحمت الله.

هرونوع فکر و برداشت دیگر به جز انتخابات، زهر است!

سخنرانی مارشال محمدقسیم فهیم در دوازدهمین سالروز شهادت قهرمان
ملی کشور (۱۳۹۲)

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد و
علی آله و اصحابه اجمعین.

همه ما و شما می دانیم که کشور ما افغانستان روزی در یک ثبات نسبی قرار
داشت، ولی مداخله کشورهای بیگانه و استخدام احزاب چپی و وابسته به شوروی
در افغانستان، سبب شد تا آنان دست به کودتا بزنند و میلیون ها جوان و انسان این
کشور را به شهادت برسانند که در نتیجه این وطن به ویرانه تبدیل شد.

آنهایی که می خواستند به جز از اعتقاد به الحاد و کمونیسم، چیز دیگری در
این وطن نباشد، ولی اراده خداوند طوری بود که همه آرزوها و دسایس آنها را از
میان برداشت و در افغانستان تحول مثبتی به وجود آمد. زمانی که آنان در افغانستان
دست به بیدادگری زدند در مقابل آنها جهاد آغاز شد. مجاهدین با همه زحمات

از هر قوم و از هر حصهٔ افغانستان در برابر شان ایستاده‌گی و جهاد کردند. خداوند در پاداش جهاد آن‌ها بلاخره کمونیست‌ها را شکست داد و شوروی‌ها از افغانستان خارج شدند. نظام الحادی و کمونیستی به دست مجاهدین سقوط کرد و دولت اسلامی در افغانستان تشکیل شد.

خداوند در قرآن کریم برای همهٔ ما و شما و همهٔ مسلمان‌ها می‌فرماید:

«وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - سوره انفال آیه ۲۶»

سه حالت را پروردگار در برابر سه حالت برای ما و شما دیکته می‌کند که شما مسلمان‌ها یاد کنید روزهایی را که تعداد تان کم بود و هراس داشتید که استیصال تان صورت بگیرد و توان‌مندی نداشتید.

ببینید، ما و شما جهاد را آغاز کردیم با سیلاوه‌ها و با تفنگ و سیاه‌کمان و امکانات بسیار ابتدایی در مقابل یک طاغوت زمان، اما خداوند در پاداشش برای ما پیروزی و آزادی افغانستان را نصیب ساخت، ولی در مقابل به چیزی خداوند ما و شما را متوجه می‌سازد که در «لعلکم تشکرون» خداوند می‌گوید: «شما خداوند را شکرگزار باشید» از حقیقت نگذریم، در پاداش جهاد مردم افغانستان خداوند همه چیز را برای شان نصیب کرد. کمونیست‌ها شکست خوردند، حکومت اسلامی در افغانستان استقرار پیدا کرد، امکانات وسیع نظامی و دولتی در اختیار مجاهدین قرار گرفت، ولی چون ظرفیت‌های ما ضعیف بود نتوانستیم که یک‌دیگر را تحمل کنیم و با گذشت از خواهشات نفسانی خود در برابر یک اجتماع سالم، برای آیندهٔ افغانستان بیندیشیم.

شما شاهد هستید که حالات دشوار پیش آمد، بعد از این که در کشور بی‌ثباتی و پراکنده‌گی در میان ما به وجود آمد و از یک مرکز واحد دولت اسلامی سرکشی کردیم آن وقت بود که خداوند بلائی دیگری را نصیب‌مان کرد که باز دوباره از سمت جنوب افغانستان تحریکاتی آغاز شد و بلاخره طالبان بوجود آمدند. طالبان کسانی نبودند که حکومت کنند، ولی یک مرجع و منبعی آن‌ها را استخدام کرد. از بس که مردم افغانستان از دست مایان به ستوه آمده بودند نه تنها طالب بلکه اگر غیر از طالب گروه دیگری به‌خاطر آوردن امنیت و آرامش صدا بلند می‌کرد، مردم افغانستان از آن‌ها استقبال می‌کردند. طالبان آمدند مردم ما را توهین و تحقیر کردند، بی‌عزت ساختن و قمچین و شلاق زدند. کسانی که در ارتباط به قضیه افغانستان عقده داشتند، توسط همین طالب‌ها و عمال جاهل و نادان، مردم ما را شلاق زدند. و بلاخره مقاومت ملی در افغانستان تشکیل شد.

اگر مقاومت ملی تشکیل نمی‌شد، همان زمان گلیم افغانستان جمع شده بود و کشور به دریای آمو دفن می‌شد.

یگانه کسی که شب و روز صدا بلند می‌کرد شهید احمدشاه مسعود بود و با کم‌ترین امکانات با روحیه بسیار عالی مردم را تشویق می‌کرد تا در مقاومت سهم بگیرند که صف مقاومت در افغانستان تشکیل شد. بلاخره ثبات و اطمینان بوجود آمد که دشمن دیگر کاری کرده نمی‌تواند و افغانستان باقی می‌ماند. آن‌ها به این فکر شدند که اگر روح مقاومت را که عبارت از آمر صاحب بود، شهید کنند، جبهات مقاومت خود به خود شکست می‌کند، از میان می‌رود و آن‌ها به اهداف شان نایل می‌آیند و افغانستان را تسخیر می‌کنند.

به همان خاطر بود که در همین روز (۱۸ سنبله) آمرصاحب را به شهادت رساندند. ولی کور خوانده بودند زیرا ما شاهد هستیم که مبارزه در راه اسلام و در

راه خدا خصوصاً در افغانستان را هر قدر خواستند که خاموش بسازند، بلاخره خود شان نابود شدند و این جریان باقی ماند.

انجنیر حبیب الرحمن شهید، بنیان‌گذار نهضت جوانان مسلمان در افغانستان زمانی که رییس جمهور وقت از او خواست که وصیت خود را بگو که حالا اعدام می‌شوی، او گفته بود: من وصیت نمی‌کنم؛ اما تو مطمئن باش که از هر قطره خون حبیب الرحمن، هزاران حبیب الرحمن دیگر بوجود می‌آید و این حکومت طاغوتی تو را از بین می‌برند. عین مثال را ما در شهادت آمر صاحب دیدیم، آن‌ها آمر صاحب را به این فکر به شهادت رساندند که جبهات شکست می‌کند ولی از آن جایی که نهضت اسلامی و جریان اسلامی و یک جریان حق باقی می‌ماند همه مجاهدین برخلاف محاسبه دشمن تشجیع شدند و در مقابل آنان مقابله کردند. همچنان دشمنان برنامه داشتند که بعد از این که آمر صاحب را به شهادت برسانند و برج‌های بلند امریکا را بزنند، دنیا را مصروف خود بسازند و بروند به طرف آسیای میانه و همان کشورهایی که اهداف شان بود و به اصطلاح خودشان اسلام را تا بخارا ببرند.

اما، پروردگار کار دیگری کرد «وَمَكْرُوهَا وَمَكْرُوهَا وَمَكْرُوهَا وَاللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ - آل عمران، آیه ۵۴» بعد از این که برج‌های امریکا فرو ریخت، نیروهای بین‌المللی متوجه تروریسم، القاعده و طالبان شد و ائتلاف بین‌المللی تشکیل شد. دنیا به رهبری جبهه مقاومت ملی افغانستان مراجعه کردند، و گفتند که ما در برابر تروریست‌ها و طالبان جنگ می‌کنیم. ما برای شان گفتیم که ما پنج‌سال جنگ داشتیم؛ خوب شد که قصرهای شما ویران شد و شما متوجه مردم افغانستان شدید که این مردم مقاومت داشتند و ما رهبر خود را در این راه شهید دادیم. اگر شما جنگ کنید یا نکنید ما در برابر طالبان و تروریسم مقاومت می‌کنیم تا وطن خود را آزاد سازیم.

بلاخره، همبسته‌گی بوجود آمد که سبب شد تا تسلط طالبان در افغانستان از بین برود. چیزی را که ما در زمان حکومت کمونیست‌ها، حکومت مجاهدین و بلاخره، در زمان مقاومت تجربه کرده بودیم، افغانستان کشوری است متشکل از اقوام مختلف از جغرافیای نامتجانس و مختلف و از سلیقه‌های مختلف، هیچ‌کس در این کشور به تنهایی نمی‌تواند نظام و یا حکومتی بسازد. کمونیست‌ها با وجود این که بسیاری از مسلمان‌ها را سرکوب کردند اما نتوانستند نظامی را تشکیل دهند؛ بعد مجاهدین آمدند، به جای این که نظام بسازند، پراکنده‌گی در میان مجاهدین بوجود آمد که روی عوامل آن باید روزها کار کرد؛ ولی نتوانستند که یک نظام جهادی و اسلامی را در افغانستان مستقر سازند و بعد از آن طالبان آمدند. ۹۵ درصد خاک افغانستان را با حمایت پاکستان و کشورهای دیگری با زور نظامی گرفتند، اما نتوانستند که یک حکومت و یا یک نظام باثبات بسازند.

تجربه و تحلیلی که آمرصاحب شهید و ما در زمان مقاومت کرده بودیم این بود که اگر خدا لطف کند و افغانستان دوباره آزاد شود، باید یک نظام ملی بوجود بیاید، همه مردم و اقوام افغانستان در آن سهم داشته باشند. بعد از شکست طالبان جناب استاد ربانی شهید در حالی که رئیس جمهور برحال بود، آماده شد از ریاست جمهوری منصرف شود و بعد از جلسه «بُن» که در آن جا همه نماینده‌های مردم افغانستان سهم داشتند، اعلام حکومت مؤقت را کردند. آنان آقای کرزی را به حیث رئیس حکومت مؤقت انتخاب کردند و استاد ربانی به همین منطبق که دیگر از نظام یک جانبه منصرف می‌شویم و حکومت افغانستان را از همه اقوام تشکیل می‌دهیم و این امانت را به همه مردم افغانستان واگذار می‌شویم، منصرف شد.

حکومت، نظام و بلاخره همه چیز قبل از حکومت مؤقت و بعد از دولت انتقالی در افغانستان از بین رفته بود. طالبان در پنج سال قلمی در یک دفتر کش

نکرده بودند. بعد از این که در وزارت دفاع آمدم، میز وزیر دفاع را کش کردم تا ببینم از طالبان چه یادداشتی باقی مانده؛ جز یادداشت سباوون صاحب که قبل از تسلط طالبان وزیر دفاع بود، دیگر هیچ ورقی نبود و این نشان دهنده این است که طالبان اصلاً به نظام و حکومت ساخته نشده بودند و یک مشت مزدور، به خاطر سرکوب کردن و بدنام کردن اسلام و مسلمانان بوجود آمده بودند.

همه چیز در این کشور از بین رفته بود ولی همان گونه که آمرصاحب شهید اعلام می کرد که افغانستان آزاد شود، حکومت مؤقت بوجود بیاید، قانون اساسی تدوین شود و مطابق قانون اساسی انتخابات برگزار گردد، همه این برنامه ها عملی شد و ما شاهد دست آوردهای بزرگی در این ده- یازده سال در افغانستان هستیم. اصلاً در افغانستان نهادهای دولتی وجود نداشت، نه نهادهای نظامی وجود داشتند، نه نهادهای مدنی و نه معارف. هیچ چیز وجود نداشت، امروز الحمدالله یک گشایش بسیار بزرگی در این کشور بوجود آمده و یک اعطای بسیار بزرگ است که خداوند برای ما و شما نصیب کرده است؛ اما کارهای دیگری که در ادامه این راه باید انجام دهیم، مسؤلیت ما در این خلاصه نمی شود که ما فقط انتخابات برگزار کردیم و در این کشور نظام ساخته شد، این کشور باید به طرف سعادت برود. در این کشور باید وحدت ملی مستحکم شود، جامعه مدنی به وجود بیاید و این کشور برود به طرف تعالی و ترقی و اهدافی که ثبات بوجود بیاید و مثل کشورهای دیگر که از نعمت ها برخوردار هستند؛ ما از حداقل آن نعمت ها برخوردار شویم. این راه و روش و مسؤلیت هایی است که ما هنوز در پیش رو داریم.

دو دوره دولت های انتخابی در افغانستان وظایف خود را انجام داده و نزدیک است که این وظیفه دولت انتخابی که بار دوم انتخاب شده به پایان برسد و مردم ما دوباره بروند به طرف انتخابات و به طرف تعیین سرنوشت سیاسی خود، در همین

حالت و در همین لحظه ما با در نظر داشت مشکلات و شرایطی که در این کشور وجود داشت، از یک طرف حضور خارجی‌ها، از سوی دیگر مداخله کشور پاکستان و همسایه‌های دیگر افغانستان و همچنان بعضی خواسته‌ها و عرایض شخصی خود مردم در افغانستان و گروپ‌ها و احزابی که هر کدام برای خود برنامه دارند، آماده‌گی خدمت‌گزاری در افغانستان وجود دارد تا انتخابات صورت گیرد. اتفاقاً ما در حالتی انتخابات را در پیش‌رو داریم که کارهای مهم دیگری هم در پیش‌روی ما قرار دارد و آن انتقال مسؤلیت‌های نظامی امنیتی از نیروی‌های خارجی به نیروهای داخلی است و همچنان آوردن صلح در این کشور.

همه می‌دانیم در جامعه‌یی که صلح نباشد هر نوع تلاشی هم که صورت بگیرد بلاخره تخریب می‌شود، ما باید کوشش اعظمی کنیم که در کشور ما صلح بوجود بیاید. صلح وقتی به وجود می‌آید که ما هم‌دیگر پذیری داشته باشیم و یکدیگر را تحمل کنیم، اگر ما و شما یک‌دیگر خود را تحمل نکنیم، به جایی نمی‌رسیم.

این یک هدیه و بخشش خداوند بود که در افغانستان دیگر جنگ صورت نگرفت و مردم سرنوشت سیاسی خود را مشترکاً تعیین کردند. امروز که ما به سوی انتخابات می‌رویم، فراموش نکنیم که یکی از ضرورت‌های اساسی جامعه افغانستان صلح است. اگر صلح در افغانستان نیاید و جنگ ادامه پیدا کند بلاخره بی‌ثباتی است، در این کشور هر قدر که انتخابات صورت گیرد، هر قدر که پولیس و اردو تلاش کنند تا امنیت را بگیرند، جنگ، جنگ است و بی‌ثباتی و بی‌نظمی را بار می‌آورد و در تمام زنده‌گی انسان‌ها اخلال وارد می‌کند.

فراموش نکنیم، ما که به طرف انتقال سیاسی می‌رویم، صلح یک بُعد بسیار بزرگ و ضرورت کلان این کشور است و صلح زمانی می‌آید که همه ما تلاش کنیم. اگر همه ما بگوییم که صلح، صلح، صلح، صلح نمی‌آید؛ برای صلح باید از خود بگذریم.

همین امریکایی‌ها که ما را تشویق به صلح می‌کنند آن‌ها خودشان زمانی جنگ‌های داخلی و ایالتی داشتند و آن جنگ‌های ایالتی و داخلی‌شان را جنگ قهرمانانه و جنگ آزادی می‌دانند. در سوئیس دو قبیله باهم جنگ داشتند ولی آن‌ها چه راه‌هایی را در پیش گرفتند که امروز سوئیس یک کشور بسیار مطمئن در دنیا شناخته شده و بانک‌های دنیا آن‌جا ذخایر خود را جابجا می‌کنند. همین اروپا در جنگ جهانی دوم که از آن بسیار زمان کم گذشته به هزاران گالن بُم یکی بالای دیگر انداختند؛ آلمان بالای لندن، لندن بالای فرانسه و... همین‌ها چطور توانستند روش‌هایی را به کار گیرند که نه تنها صلح میان‌شان بوجود آمد بلکه امروز به اروپای مشترک تبدیل شده‌اند و پول مشترک، اتحادیه مشترک و ویژه مشترک دارند.

به این ترتیب، در بسیاری از کشورهای دیگر منطقه این مشکلات وجود داشته، مردم مشکلات‌شان را حل کرده‌اند. ما مردم افغانستان هم حداقل مطالعه کنیم، باید کمیسیون، کمیته ملی‌بی تشکیل شود و راه‌های دقیق صلح را جستجو کند. در پهلوی این که ما شورای عالی صلح را داریم، برای تحقیق این که چه راه‌ها و روش‌هایی را در پیش بگیریم که صلح در کشور بیاید باید تلاش کنیم و این یک ضرورت حتمی است. اگر صلح در افغانستان نیاید ما و شما همیشه در یک بی‌ثباتی قرار خواهیم داشت. هم‌چنان ما در آستانه انتقال مسؤلیت‌های امنیتی قرار داریم و مسؤلیت امنیت افغانستان به نیروهای داخلی انتقال می‌یابد و این تشویش‌هایی را ایجاد کرده است.

دوستان می‌گویند که خارجی‌ها برای جنگ تحریک می‌کنند که این را من نمی‌دانم ولی از این منکر نشویم که تشویش در کشور وجود دارد، امروز تجارت در افغانستان به رکود مواجه شده، اقتصاد در وضع بدی قرار دارد حتا مردم از زنده‌گی در افغانستان به تشویش هستند که مسؤلیت‌های امنیتی انتقال پیدا می‌کند. تبلیغات

زهرآگینی صورت می‌گیرد که اگر خارجی‌ها بروند در افغانستان جنگ می‌شود. این یک تبلیغ سوء و کاملاً ظالمانه است که ما و شما به حال خودمان می‌کنیم. فرض بر این که خارجی‌ها در این ده سال بوده‌اند و حالا می‌روند، اگر پنجاه سال هم در افغانستان باشند بالاخره می‌روند، ما در همان زمان هم همین تشویش را می‌داشته باشیم چرا ما به پای خود نایستیم؟ چرا همین مسئولیت را به دوش خود نگیریم؟ به شما این اطمینان را می‌دهم که نیروهای امنیتی اعم از پولیس و ارتش در اطراف و در جبهات افغانستان به حدی فداکاری می‌کنند که شما قبول کنید در دوران جهاد مجاهدین در دفاع از وطن و خاک شان همین قدر فداکاری نمی‌کردند؛ اگر این‌ها پشتوانه ملی داشته باشند و ما هر یک شان را حمایت کنیم و همه بر این عزم باشیم که افغانستان وطن ماست و ما باید از این کشور دفاع کنیم و در همین‌جا خود را بسازیم و ارتش داشته باشیم، مطمئن باشید کارهای خوبی می‌شود.

شما ببینید بنگلادیش روزی که از بدنه پاکستان، به نام پاکستان شرقی جدا شد، مردمش نان برای خوردن نداشتند ولی امروز یک کشور صنعتی شده است، چرا ما مردم افغانستان نتوانیم که نظام امنیتی مان را بسازیم.

با اطمینان قوی، اگر امریکایی‌ها بروند و دوباره پاکستانی‌ها بیایند و جنگ کنند، ما با آن‌ها در گذشته هم جنگ کرده‌ایم و به هیچ صورت از آن‌ها ترس نداریم؛ من خودم جنگ‌های عملی در دروازه‌های «تنگی بنگی» با کمندوهای پاکستانی کرده‌ام، ما مطمئن هستیم که بالاخره آن‌ها شکست می‌خورند. این کشور وطن‌شان نیست، این وطن از مردم افغانستان است و از همین مردم باقی می‌ماند. خارجی‌ها چه باشند چه نباشند، افغانستان، افغانستان می‌ماند و همه ما همین‌جا زنده‌گی می‌کنیم و یک زنده‌گی باعزت و آبرومند می‌داشته باشیم.

در ارتباط به انتخابات حرف‌های زیادی گفته می‌شود. امروز که ما در جریان

ثبت نام کاندیداهای ریاست جمهوری هستیم، می‌بینیم تکت‌های سیاسی بوجود می‌آیند و هر روز چند گروه و چند حزب با هم دیگر هم نظر و یک‌جا می‌شوند. ما این را نسبت به حالت پراکنده‌گی، پیروزی و موفقیت می‌دانیم.

در ارتباط به این که انتخابات در افغانستان صورت بگیرد، باید بگویم که ما در دولت هستیم و مسئولیت داریم تا ختم دوره آقای کرزی و انجام انتخابات، آخرین تلاش خود را بکنیم تا انتخابات در افغانستان صورت بگیرد. هر نوع فکر و برداشت دیگر به جز انتخابات زهر است.

افغانستان به هیچ صورت دیگر به دوره ما قبل خود بر نمی‌گردد، مردم همت دارند انتخابات صورت می‌گیرد و من هم به عنوان یک مجاهد به شما اطمینان می‌دهم که به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم تا در انتخابات افغانستان اخلال وارد کند. بنام من به همه کسانی که صدایم را می‌شنوند، می‌گویم که، من به عنوان یک مجاهد و مسلمان، معیار نزد من این است، کسی که ادعای این را دارد تا در چند سال دیگر می‌تواند افغانستان را با یک انرژی تازه، با یک روش جدید، با یک برنامه جدید از این ورطه و حالت می‌کشد و این کشور را از بحران می‌کشد و به طرف ثبات می‌برد، اول باید مسلمان باشد، چون این کشور یک کشور اسلامی است و ما نمی‌توانیم از اسلام عدول کنیم. معیار دوم نزد من جهاد و مقاومت است، کسانی که کمر را بسته می‌کنند تا این وطن را از این حالت نجات دهند و مسؤل شوند باید اهل جهاد و مقاومت باشند. در شیوه دموکراسی، مسؤلیت حکومت‌داری خون دل خوردن است، زحمت‌کشی و رنج است. کسی که مسؤل می‌شود باید رنج مردم افغانستان را دیده باشد و با جان و دل لمس و احساس کرده باشد. معیار سوم افغان بودن است. شخصاً این نظر من است که بالای احساسات قومی، سمتی و قشری نرویم، معیارمان مسلمان بودن و رنج و درد و زحمت مردم افغانستان را قبول کردن

باشد. خداوند برای ما و شما عقل داده، چشم داده، کسی که نامزد می‌شود را باید مطالعه کنیم، ببینیم که آیا این انسان می‌تواند این وطن را از همین حالت و از همین سختی نجات دهد و به یک وضعیت بهتر ببرد، بعد او را قبول کنیم.

خداوند برای ما و شما افغانستان را نصیب کرده، برایمان نصرت و پیروزی و زمین وسیع را نصیب کرده، با وجود مشکلاتی که در این کشور است، باز هم سطح زنده‌گی مردم در هر عرصه بهتر شده است؛ این یک نعمت پروردگار است تا ما شکرگزار باشیم و شکر ما وقتی مقبول است که معیارهای اسلامی و دینی را که خداوند و پیامبرش تعیین کرده‌اند عملی کنیم. پروردگار همه شما را اجر و شهدای ما را جنت برین نصیب کند.

السلام علیکم و رحمته الله و برکاته

دو خاطرهٔ مارشال افغانستان از قهرمان ملی

پیدا شد و پیدا شد، گم گشتهٔ ما امشب

بدون شک دوره‌های جهاد و مقاومت، انقلاب‌ها و کشمکش‌های افغانستان همه خاطره است که از این دوره خاطرات تلخ زیاد است و خاطرات شیرین اندک. از خاطرات شیرین یکی را برای شما بازگو می‌کنم که هیچ زمانی شیرینی آن فراموشم نخواهد شد.

یک بار در شروع جهاد آمرصاحب باوجود آن که شدید زخم برداشته بود؛ جبهه پنجشیر شکست خورد؛ خلقی‌ها داخل پنجشیر شدند و جبهه متلاشی و پراکنده شد. بعد آمرصاحب مرا به مرکز «چاه آهو» خواست.

آمر صاحب برایم گفت: تو همین جا بمان؛ من شماری از افراد را گرفته می‌روم، اگر شود در قسمت «شابه» یک خط ایجاد کنیم تا مردم از پراکنده گی نجات یابند. آمرصاحب رفت. دو-سه ساعت بعد افراد دویده آمدند. گفتم چه گپ شده؟ گفتند: ما در راه روان بودیم، از پایین سرک می‌رفتیم که تانک‌های خلقی‌ها

آمدند و هر کس به هر طرف پراکنده شد و بسیاری‌ها به طرف بالا رفتند. گفتم
 آمرصاحب چه شد؟ گفتند نمی‌دانیم؛ اما احتمالاً دستگیر شده است.

این لحظه برای من و کسانی که آن‌جا بودیم، بسیار سخت بود، چون ما-من و
 آمرصاحب- بیشتر رفیق بودیم و مسؤولیت‌ها میان ما تقسیم شده بود.

ما به این باور رسیده بودیم که چون آمرصاحب شدیداً زخم برداشته بود؛ در
 اسپ سوار بود و پیاده رفته نمی‌توانست، دستگیر شده است.

در بیست و چهار ساعت سرنوشت آمرصاحب معلوم نبود، بعد از بیست و
 چهار ساعت که من در حالتی بسیار حزین نشسته بودم؛ در دوربین دیدم که دو
 نفر معلوم می‌شود، یکی آن بالای اسپ سوار بود و دیگرش اسپ را به طرف جلو،
 کش می‌کرد.

چون دور بودند در اول تشخیص داده نتوانستم که چه کسانی هستند؛ وقتی از
 یک تپه گذشته و در تپه دیگری بالا شدند، با دوربین دقیق شدم که مرد اسپ‌سوار
 آمرصاحب است!

در آن زمان اشک‌های خود را اداره کرده نتوانستم و بیتی از مولانا را که احمدظاهر
 نیز خوانده است: پیدا شد و پیدا شد، گم گشته ما امشب، زمزمه می‌کردم تا رسیدند
 که خوشی و حلاوت آن هیچ زمانی از یادم نمی‌رود.

بعد، از آمرصاحب پرسیدم که چه گونه نجات یافتید، گفت: زمانی که تانک‌ها
 گذشتند، چون من راه رفته نمی‌توانستم و طرف راستم زمین‌های جواری بود؛ خود
 را در میان زمین جواری انداختم تا مرا نبینند، چون تانک‌ها زیاد بود و گرد و خاک
 زیادی بلند شده بود؛ مرا ندیدند.

بعداً که همه تانک‌ها رفتند، متوجه شدم که یک زن مسن آهسته، آهسته آمد و
 برایم گفت: آمرصاحب! دستت را به شانهام بگذار تا برویم. من برایش گفتم کی

هستی؟

آن زن گفت: من در بام ایستاده بودم که قطار می‌گذشت؛ تو که خود را در میان جواری‌ها انداختی، از تکان خوردن آن‌ها فهمیدم تا کجا آمده‌ای.

آمر صاحب گفت، چون من راه رفته نمی‌توانستم؛ زن مسن دستم را به شانۀ‌اش گذاشت و مرا به خانۀ‌اش برد. آن زن برایم شیر آورد و گفت: تو همین جا بمان، من می‌روم تا مجاهدین را خبر کنم، در بالای کوه قرارگاه مجاهدین بود و پیره زن دروازه‌خانه را بست و رفت، نا وقت شب بود که مجاهدین آمدند.

آخرین دیدار با یار

آخرین دیدارم با آمرصاحب شهید در خط تخار که قوماندانی مستقیم خط را به دوش داشتم، بود.

طالبان آماده‌گی داشتند تا خط جبهه‌ تخار را که منتهی به بدخشان می‌شود، بشکنند. البته از برنامه‌هایی که با ۱۱ سپتمبر هم‌آهنگی داشتند، اطلاع داشتیم؛ چون به آمریکایی‌ها این جریان را گفته بودیم. آمرصاحب علنی در مطبوعات گفت که پیامم به بوش این است که اگر متوجه افغانستان نشود، بزودی این آتش دامن آمریکا را نیز می‌گیرد. آنان -طالبان- آماده‌گی تمام گرفته بودند و چهل و دو هزار افراد تازه نفس را آماده کرده بودند تا این خط را بشکنند. به همین خاطر من در یک طرف که خط اصلی «کلفگان» بود، می‌بودم و همواره با آمرصاحب شخصاً در اداره خط جبهه ماورای کوکچه هم‌آهنگی داشتم.

یک روز برایم زنگ زد و گفت که یک چرخ‌بال می‌فرستم بیا که رهبران و استادان در پنجشیر جمع شده و از ما نیز تقاضا کرده اند تا در این نشست باشیم؛ شما پیشتر از من بروید و من تا شب می‌آیم.

همان کار صورت گرفت و در اخیر مجلس، ساعت دو نیم شب بیرون شدیم. در همان مجلس هم خاطرات بسیار زیاد وجود دارد که صحبت‌های تلخی شد. ما که در درون جنگ بودیم یک تصور داشتیم؛ کسانی که بیرون بودند به گونه دیگری به قضایا می‌دیدند. ما می‌گفتیم که نیروی دشمن مضمحل شود تا حمله گروهی خود را انجام داده نتواند و ما تعرض کنیم؛ تصمیم من و آمر صاحب شهید همین بود.

بعد از ختم مجلس، در موتر آمرصاحب نشستیم؛ نزدیک خانه آمر صاحب که رسیدیم، زمانی که خواستم از موتر پیاده شوم، آمرصاحب راننده خود را از موتر پایین کرد و برایم گفت: با خودت کار دارم. من گفتم چه کاری؟ آمر صاحب گفت: نمی‌شود تا ده روز جنگ خود را معطل کنیم؛ یعنی حمله که ما برایش آماده‌گی داشتیم که انرژی دشمن به مصرف برسد تا حمله عمومی کرده نتواند.

این زمانی بود که فردا باید می‌رفتیم و حملات را شروع می‌کردیم که آمرصاحب خواستار توقف جنگ شد. در همان شب وزیر خارجه پاکستان عبدالستار اعلام کرد که به بسیار زودی قضیه افغانستان حل می‌شود. معنای این گپ این بود که طالبان به پامیر می‌رسند؛ آمرصاحب گفت دشمن که این قدر لاف می‌زند که ما تا ده سپتمبر کار را خلاص می‌کنیم. جنگ زمینی همین است که ما و شما دیدیم، توپ تفنگ و جبهه و تانک شان است. بمب اتم آن‌ها استفاده کرده نمی‌توانند چون در این مناطق کوهستانی که دوست و دشمن مشخص نیست، چه کسی را می‌زنند. آمرصاحب با اصطلاحی که داشت گفت: بیا فهمیم خان از بهر احتیاط تا ده سپتمبر جنگ را متوقف کنیم. چون اگر ما جنگ کنیم و همه تجهیزات ما تمام شود؛ نشود کدام حادثه‌یی صورت گیرد که هیچ کسی جمع کرده نتواند. تا همان زمان به گونه‌یی این جنگ را توقف دهیم.

آمر صاحب برایم گفت: تو برو در خط جبهه و قوماندانان را بگو کارهای سر کوهی کنند و انتظار بکشند؛ من هم می‌روم تا یک بهانه دیگری پیدا کنم تا ده سپتمبر بگذرد، در ده سپتمبر ببینیم که آن‌ها چه می‌کنند. نیروهای ما آماده باشند تا ضعیف نشویم. چون در جنگ اگر پیروز هم شوی، آدم روحاً ضعیف می‌شود؛ جنگ کشته، تلفات و مصرف دارد. من خداحافظی کردم و به آمر صاحب گفتم، تا ده سپتمبر انتظار می‌کشیم.

آمر صاحب گفت: اما به یک شرط که خودت در بالای کوه مصروف سوق و اداره باشی و هیچ پایین نشوی؛ یک جایی را شیخ پلنگ می‌گویند که در کارهای نظامی افغانستان مشهور است، مرکز سوق و اداره من همان‌جا بود؛ قوماندان‌های زیادی با من بودند. وقتی رفتم همه برایم گفتند چه کردی؟ من برای شان گفتم که آمر صاحب می‌گوید تا ده سپتمبر منتظر باشیم و گاه‌گاهی عملیات سرکوهی کنیم. برای قوماندان‌ها گفتم که آمر صاحب هدایت داده است که همین‌جا باشیم و از این‌جا پایین نشویم. ما ده سپتمبر را می‌شمردیم که در ۹ سپتمبر آمر صاحب شهید شد. انجینیر عارف سروری برایم زنگ زد که انفجاری شده و خالد و وضعش خراب است... در شبکه مخایره نام من طارق و از آمر صاحب خالد بود... فهمیدم که آمر صاحب شهید شده است. پیش‌بینی آمر صاحب که آماده باشیم، همان آماده‌گی تا کابل و قندهار به نفع ما تمام شد. ما به آمریکایی‌ها اطمینان دادیم که شما حملات پراکنده خود را بس کنید و بالای طالبان از طریق جبهات حملات تان را افزایش دهید چون ما نیروهای آماده داریم؛ صد در صد آماده هستند ما تعرض می‌کنیم و طالبان که در خطوط جنگی بشکنند، چون عمق جبهه و رابطه با مردم ندارد، شکست می‌خورند که بعدها همان کار را کردند، ما تعرض زمینی کردیم که نتیجه مثبت گرفتیم؛ حالا مبالغه نشود که آمر صاحب شاید پیش‌بینی کرده بود که خودش

شهید می‌شود یا کدام حادثه‌یی دیگری را پیش‌بین بود که من نمی‌دانم. این آخرین دیدارم با شهید احمدشاه مسعود بود. روحش شاد و یادش گرامی باد!

در چهل و هشت ساعت بعد از مرگ مسعود

داکتر محی‌الدین مهدی

در «دوشنبه» بودیم و من در ضمن عهده‌داری معاونیت سفارت، وظیفه سخنگویی جبهه متحد را به عهده داشتم. ساعت سه شب دوازدهم سپتامبر بود که صالح محمد ریگستانی برایم زنگ زد و گفت: تلویزیون سی‌ان‌ان (CNN) را ببین، به برج‌های نیویورک چند هواپیما اصابت کرده که برج‌های مذکور در حال فرو افتادن است. به سرعت جانب تلویزیون دویدم و به پسرم گفتم که سی‌ان‌ان (CNN) را بگیر. کاملاً بهت‌زده شدم. آیا ممکن است در پی این رویداد ضد انسانی خیری نهفته باشد؟ دریچه‌امیدی گشوده می‌نمود.

ما بیش از چهل و هشت ساعت را در حال اضطراب و نگرانی به سر برده بودیم. من شخصاً ساعات محدودی را خوابیده بودم. نبود مسعود امری نبود که آنرا نادیده گرفت و گذر زمان را بی‌حضور و فرماندهی او آسان انگاشت. یک شکست عظیم تاریخی که یک ملت و یک کشور را محو می‌کرد، قابل پیش‌بینی بود. ما

در لبه پرتگاهی قرار داشتیم که امیدی به زنده ماندن باقی نگذاشته بود. گزارشات بسیار دقیقی حاکی از آن بودند که پس از تأیید این خبر و اطمینان به مرگ مسعود، هزاران طالب و عرب و پاکستانی به مواضع این سوی رود کوچکچه یورش می‌آورند و سنگرهای آخرین خط دفاعی را درهم می‌شکنند و به چیزی به نام «مقاومت مسلحانه» پایان می‌دهند. که در این صورت - هرکدام ما - یک آواره می‌بودیم.

تمام شرایط عینی، این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کردند. نبود مسعود، نماد و فرمانده مقاومت مسلحانه، خود دلیل کافی بر پایان آن روند بود. به نظر می‌رسید هیچ کشوری از کنار آنچه واقع شده بی‌تفاوت گذشته نمی‌توانست؛ ایران روابط آشکاری با طالبان ایجاد کرده بود، کشورهای آسیای میانه نمی‌توانستند با طالبان سرستیز در پیش گیرند و ناگزیر به تقلیل و در نهایت به ترک همکاری با جبهه متحد بودند.

هنوز بسیاری‌ها به درستی نمی‌دانستند که مسعود چه حالی دارد؛ آیا او زنده است یا مرده، در کجا قرار دارد. با پوشش خبری که به حادثهٔ خواجه بهاءالدین داده شد، بسیاری از سران مجاهدین و اعضای جبههٔ متحد گمان می‌کردند که او زخمی است، اما زخم او مهلک نیست. کسانی به بسیار روشنی می‌دانستند که مسعود قطعاً مرده است؛ استاد ربانی، مارشال فهیم، انجنیر عارف - که من از طریق او آگاه شدم - رئیس و دودخان، ریگستانی، امیرجان پیلوت، کسانی دیگر و چند تن از محافظین و دستیارانش. گفته می‌شود رعایت اصل مخفی‌کاری در کار خبررسانی، حتا فرماندهی دشمن را در دریافت حقیقت ناآگاه نگه داشت، ورنه چنان که گفتیم می‌بایست حمله می‌کردند.

آری، مارشال فهیم از نخستین کسانی بود که از مرگ مسعود آگاهی یافت. او بلافاصله از کلفگان خودش را به خواجه بهاءالدین رسانید. گویا پیشنهاد جانشینی

فهمیم را ریگستانی مطرح کرده و استاد ربانی پذیرفته بود. به هر حال، لحظات بسیار دشوار و سهمگینی بود؛ پذیرفتن این پیشنهاد در عین حالی که مسئولیت بسیار سنگین بود، بنابراین قطعاً خالی از خطر نبود؛ چه کسی شک دارد که اگر حوادث نیویورک و واشنگتن به وقوع نمی‌پیوست، شکست قطعی نصیب جبهه مقاومت نمی‌گردید. در این صورت باید اذعان داشت که مرحوم مارشال فهمیم قبول خطر کرد و ریسک بزرگی را متقبل گردید؛ او در آن لحظات دشوار شجاعت و تهور شایسته‌یی از خود نشان داد، آنچه پس از آن پیش آمد، یعنی حوادث یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی را هیچ‌کسی - از جمله خود فهمیم - پیش‌بینی نکرده بود. بنابراین، در کار موفقیت و صعود «فهمیم» به مدارج عالی مثل معاونیت ریاست جمهوری و مقام مارشالی، بخت او را سیاست جهانی یاری رسانید. مسعود تقسیم اقتدار را به معیار قومی نمی‌پذیرفت؛ در حالی که نظام بعد از طالبان به همین معیار بنا یافت و مارشال فهمیم یکی از حامیان و کارگزاران آن بود.

امروز در مرحله دیگری از جهاد قرار داریم

اشاره- عبدالحفیظ منصور فرزند محمدحسین در سال ۱۳۴۳ خورشیدی، در ولسوالی رُخه ولایت پنجشیر به دنیا آمد. آقای منصور از دانشکده ژورنالیسم دانشگاه کابل در بخش روزنامه‌نگاری سند کارشناسی گرفت و بعدها کارشناسی ارشد را در دانشگاه آزاد اسلامی به پایان رساند. عبدالحفیظ منصور در زمان جهاد و مقاومت در بخش‌های مختلف فرهنگی جبهه کارهای فراوانی را انجام داد که تا حال، بیست عنوان کتاب و صدها مقاله و گفت‌وگو از او در داخل و بیرون از افغانستان نشر شده است. آقای منصور فعلاً به‌عنوان نماینده منتخب مردم کابل در مجلس نماینده‌گان است و در چندین دانشگاه به‌صفت استاد تدریس می‌کند. برای دریافت دیدگاه‌ها و خاطراتش از زمان جهاد و مقاومت مردم افغانستان با او گفت‌وگو کرده‌ایم که حاصل آن را اینک می‌خوانید:

– اگر در نخست بگویید که چه تصویری از جهاد در ذهن دارید؟

زمانی که دست چپ و راست خود را شناختم در یک محیط و وضعیت جهادی

نفس کشیدم و هنوز هم فکر می‌کنم که در مرحله دیگری از جهاد قرار دارم؛ در حقیقت جهاد زنده‌گی من است، تصویرم از جهاد همین‌گونه است که جهاد تار و پود من است، تعریف مشخصی از جهاد به‌خاطری ارائه کرده نمی‌توانم که بیرون از وجودم جهاد وجود ندارد. از خداوند راضی هستم که در برهه‌ی زنده‌گی کردم که یک دقیقه نه زیر سلطه غیر جهاد بودم و نه هم یک لحظه زیر تسلط گروه طالبان.

— احمدشاه مسعود چگونه مردی بود؟

همان‌گونه که شاعری می‌گوید:

کمبود بلوغ آدمی بود شود
اضرار جهان جمله به ما سود شود
امکان ضعیف است که دیگر مادر
پور دیگری زاید و مسعود شود

موضوعی را که در روز دفن قهرمان ملی کشور، شهید استاد برهان‌الدین ربانی گفت که مادر گیتی باید سده‌ها صبر کند تا فرزند دیگری همانند مسعود به دنیا آورد. شهید احمدشاه مسعود یک آدم استثنایی برای افغانستان نه، بلکه در عصر خودش یکی از آدم‌های فوق‌العاده در سطح جهان بوده است. به عبارت دیگر، اگر در عصر ما کسی بخواهد به کمال برسد، فقط تا حد مسعود می‌تواند برسد.

— از نخستین آشنایی‌تان با مارشال فهیم بگویید و این که او را چگونه

شخصیتی یافتید؟

برای اولین بار مارشال فهیم را در زمستان سال ۱۳۵۹، دیدم. در این سال، مسئولین جبهه دوره‌های آموزشی کوتاه مدت را در بازارک راه اندازی کرده بودند و از هر قرارگاه پنجشیر دو نفر به‌گونه همیشه‌وقت درس می‌خواندند که من از آدرس قرارگاه چمالورده در این دوره اشتراک کرده بودم.

در این دوره‌های آموزشی کسانی که درس می‌دادند عبارت بودند از: احمدشاه مسعود، داکتر عبدالحی الهی، محمدقسیم فهیم، حاجی صاحب محمدصدیق از ماما و یک مضمون را هم برادر بزرگ آمرصاحب محمدیحی برای مان درس می‌داد. در این دوره آموزشی چیزی که برایم جالب بود، مارشال فهیم مضمون جغرافیای سیاسی کتابی از بانو دُره میرحیدر مهاجرانی را برای مان درس می‌داد، در دوره‌یی که ما درس می‌خواندیم تدریس مضمون جغرافیای سیاسی یک حرف تازه بود. برایم جلب توجه کرد که چطور آقای فهیم در کنار یک سلسله مسائل دینی و نظامی متوجه این کار شده است. این کار نشان می‌داد که او دارای یک ذهن نواندیش و مبتکر است که متوجه یک مضمون جدید است و می‌خواهد از پیوند و نقش جغرافیا با سیاست بگوید. در همان زمان مارشال فهیم در نظرم آدم مبتکر جلوه کرد و از او پرسیدم که نوع جنگ‌هایی که در افغانستان بر ضد نیروهای شوروی جریان دارد را چگونه دسته‌بندی می‌کنید؟ او پاسخی داد که تا اخیر برایم جالب و نشان‌دهنده استعداد و ابتکار او بود.

در همان زمان برایم گفت، جنگ بر ضد شوروی سه نوع است که یک نوع آن جنگ ملایی است که عده‌یی از علمای دینی در رأس جنگ هستند و بیرق‌های سفید در دست‌شان است و مردم را به جهاد و شهادت دعوت می‌کنند. او می‌گفت که نوع دوم، جنگ قبیله‌ای است که سران قبیله در رأس قرار دارند و با توجه به نفوذ اجتماعی شان مردم را بسیج می‌کنند.

اما مارشال فهیم گفت، تنها مدلی که بر اساس یک سلسله تجارب آزموده شده جنگی عملی می‌شود در پنجشیر است که آن را رفیق ما (شهید احمدشاه مسعود) روی دست گرفته است. گفتن این موضوعات حالا آسان است، ولی در آن زمان دسته‌بندی این وضعیت کار ساده و آسانی نبود.

— با توجه به شرایط امروزی و این که هر روز حضور مجاهدین در حکومت کمتر می‌گردد، آیا کمبود مارشال محمدقسیم فهیم حس می‌شود؟
بدون تردید! هر فرد و شخصیت جایگاه خود را دارد و مارشال محمدقسیم فهیم یکی از چهره‌های نخبه‌افغانستان است که از خود اثری بر جا گذاشته و جایگاه خود را در تاریخ افغانستان، در میان مردم افغانستان تثبیت کرده است.
ما از جمع کسانی بودیم که یک مقدار کتاب خوانده بودیم و ویژه‌گی کتاب خوانده‌ها همین است که آرمان‌گرا هستند. من هم در زمان حیات مارشال فهیم یک سلسله انتقاداتی را مطرح می‌کردم ولی به این معنا نبود که گویا ما قدر او را نمی‌دانستیم و احترامش را نمی‌کردیم، خواست ما این بود که اگر یگان خالی در روی‌شان است، چرا همین خال هم باشد.

نبود مارشال محمدقسیم فهیم یک خلای عمیق را در سطح افغانستان به‌وجود آورده است که نظم دولتی و ثبات سیاسی افغانستان را نیز متأثر ساخته است.

— شما همواره یک چهره‌منتقد باقی مانده‌اید، اگر بگویید که انتقاد برای چیست؟

در این مورد دو مسأله مطرح است، یکی این که دیگران از نقد و انتقاد چه منظور دارند و دوم نگاهی که من به نقد و انتقاد دارم.

نقد و انتقادگری نمی‌تواند یک تعبیر واحد نزد همه‌گان داشته باشد. نزد کسانی نقدکردن، خرده‌گیری، عیب‌جویی و نزد کسانی توهین کردن و ناسزاگفتن به طرف مقابل و هم‌چنان، نزد کسانی عقده‌گشایی و خود را تخلیه کردن است.

در این میان، محدود کسانی هستند که نقد را به منظور سره کردن و محک زدن به کار می‌گیرند. در جدیدترین تعبیری که از نقد ارائه می‌شود، تعبیر بالا وجود ندارد. نقد امروز نشان دهنده‌ی یک راه متفاوت است، یعنی منتقد باید در عرصه‌ی

ادبیات، سیاست، مدیریت و هنر دریچه‌یی تازه بگشاید.

من هم انسان هستم و تعریف‌ها و تعبیری را که از نقد ارائه کردم در دوره‌های مختلف با آن زنده‌گی کرده‌ام؛ آدمی که امروز هستم، ده‌سال پیش نبودم. امروز به‌همان تعریف اخیری که از نقد ارائه کردم، باور دارم، عبدالحفیظ منصور امروزی، دیدش به‌نقد همان است که آیا می‌شود راه تازه‌یی را نشان داد و یک روزنه جدید ایجاد کرد یا خیر.

– در زمان حیات مارشال محمدقسیم فهیم شما از جمع کسانی بودید که مستقیم از عمل کرده‌های‌شان انتقاد می‌کردید، آیا او گاهی از انتقادتان کین گرفته بود؟

همیشه برایش می‌گفتم که ولا تو هم عجب آدمی هستی که هیچ عقده نمی‌گیری و مارشال صاحب هم به شوخی چیزهایی می‌گفت. کمال مارشال محمدقسیم فهیم همین بود که عقده‌مند نبود، نه تنها در برابر من که در برابر هیچ‌کسی عقده نداشته است، طبیعت آدمی است که شاید گه‌گاهی قهر می‌شد ولی روبه‌رو، من شاهد قهرش نبودم.

– در نوشته‌های‌تان بیشتر از کدام نویسنده متأثر بوده اید؟

من در سبک نوشته‌هایم بیشتر از انجنیر محمداسحاق متأثر هستم. من ساده‌نویسی و کوتاه‌نویسی را بیشتر از او فراگرفتم، تا هنوز هم انجنیرمحمداسحاق را تواناترین نویسنده در افغانستان می‌دانم. بی‌تردید گفته می‌توانم که در نیم‌قرن اخیر در افغانستان هیچ‌کسی مانند او مقاله سیاسی نوشته نکرده است.

– کدام شاعر را بیشتر می‌پسندید؟

زمان فرق می‌کند این که در چه زمانی قرار داریم. یک زمانی شعر: من آب روان هستم، من راحت جان هستم، برای مان تأثیر دارد و زمانی هم شعرهای شاعران

دیگر ما را طرف خود می‌کشاند، اما این روزها ذهنم درگیر اشعار مولوی است و به این معنا هم نیست که شاید این درگیری هم چنان ادامه یابد.

– **جهاد افغانستان در سطح جهان معادلات سیاسی را تغییر داد، به نظر شما تحولاتی را که جهاد افغانستان در کشورهای اسلامی آورد چه بود؟**

تا پیش از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، اسلام به‌عنوان یک ایدئولوژی در سطح جهان مطرح نبود و تنها کشمکش در دو اردوگاه سیاسی، کپیتالیسم و سوسیالیسم بود. حتا نهضت‌های اسلامی هم به‌گونه‌ی متأثر از سازمان‌ها و ساختارهای چپی بودند. ساختار و تشکیلات اخوان‌المسلمین آن چیزی است که حزب کمونیست شوروی ساخته بود. ساختار نهضت اسلامی افغانستان متأثر از حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که در سطح ایران و پاکستان هم وضعیت همین‌گونه بوده است.

پیش از جهاد مردم افغانستان، جهان اسلام وجود داشت، اما خود اسلام به‌عنوان یک نیروی مطرح تلقی نمی‌شد و جهان اسلام از حرکت‌های بیرونی کپی‌برداری می‌کرد. مصطفی سباعی رهبر اخوانی‌های سوریه و علی شریعتی در ایران سعی می‌کردند بگویند که اسلام با سوسیالیسم بسیار زیاد نزدیک است و طبقه‌تهی دست و مستضعف متأثر از دساتیر و فرمایشات کارل مارکس بود که وارد شده بود. نکته اصلی این است که بعد از شوروی اصلاً اسلام آمده طرف شده و جای مارکسیسم را پُر کرده است.

به‌تعبیر سیاسی‌تر آن، وقتی جنگ سرد پایان یافت، هانتینگتون گفت، دیگر کشمکش میان دو تا ایدئولوژی وجود ندارد و جنگ در دنیا تنها میان تمدن‌ها وجود دارد و کلان‌ترین تمدنی که با غرب مقابله می‌کند، تمدن مسلمانان است. یک‌طرف قضیه این است که در گوشه و کنار جهان گروه‌های تندرو ایجاد شده

است، اما در طرف دیگر نقدهای زیادی هم فعلاً در خود غرب در ارتباط به نظام سرمایه‌داری وجود دارد، وقتی یک دختر لندنی می‌خواهد به داعش بپیوندد به این معنا نیست که داعش بسیار جالب است، بلکه یک راه فرار برای رهایی از نظام سرمایه‌داری غرب است که به چین، هند و یا کشورهای دیگر نمی‌روند و می‌آیند در جهان اسلام؛ یعنی اسلام تا هنوز یک جایی برای نجات تلقی می‌شود.

می‌خواهم بگویم که اگر امروز گروه‌های تروریستی نظیر داعش، طالب، بوکوحرام و... ظهور می‌کنند که یک بخش آن بر می‌گردد به نارضایتی‌هایی که این گروه‌ها در جهان اسلام دارند و بخش دیگر آن هم توطئه‌هایی است که دشمنان اسلام در برابر این دین داشته‌اند، اما در طرف دیگر می‌بینیم که همین دین به‌عنوان رکنی که می‌خواهد بشریت را نجات دهد نیز مطرح است؛ پیشرفت‌هایی که در تونس، مصر اندونیزیا، مالیزیا و ترکیه صورت می‌گیرد این مسئله را واضح ساخته است.

تعامل اخیری که امریکا با ایران روی بحث هسته‌ای داشت که پیش از آن همین غربی‌ها می‌گفتند که ایران! آخندها ترا عقب می‌برد، اما امروز جهان برایش می‌گوید که دیگر پیش‌نرو که زیاد پیشرفت کردی که در شکل‌دهی همه این قضایا جهاد و مبارزه مردم افغانستان نقش بسیار قاطع و براننده داشته است.

– در گفته‌های شما به روشنی آمد که اسلام می‌تواند به عنوان یک رکن نجات‌بخش در جهان امروز گپ داشته باشد، اما بعد از آن که کمونیزم شکست خورد، لیبرالیسم به عنوان یکه‌تاز میدان به‌گونه‌یی معرفی شد که نویسنده‌گانی آمدند و مثلاً «پایان تاریخ» را نوشتند و آن‌را به‌عنوان آخرین آرمان‌شهر بشر معرفی کردند. بعداً همین نویسنده‌گان دیدگاه خود را عوض کردند و اسلام را به‌عنوان یک مکتب بالقوه در برابر لیبرالیسم مطرح کردند، امروزه وقتی اسلام

به‌عنوان یک نیرو و مکتب فکری بالقوه مطرح می‌شود و از سویی اختلافاتی در میان جوامع اسلامی وجود دارد، شما به‌عنوان یک روشن‌فکر مسلمان، پیام‌تان برای بسیج مسلمانان جهان چیست؟

به دو اساس، یکی این‌که ما امروز در عصر جهانی‌شدن قرار داریم و جهانی‌شدن به‌این مفهوم‌که، مرزهای دولت‌های مدرن را از میان برده و دیگر صداها و پیام‌ها محدودۀ جغرافیایی نمی‌شناسد و در هر گوشه‌یی که صدا بکشی مخاطبات تمام جهان است، من هم نمی‌توانم بگویم که مسلمانان این کارها را باید انجام دهند. دوم این‌که، اسلام داعیۀ جهانی است و محدود به یک بخش نمی‌شود و مخاطب هم در درون اسلام، مسیحیت، یهودیت و حتا دهری‌ها هستند. بنابراین، پیام من عمومی است.

اگر مشکلاتی دامن‌گیر مسلمانان جهان است، پیش از آن‌که آن‌را توطئه غرب بدانم، مسلمانان را به‌خاطر ناتوانی‌های‌شان مقصر می‌دانم. به عقیدۀ من امروزه با بنیادی‌ترین مشکلی‌که روبه‌رو هستیم بحران فکری است که زاینده مشکلات و ناهنجاری‌های دیگر شده است.

— در بحرانی‌ترین زمان شما به کارهای فرهنگی می‌پرداختید، در چنین شرایطی نیاز کار فرهنگی را چه‌گونه می‌دیدید؟

واقعیت این است که من به‌دلیل ضعف جسمانی نمی‌توانستم سلاح بگیرم، ناگزیر در پشت جبهه به کارهای فرهنگی می‌پرداختم، همیشه نزد مجاهدینی که سلاح گرفتند و جنگیدند احساس کم‌بودی می‌کردم و اما خوش به‌این بودم که همان کاری را که می‌توانستم، انجام می‌دادم.

— مارشال محمدقسیم فهیم در نظام‌سازی‌نویین در افغانستان چه نقشی داشت؟

با قاطعیت می‌توانم بگویم که اگر مارشال محمدقسیم فهیم نمی‌بود افغانستان روی آرامی را نمی‌دید؛ نگاه مارشال چند ویژه‌گی داشت که باعث پا گرفتن نظام‌نویین در افغانستان شد.

اولین ویژه‌گی مارشال مرحوم این بود که می‌گفت، بیایید امنیت و ثبات افغانستان را در درجهٔ اول مسأله قرار دهیم و بعد از آن روی این مسأله فکر کنیم که زعیم یا شخص اول در افغانستان پشتون باشد و یا تاجیک؛ اما کسان دیگری بودند که می‌گفتند، اول مشکل زعامت را حل کنیم و بعد از آن ثبات بیاید، با این دیدگاه او بسیاری‌ها مخالفت داشتند، آنان می‌گفتند استاد برهان‌الدین ربانی با حکومت مشروع آمده و تو قدرت را از یک رهبر جهادی هم‌تبارت به کس دیگر می‌دهی؟!

مارشال صاحب می‌گفت، نخیر. ما می‌توانیم به‌خاطر قدرت پافشاری کنیم، اما امنیت و ثبات در افغانستان نمی‌آید؛ شما بگویید که اصرار کردن به دوام دولت استاد ربانی هم‌حزب و هم‌تبارم مهم است و یا ثبات و امنیت افغانستان؟

کشمکش بین دو دیدگاه بود، من خود را در لویه جرگهٔ اضطراری به همین منظور کاندیدا کرده بودم تا به مارشال بگویم که تو با این کارت خیانت می‌کنی و ... ولی او می‌گفت که امنیت، استقرار و ثبات افغانستان در درجهٔ اول مهم است در قدم دوم برای این که قدرت را چه‌گونه به‌دست بیاوریم، خواهیم اندیشید، ولی من می‌گفتم که نه، به دلایلی مانند جهاد و مقاومت کردن و دفاع از کشور، استدلال می‌کردم که حق ماست تا قدرت را به دست بیاوریم. مارشال فهیم می‌گفت که ما می‌توانیم پافشاری کنیم تا کسی تفنگ را هم نتواند از پیش ما بگیرد و می‌توانیم پافشاری و کله‌شقی کنیم و بگوییم که موافقت‌نامهٔ بُن و امریکا را قبول نداریم، ولی چه به دست می‌آوریم؟ آن طرف قضیه را هم باید بسنجیم که جنگ، کشتار، گرانی و دربه‌دوری دوام می‌کند و در این‌جا معلوم نیست که برنده کیست.

ویژه‌گی دوم شخصیت مارشال فهیم را با این روایت ادامه می‌دهم، زمانی که روس‌ها در اندیشه تجزیه افغانستان بودند، مارشال فهیم را هم به «دوشنبه» دعوت کردند، واضح گفتند که افغانستان شمالی و جنوبی، افغانستان سفید و افغانستان سیاه. برای مارشال گفته بودند که امنیت شمال را بگیرد و ما از شما حمایت می‌کنیم و در حمایت‌تان ایستاده‌ایم. این شوخی نبود، ولی مارشال مرحوم واضح برای‌شان گفته بود که برای من لاجورد بدخشان و ریگ هلمند یکی است. معنای گپ این است که اگر مارشال فهیم نبود افغانستان تجزیه شده بود، بعضی‌ها سراپای انتقادشان در مورد مارشال فهیم این است که روزی به دیدنش رفته بودم محافظینش نگذاشتند و یا این‌که زمانی موترهایش عبور کردند، فضا را گرد آلود ساختند، انتقادهای ما تا این سطح است، ولی به ویژه‌گی‌ها و کارهای کلانی که مارشال برای افغانستان انجام داده بود، توجه نمی‌کنیم.

در مورد ویژه‌گی سوم او، من در جایی نوشته‌ام که اگر مارشال فهیم بعد از مقاومت هیچ دست‌آوردی نداشته باشد، برایش کافی است که بزرگترین حمله انتقام‌جویانه مردم شمالی را مانع شد. بعد از مقاومت که مردم ما، مردم شمال، مردم یکاولنگ، مردم کوه‌دامن، مردم مزار و مردم تخار، رنج‌های زیادی را از طرف طالب‌ها دیده بودند، در زمان شکست طالبان آماده انتقام‌گیری بودند. در افغانستان انتقام‌گیری یک سنت است، اگر مارشال فهیم مانع مردم انتقام‌جو نمی‌شد می‌دانید چه می‌شد؟ مردم شمالی برای انتقام تا پکتیا و لوگر رفته بودند، می‌دانید چه اتفاقی می‌افتاد؟ چه قدر زخم عمیق و پایه‌دار بر جا می‌گذاشت؟ در همین کابل چه قدر مردم مظلوم به نام این‌که تعلق زبانی و جغرافیایی به طالبان داشتند، ناموس‌شان، زن‌شان، دخترشان، پسرشان، خودشان و خانه‌شان چه می‌شد؟ این حرف کوچکی نیست. در آن‌زمان که همه افراد انتقام‌جو مصمم به انتقام‌گیری بودند، دم روی

چه کسی را گرفته می‌توانستیم؟ طالبان کسانی را آواره کردند، خانه‌هایشان را ویران کردند، باغ‌هایشان را سوختاندند، چه‌گونه جلو مردم گرفته می‌شد در حالی که استدلال می‌کردند که طالبان مادرشان را آواره کردند، خواهرشان را لت و کوب کردند و خانه‌هایشان را نیز به آتش کشیدند. پس این یک نقش بسیار مهم است که مارشال فهیم مانع انتقام‌گیری شد که از یک طرف زمینه‌ی برای وحدت و یک‌پارچه‌گی افغانستان و از جانب دیگر تاریخ را همیشه انتقام نمی‌سازد بلکه تاریخ را عفو، گذشت، جوان‌مردی، چشم‌پوشی از خطاهای دیگران می‌سازد. کشورها همین‌طور ساخته شده‌اند. برای مارشال فهیم چه سختی داشت که جلو مردم را نمی‌گرفت، اما نتیجه‌اش چه می‌شد؟ اگر این کار را می‌کرد، آن وقت، او دیگر نزد مردم مارشال افغانستان نمی‌بود.

ویژه‌گی چهارم مارشال فهیم عاقبت‌اندیشی او در مسائل کلان کشوری مانند انتخابات ریاست جمهوری است. در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری که داکتر عبدالله عبدالله در مقابل حامدکرزی نامزد بود، داکتر عبدالله را در منزلش دعوت کرده و برایش گفته بود که برادر! نامزد ما خودت، رأی هم برایت می‌دهیم، تخریب هم نمی‌کنیم و افراد خود را هم می‌گوییم که برایت کمپاین کنند و کاری می‌کنیم که خودت نامزد ریاست جمهوری و من نامزد معاونیت ریاست جمهوری به رهبری حامد کرزی، اگر برنده شدی که چه بهتر، ریاست جمهوری هم در دست ما و الا بگذار که حد اقل من در این‌جا باشم.

دیگر این که وسعت نظری که در برابر بدبینی‌ها و انتقام‌گیری‌ها نشان داده شد، مگر نمی‌بینید بخاطر یک سلسله حرف‌های بسیار ساده، قوم‌های ما و شما جنگ‌های خانه‌گی را آغاز کرده‌اند، در حالی که مارشال فهیم را هرچه که خواستند گفتند ولی یک‌روز به منظور انتقام‌گیری اقدام نکرد. در صورتی که قدرت دولتی

و مردمی در دستش بود و هم‌چنان او تدبیر، فراست و عقل همه چیز مانند انتقام‌گیری را داشت.

یکی از خصوصیت‌های شخصی او داشتن اعتماد به نفس فوق‌العاده بود، خود را کلان و مسؤول می‌دانست. روزی که در مسائل کلان ملی نیاز احساس می‌کرد، همه را می‌خواست تا یک جلسه مشورتی دایر کند و همه در اطرافش جمع می‌شدند. در نبود مارشال فهیم کسی که جرأت کند و مردم را برای مشورت دعوت کند کی است؟ اولاً کسی این اعتماد به نفس را ندارد و خود را کلان و مسؤول نمی‌داند. دوماً در دل گرفتن چیزهای کوچکی مانند این که فلان شخص در راه برایش سلام نداده بود تا چند سال با او حرف نمی‌زند. سوماً این که اگر هم دعوت کند کسی نمی‌رود. من در رسانه‌ها، سخنرانی‌ها و در نوشته‌های خود بسیار انتقادش می‌کردم تا اندازه‌یی که به آن شیوه کسی جرأت نمی‌کرد او را انتقاد کند، اما زمانی که خبر می‌دادند مارشال صاحب برای مشوره دعوت کرده، می‌رفتیم. یک اطمینان وجود داشت که یک شخصی است که واقعاً مشوره می‌کند و به دیگران احترام می‌گذارد. اگر کسی بداند که بعد از رفتن بی‌آبرو می‌شود، نمی‌رود ولی همه مطمئن می‌بودند که واقعاً جلسه مشورتی است. این چیزها برای نسل جوان قابل فهم نیست یعنی تا زمانی که در جریان قضایا نباشید درک چنین مسائل مشکل است. از تفاوت‌های دیگر مارشال فهیم با بقیه این است که هیچ‌گاهی قصداً کاری را نمی‌کرد که به زیان افغانستان باشد ولی ما کسانی را داریم اگر برایش گفته شود که خودت هستی، باز می‌گوید که به اصطلاح گور پدر افغانستان. مارشال فهیم به خاطری که خودش با آبرو باشد ولی افغانستان، مجاهدین و جهاد بی‌عزت شود، قطعاً چنین کاری را نمی‌کرد. در میان مردم با زن و فرزندش زیست، با دوستان و همکارانش صمیمی بود. در سال‌های اخیر، یکی از عادت‌های به‌یاد ماندنی‌اش این بود که خودش به

تمام تماس‌های تلفونی پاسخ می‌داد. چند تا آدم را در افغانستان با این صفات می‌شناسید. یک قوماندان تولی چند تا دستیار و سکرتر دارد!

– بعد از شهادت احمدشاه مسعود چرا و چگونه مارشال فهیم جانشین او انتخاب شد؟

زمانی که احمدشاه مسعود به شهادت رسید، مسؤولیت یکی از جبهات در نزدیکی‌های کلفگان به دوش مارشال فهیم بود و شهرت و جایگاهش سبب شده بود که او از نخستین کسانی باشد که از این موضوع آگاه شود. برای این که جبهه فرو نپاشد در نخستین اقدام او را مسؤول جبهه انتخاب کردند.

هشت روز بعد از شهادت احمدشاه مسعود ما موفق شدیم که او را به خاک بسپاریم، دقیقاً هفت روز بعد از مراسم خاک‌سپاری در دو صد متری آرام‌گاه قهرمان ملی یک بلندآژ است که پیش از آن بعضی جلسات برگزار می‌شد و تا حالا وجود دارد، سرانی که در جبهه پنجشیر بودند تشکیل جلسه دادند، همه در این جلسه حضور داشتند و کسانی که تازه وارد این جلسه شده و در زمان مقاومت حضور نداشتند، احمدضیا مسعود و همشیره زاده‌اش عبدالودود بودند.

آجندای این نشست بحث روی تعیین جانشین قهرمان ملی و مسؤول جبهه بود. محمدقسیم فهیم در این جلسه بحث را باز کرد و گفت، زمانی که خود را مسؤول دانستم به این معنا نبود که خود را شایسته بدون چون و چرا بدانم، بلکه ما به دو دلیل، یکی این که جبهه مقاومت از هم نپاشد و دوم، جوان مردی ایجاب می‌کرد که رفیق‌مان (شهید احمدشاه مسعود) را آبرومندانه به خاک بسپاریم. حالا زمان آن رسیده است که بحث کنیم تا مسؤول جبهه چه کسی باشد و همه باید مسؤلانه در این زمینه تصمیم بگیریم.

فهیم‌خان اولین صدا را سر احمدضیا مسعود کرد و گفت که احمدشاه مسعود

نی، احمدضیا مسعود؛ ما تعهد می‌کنیم همان احترامی را که به آمرصاحب داشتیم، به تو هم داشته باشیم و بیا این مسؤلیت را قبول کن.

دومین صدا را سر محمدیونس قانونی کرد و گفت که جناب قانونی صاحب، وقتی احمدضیا خان حاضر نمی‌شود، امکانات خودت نسبت به همه بیشتر است. خودت توانایی‌های فراوان داری؛ بیا و این مسؤلیت را به دوش بگیر. آقای قانونی بسیار واضح صدا زد که این کار را انجام داده نمی‌توانم.

سومین صدا را سر داکتر عبدالله کرد و گفت، داکترصاحب تو همیشه همراه با آمرصاحب بودی، از مسائل جبهه هم آگاه هستی، همان قدر و قیمتی که در زمان احمدشاه مسعود داشتی حالا هم پا برجا است. داکترعبدالله گفت، همین که موفق شدیم آمرصاحب را در یک جای آبرومندانه به خاک بسپاریم کلان گپ است. بعد از آن نوبت به بسم‌الله‌خان و آمرصاحب پنجشیر رسید که هر دو منصرف شدند.

در چنین شرایطی محمدقسیم فهیم تنها کسی بود که خود را آماده قربانی کرده بود و این مسؤلیت را به دوش گرفت.

— آیا از حکومت فعلی راضی هستید؟

نه، به شدت ناراض هستم. چون وضع امنیتی خراب، وضع اقتصادی خراب، بیکاری فراگیر، افکار طالبانی و داعشی رو به گسترش، بحث انحصار طلبی و برتری‌جویی قومی جدی‌تر و قوی‌تر و فساد اداری در درون دولت روز افزون، قاچاق مواد مخدر بیشتر از حد توقع و دل‌سردی دنیا به افغانستان زیاد شده روان است. اشرف‌غنی مشکل کمیسیون‌ها را حل کرده نمی‌تواند، مشکل کابل بانک، مشکل وزارت شهرسازی و ده‌ها مشکل دیگر است که باید حل شود. رئیس‌جمهور دولت‌داری را نمی‌داند، خودش از هر کس امتحان می‌گیرد. باز برایش گفته می‌شود

که از خودت کی امتحان گرفته است؟ خودت که آدم شناس هستی، انجینیری را چه می دانی؟ در مورد جنگ چه می دانی؟ این ها باعث آن شده که اولاً ادارات فلج، دوماً به جای آدم های متخصص، کسانی بیایند که چشم سفید، حراف، چالاک باشند، قطب بندی های شمال و جنوب، تهدیدات امنیتی هم از مواردی است که نمی توان ساده از کنارش گذشت.

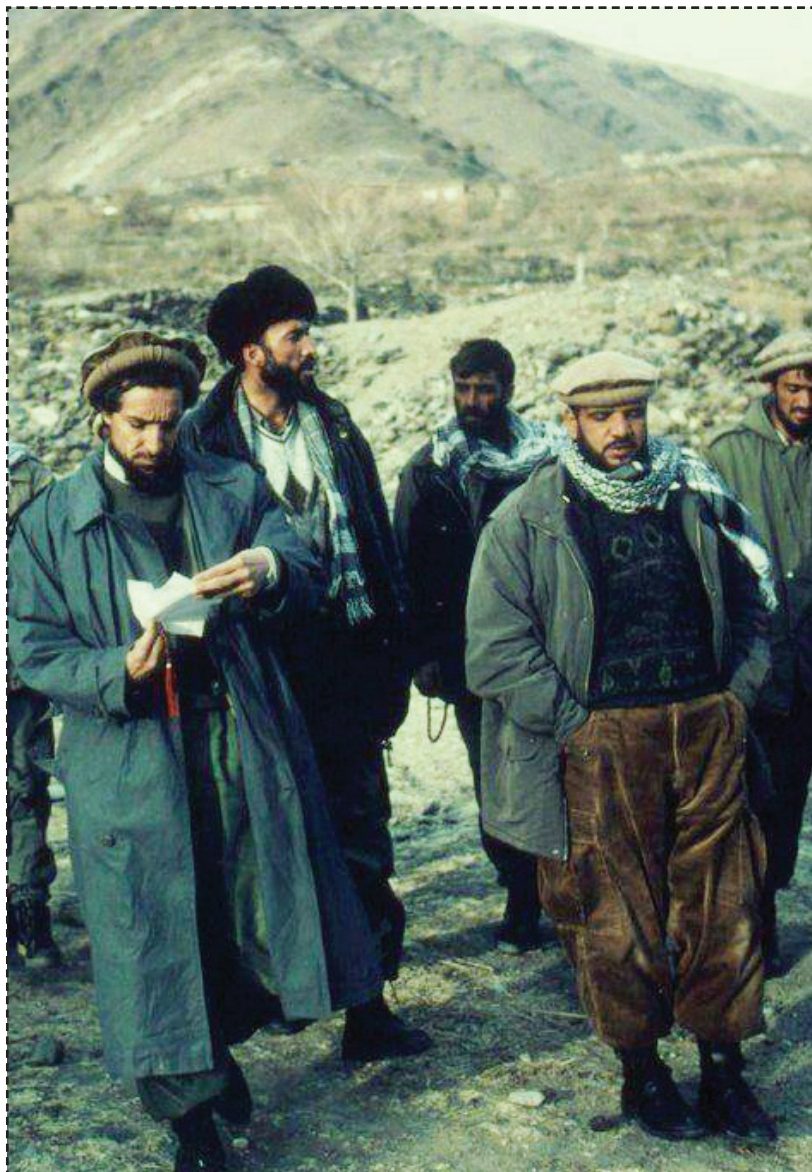
– ممنون از این که برای مان وقت گذاشتید.

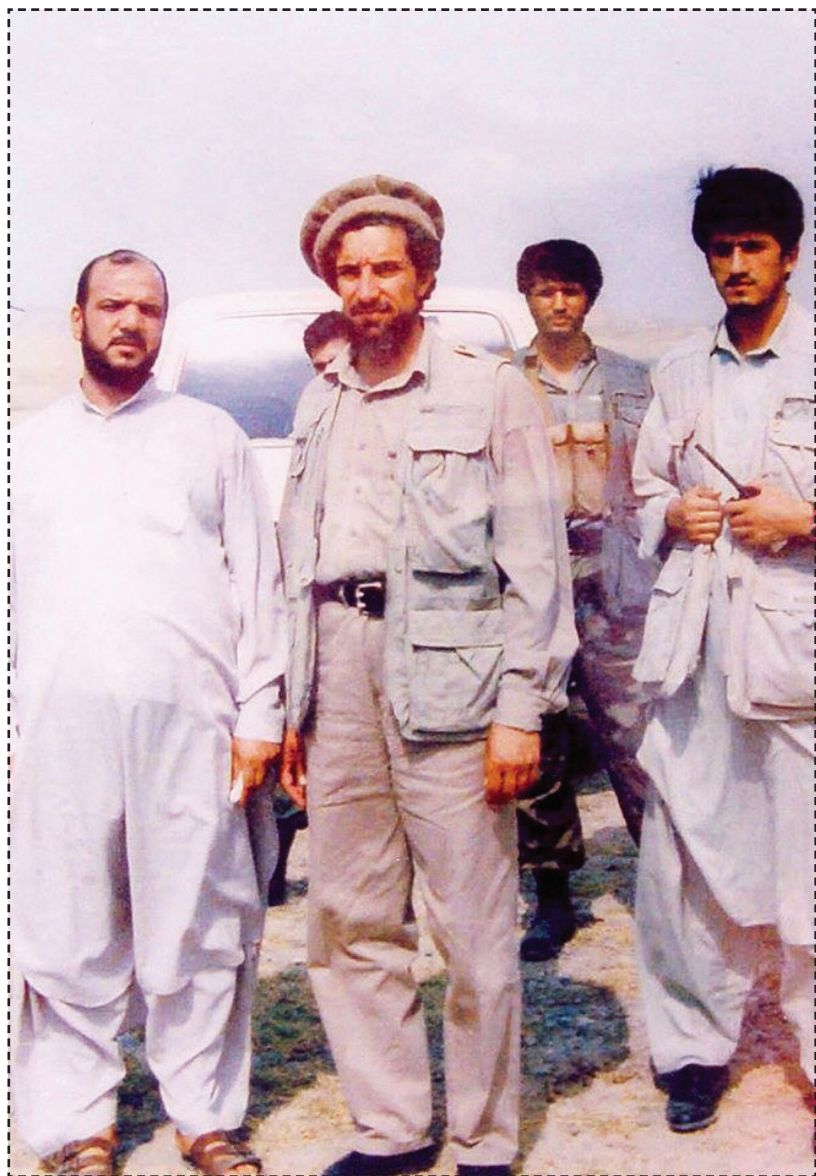
از شما هم سپاس گزارم.



قهقرازان ملے کشور

شہید احمد شاہ مسعود
چہار دہمین سالگرد شہادت گرامی باد





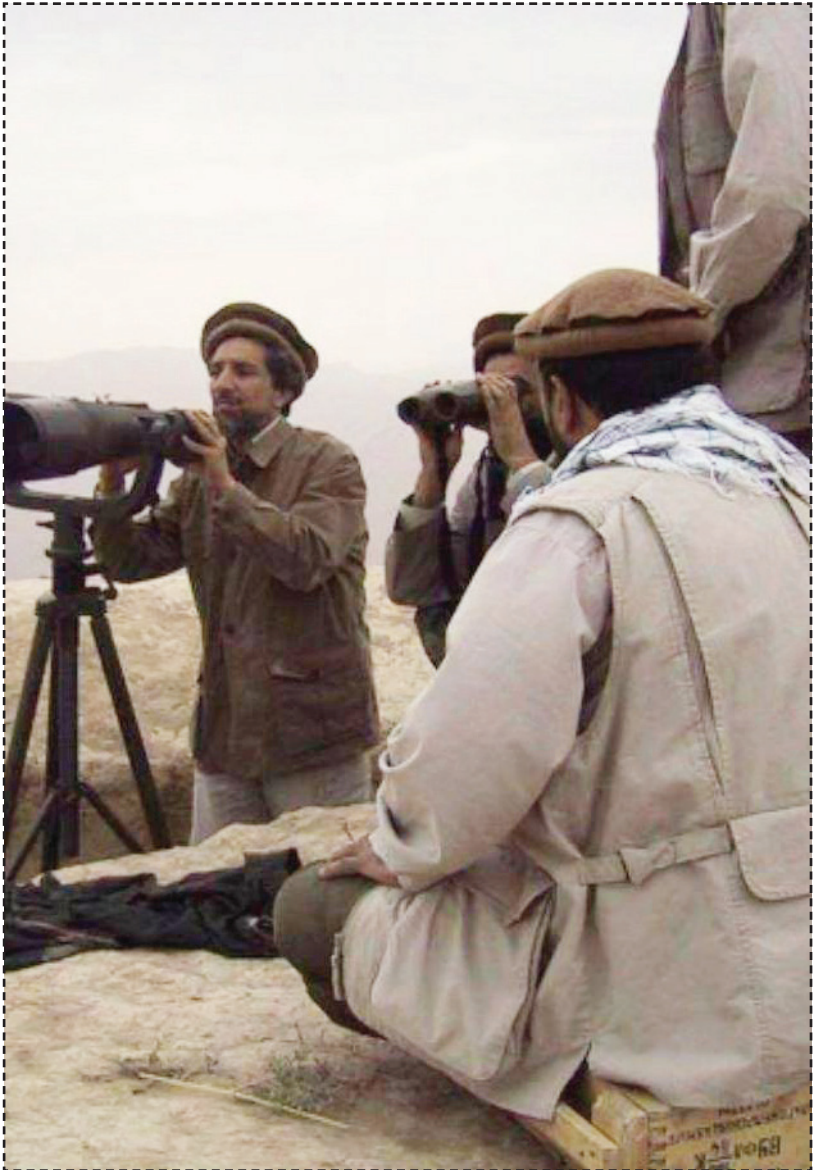


















از مارشال فهیم خاطرۀ بد و ناراحت کننده ندارم

– اشاره: گل حیدر خان یکی از فرماندهان نامدار دوره‌های جهاد و مقاومت مردم افغانستان است که داستان‌هایی از شهامت و دلیری او همواره بر زبان مردم روایت می‌شود. او خاطرات و نگفته‌های زیادی از جبهات جهاد و مقاومت دارد که در این پرس‌وشنود گوشه‌یی از آنرا بازگو کرده است.

– تشکر از این‌که وقت‌تان را در اختیار ما قرار دادید. در نخست اگر از روزهای آغازین جهاد صحبت کنید و بگویید که با کی‌ها و در کجا جهاد را شروع کردید؟

در زمان حکومت خلقی‌ها در کابل بودم، بیشتر از هفده سال سن نداشتم که گفتند، اخوانی‌ها به پنجشیر آمده‌اند. من به طرف پنجشیر حرکت کردم، وقتی که در ولسوالی رُخه رسیدم، متوجه شدم که خلقی‌ها بسیار هراسان‌اند و از قراین معلوم می‌شد که قصد فرار دارند. من به قریۀ خودم که «شصت» نام دارد رفته و از آن‌جا

با یکی از دوستانم به‌جانب قریهٔ گؤ که حدود سه کیلومتر با ولسوالی رُخه فاصله دارد، رفتیم. به‌محض رسیدن به‌آن‌جا، متوجه افراد مسلح شدم که دو الی سه نفر با کلاه پکول و ریش‌های دراز ایستاده‌اند. آنان ما را صدا کردند و پرسیدند، کی هستید و از کجا آمده‌اید؟ خود را معرفی کرده و توضیح دادیم. در بین این افراد احمدشاه مسعود هم بود که من نشناخته بودم. فردای آن‌روز به‌طرف ولسوالی رفتیم، دیدیم که مجاهدین به‌جانب سالنگ حرکت کرده‌اند. دو شب را آن‌جا سپری کردیم و بعد از ثبت‌نام به‌دالان‌سنگ رفتیم. من با رحمت‌خان که بعدها شهید شد، دو کارتن داینم‌گرفته به‌طرف سالنگ حرکت کردیم. از راه دور مجاهدین را در صخره‌های کوه سالنگ مشاهده کرده می‌توانستیم. وقتی رسیدیم، متوجه شدیم مجاهدینی که با آمرصاحب آمده بودند، دارای سلاح‌های پَپشه، دهن‌پُر، پنج‌تیره و کلاشینکوف‌اند. فردای آن‌روز به‌ما گفتند که کارتن‌های داینم‌را به‌پایین نزد احمدشاه مسعود انتقال دهید. به پل پَژِه رفتیم و با آمر صاحب مسعود همان‌جا آشنا شدم. زمانی که داینم‌ها زیر پل جابه‌جا شد، مجاهدین به‌منظور کمین‌زدن، به‌علاقه‌داری سالنگ رفتند که در این کمین کسی به‌نام محمدگل از قریهٔ تُل زخمی شد. به‌همین دلیل نتوانستند پل پَژِه را انفجار دهند، ولی در شب دوم موفق به‌انفجار پل شدند. جبههٔ سالنگ شکست خورد، احمدشاه مسعود نیز زخمی شد و به‌پنجشیر برگشتیم.

بعد از آن، احمدشاه مسعود به‌منظور انسجام بهتر، یک سلسله کارها را آغاز کرد، از منطقهٔ رُخه شروع شد و در تمام نقاط مختلف پنجشیر امتداد پیدا کرد که سلاح‌های مختلف جمع‌آوری شد. با آمر صاحب بسم‌الله‌خان از نولیح یک‌جا شدیم و رفتیم الی دهتهٔ ریوت، به‌منزل حاجی صاحب متین که رسیدیم، آمر صاحب را با بیش از چهل نفر از جمله حاجی احمدجان دیدیم. چند روزی را در آن‌جا بودیم تا این‌که با حاجی احمدجان به‌آب‌شاهه آمدیم. خَلقی‌ها تعرض را شروع

کردند، از طرف ما عملیاتی نشد، بناءً کوه به کوه برآمدیم و از راه پشغور و خارو به سفیدچهر آمدیم و قرارگاه در آب تل ساخته شد. در این جا مشکلی که داشتیم عفونت زخم آمرصاحب بود که در سالنگ زخمی شده بود و عذابش می داد. زخم او درست عملیات نشده بود تا که بصیر بدروز با ۳۰ نفر از پاکستان آمد، آنان می خواستند به طرف خوست بروند، در بین شان یک داکتر بود که توسط همان داکتر دوباره زخم آمرصاحب باز شده و بخیه زده شد و آمر صاحب از آن مشکل رهایی یافت. با مارشال صاحب نیز در همین جا آشنا شدم.

– این روزهایی ست که از سالنگ برگشتید و مجاهدین عقب نشینی کرده اند؟

بلی، مجاهدین الی آخر پنجشیر که آب تل است، عقب نشینی کردند و خلقی ها دوباره پنجشیر را گرفتند. مجاهدین در این جا خط انداختند و جوان هایی از پریان، سفیدچهر و دشت ریوت و سایر مناطق در دفاع از خط جنگ نقش فعال داشتند. خط الی بام بردار و آب تل انداخته شد، شمار زیادی از مجاهدین مرکزیت گرفته و در اطراف آمرصاحب جمع شدند.

– نقش قهرمان ملی کشور و مارشال فهیم در جهاد و تحولات بعد از آن

چه گونه بود؟

احمدشاه مسعود دارای تقوا و استقامت بود، این خصیصه او را موفق گردانید. مسعود در پیروزی جهاد مردم افغانستان نقش اساسی را بازی کرد. او با همت بود و مردم با همت در کنارش بودند که این دو ویژگی باعث پیروزی مسعود در جهاد و مقاومت گردید.

احمدشاه مسعود بعد از ساختن قرارگاه ها به فرماندهان وظیفه سپرد تا مطابق برنامه با روس ها جنگ کنند و اکمالات و سوق اداره عمومی را خودش به دوش داشت. مارشال محمدقسیم فهیم در کنار احمدشاه مسعود نقش بارزی را بازی

کرد، مانند ایجاد کمیتهٔ سیاسی که مارشال فهیم با داکتر عبدالرحمن در آن کار می‌کردند و یک کمیته در پارنده و یکی دیگر در دالان‌سنگ ساخته شد. این شبکه‌ها، ارتباطات را در سراسر افغانستان تأمین می‌کردند. از حقیقت نباید گذشت که بیش‌ترین اعتماد را احمدشاه مسعود بالای مارشال فهیم داشت. ما مارشال را انسان عادی تصور نکنیم. او غیرت، روحیه و همت داشت هم در جنگ و هم در تشویق مجاهدین. به‌طور مثال، شما ببینید که جنگ‌های کابل عادی نبود، یک‌سو جنگ قوم‌های تشیع، یک‌سو حکمتیار و در سوی دیگر جنرال دوستم؛ این همه خط را اداره کردن کار آسانی نبود، این همه فرماندهان را در خط ایستاده کردن کار عادی نبود، همهٔ این‌ها از تدبیر و درایت مارشال فهیم بود. در حالی که آمر صاحب در عقب جبهه فعالیت داشت، تمام ادارهٔ جنگ به‌دست مارشال بود.

– خاطرهٔ تلخ زنده‌گی تان؟

شنیدن شهادت احمدشاه مسعود بدترین خاطرهٔ زنده‌گیم است.

– یک خاطرهٔ خوش بگویید.

در یک مجلس نشسته بودیم که احمدشاه مسعود از همه فرماندهان در مورد مصارف می‌پرسید. نوبت که به‌من رسید گفت: گل‌حیدر تو بنشین، یعنی خودت توضیح نده. از این‌که من نزد احمدشاه مسعود، نظر به‌صداقتم نیازی به توضیح نداشتم، خاطرهٔ خوش دارم.

– آیا کدام زمان شاهد کشیده‌گی یا سوء تفاهم و ناراحتی بین احمدشاه

مسعود و مارشال فهیم بوده‌اید؟

بلی، روزی در زمینهٔ اکمالات جبهات، یک سوء تفاهم ایجاد شده بود، مارشال صاحب از شمال به‌پنجشیر آمد، به‌دیدنش رفتیم معلوم شد که ناراحت است، ولی احمدشاه مسعود آمد و با چرخ‌بال او را به‌بازارک برد تا باگفت و گو سوء تفاهم را

رفع کنند، که چنان شد.

– در زمان جهاد و مقاومت همه فرماندهان و سایر مجاهدین چشم امیدشان به احمدشاه مسعود بود، ولی بعد از شهادت آمر صاحب چشم امیدشان به چه کسی بود که بار مسؤلیت را بعد از آمر صاحب بتواند به دوش بگیرد؟

در طول تاریخ ثابت شده که هیچ قهرمانی تا آخر زنده نمانده است و ما این را می‌فهمیدیم که روزی شاید احمدشاه مسعود شهید شود، ولی بار این مسؤلیت سنگین را فقط مارشال به دوش گرفت، امید مردم هم بالای او بود. شرایط بسیار وخیم بود، زمانی که آمر صاحب شهید شد، کدام جوان پیدا شد که این مسؤلیت سنگین و خطیر را به دوش بگیرد؟ در آن زمان کسی نمی‌فهمید که حادثه (یازدهم سپتمبر) رُخ می‌دهد، کسی نمی‌دانست که نیویارک و واشنگتن مورد حمله قرار می‌گیرد. حملات بالای برج‌های تجارت جهانی و پنتاگون صورت گرفت و جهان به دنبال اسامه و شبکه القاعده به راه افتاد که این برای جبهه مقاومت یک شانس بود تا طالبان را نابود کنند.

– گفته می‌شود که به کسان دیگری هم این مسؤلیت پیشنهاد شده بود، ولی به نحوی شانه خالی کرده بودند. چه ویژه‌گی‌هایی در وجود مارشال بود که خواست این مسؤلیت را بپذیرد؟

خوب کسانی که شانه خالی کردند می‌دانستند که در بین ملت جایگاهی ندارند. مردم بالای مارشال حساب می‌کردند. چرا که بعد از آمر صاحب، مارشال محمدقسیم فهیم بود. خداوند(ج) دیگر مجاهدین راستین را همت دهد تا راه احمدشاه مسعود و مارشال فهیم را ادامه دهند.

– بیشتر با احمدشاه مسعود صمیمی بودید یا با مارشال فهیم؟
روابط بنده، هم با احمد شاه مسعود و هم با مارشال فهیم نیک بود. آمر صاحب

که آمر همه ما بود، اما در مسائل شخصی، فرماندهان با هم دیگر رفاقت‌ها داشتند. رابطه بین ما و مارشال صاحب مانند روابط برادر بزرگ و کوچک بود.

— آیا در شرایط فعلی کمبود مارشال فهیم دیده می‌شود؟

شما می‌بینید که نظام به کدام طرف در حرکت است، این خود کمبود مارشال را نشان می‌دهد. اگر مارشال زنده بود جنگ در شمال انتقال نمی‌کرد، بالای فرماندهان زمان جهاد و مقاومت مثل، فرمانده امیرگل بغلان، میرعلم کندز، نظیرمحمد، بصیرخان و خالد در بدخشان امر می‌کرد تا در مقابل طالب برخیزد، در آن صورت طالبی وجود نمی‌داشت. شما یک چهره مجاهد را در کابینه امروزی نمی‌بینید. کمبود مارشال است که افغانستان به طرف نابودی، سقوط، بی‌کاری و بی‌اعتمادی روان است.

— به نظر شما حکومت چرا از کدرهای فعال و خوب مجاهدین در امر حکومتی

استفاده نمی‌کند؟

امروز ما می‌بینیم که دست پاکستان در قضا یا دخیل است. ما نمی‌گوییم که تنها پنجشیری در کابینه باشد. ما که جهادی می‌گوییم جهادی تمام افغانستان را می‌خواهیم. ببینید جنرال دوستم اگر کمر خود را نمی‌بست و طرف شمال نمی‌رفت فاریاب سقوط می‌کرد. اگر در کنار دوستم بریالی خان باشد، شاید در هلمند برود و بجنگد و همین شکل حضرت علی، یا پسر حاجی صاحب عبدالقدیر باشد. خواست ما این نیست که حتماً پنجشیری باشد، ولی می‌خواهیم کسی که در کابینه و در بخش‌های نظام، کار کند از فامیل جهاد باشد.

— یکی از دلایل پیروزی مجاهدین بر دولت نجیب‌الله این بود که در بین

مردم نفوذ داشتند، مردم به حقانیت جهاد پی برده بودند و به نحوی مجاهدین در بین مردم پایگاه اجتماعی پیدا کرده بودند. در همین شرایط مجاهدین اکثریت

مردم را با خود دارند و هر زمانی بخواهند حکومت فعلی را به چالش می کشند. با توجه به حذف سازمان یافته مجاهدین از حکومت، رویکرد عملی شما در برابر حکومت، به عنوان یک فرمانده جهادی در قبال این قضیه چیست؟ و اگر هر سال نقش مجاهدین کم رنگ شده برود، شما آیا خاموش می مانید و یا چطور؟

مجاهدین در طول چند دهه جهاد و مقاومت تربیت شده اند و جایگاه آنان در بین مردم شناخته شده است. اگر کدام شرایط بدی بیاید، باز هم مثل گذشته مردم در اطراف فرماندهان جمع می شوند. فعلاً تعدادی تشویش دارند که اگر روزی شرایط بدی بیاید چه خواهد شد؟ چون مجاهدین (DDR) شده اند، ولی من تشویش ندارم، زیرا زمانی که ما جهاد را آغاز کردیم، سلاح نداشتیم ولی بدست آوردیم. ملت می داند که صاحب این وطن مجاهدین است، مجاهدینی که در پکتیا، قندهار، شمال، جنوب، شرق و غرب هستند، همه از اوضاع واقف اند. ما بی تفاوت نیستیم و می دانیم که دشمن ما طالب، داعش و کسانی که در حکومت علیه مجاهدین توطئه دارند، می باشند. اگر روزی مجاهدین بخواهد، یک شب این نظام نمی ایستد ولی مجاهدین طرفدار سقوط نظام نیستند.

– اگر کدام حرفی از احمدشاه مسعود در حافظه شما ماندگار باشد بگویید؟

همه حرف هایش در حافظه ام است. روزی آمرصاحب را دیدم که با تعجیل نزد ما آمد و گفت که اگر امشب داخل شمالی شدیم که خوب و الا نتیجه غیر قابل جبران خواهد داشت. این در حالی است که جنرال عبدالملک در مزار به طالبان پیوسته و دوباره در مقابل طالبان در ولایات شمال افغانستان خیزش مردمی شده و تلفات سنگینی هم دیده اند. طالبان تازه نفس برای انتقام و ضد حمله آماده گی داشتند، اگر به طرف شمال بروند مورال دوباره شکسته می شود. بناءً احمدشاه مسعود فرماندهان را نظر به لزوم دید به طرف شمالی سوق داد. آقای عظیمی از راه دربند حرکت کرد، امان الله، حاجی شیرعلم، الماس خان و مولانا سیدخیلی

از چیلانک، من با یک تعداد مجاهدین از تنگی، عظیم قیام، میرزا رحیم، داکتر تاج محمد، بابہ جلندر از کوه‌های سرخ و حاجی بهلول از سر دربند به جانب شمالی حمله کردیم و ساحات را فتح کردیم.

– از کدام کارهای مارشال فهیم خوشت می‌آمد؟

از همه کارهایش، چرا که من از او خاطره بد و ناراحت کننده ندارم. حتا اگر از کسی خیلی هم ناراحت می‌بود، زود می‌بخشید و کینه نداشت. روزی با حبیب افغان به خاطر مسأله‌یی رنجیده خاطر شده بود. ولی با یک حرف طنزآمیز حبیب افغان که مخاطبش کسی دیگر بود، مارشال را خنده گرفت و از تقصیر حبیب افغان گذشت. یعنی کینه‌یی از کسی بر دل نمی‌داشت.

– گفته می‌شود که مارشال شخص بسیار قاطع بود، درین زمینه خاطره‌یی دارید؟

قاطعیتش همیشه بود چون که همه چیز را می‌دانست و برایش روشن بود. در طی بیش‌تر از سه دهه مبارزه، تجارب و معلومات زیادی را در راه مبارزه، جهاد و سیاست کسب کرده بود. طوری که آمرصاحب مسعود قاطعیت داشت، مارشال هم همین‌طور بود.

– در آخر پیامی اگر دارید بگویید

اولاً خداوند آمرصاحب و مارشال صاحب را مغفرت کند. برای ما جای افتخار است که تمام ملیت‌های افغانستان هم‌دردی خود را نشان دادند و هم در زمان شهادت احمدشاه مسعود چنین شد. مارشال فهیم، مارشال مردم افغانستان بود و او نمی‌گفت که شمالی‌وال یا پنجشیری بلکه می‌گفت افغانستان. در سالگرد این بزرگواران، شماری از جوانان در سرک‌ها با موتورها قطارهای طولانی می‌سازند که خواهش می‌کنم چنین کارهایی را نکنند و راه مسعود و مارشال فهیم را در اندیشه و مفکوره آنان بجویند، نه در هیاهوی جاده‌ها و خیابان‌ها!

مارشال فهیم ادامه خط مسعود بود

اشاره: مولوی عطاء الرحمن سلیم فرزند ملک محمد در سال ۱۳۴۴ خورشیدی، در ولسوالی دره ولایت پنجشیر دیده به جهاد گشود. وی در دو دوره از دانشگاه‌های «الجامعة الإسلامية للعلوم والتقنية» و «دانشگاه پشاور» در رشته‌های «اسلامیات - شرعیات» و «قضا و شریعت» کارشناسی ارشد دارد. آقای سلیم در دوران جهاد و مقاومت با احمدشاه مسعود قهرمان ملی کشور در زمینه‌های مختلف از جمله مشاور امور دینی و نماینده خاص او در امور دینی و گفت‌وگوهای صلح با طالبان در داخل و خارج از کشور همکاری داشته است، هم‌چنان در پست‌های مختلف رسمی از جمله رئیس معارف اسلامی رادیو و تلویزیون افغانستان، رئیس پلان و ارتباط خارجه وزارت ارشاد، حج و اوقاف و معینت مسلکی وزارت ارشاد، حج و اوقاف کار کرده است. گفت‌وگویی با او در رابطه به جهاد و مقاومت مردم افغانستان و اوضاع چهارده سال اخیر داشته‌ایم که می‌خوانید:

– چه زمانی وارد جبههٔ جهاد مردم افغانستان شدید؟

زمانی که جهاد مردم افغانستان آغاز گردید، من در پاکستان مصروف تحصیل بودم. به مجرد آغاز جهاد، سازمان‌های مجاهدین یا احزاب تشکیل شدند و من عضویت جمعیت اسلامی را گرفتم. در آن زمان به دلیل مصروفیت در تحصیل و ایجاب نکردن سن بنده، به تشویق و ترغیب مردم به جهاد و یا هم‌آهنگی با مجاهدین بسنده کردم، ولی پدرم عملاً در صفوف مجاهدین به شکل مقطعی مصروف جهاد بود. بعد از تکمیل یک دورهٔ تحصیل در سال ۱۳۶۳ خورشیدی، عملاً برای مدتی در کنار مجاهدین در جبهه بودم. بعد از آن دوباره برای تکمیل دورهٔ باقی‌ماندهٔ تحصیل به پاکستان رفتم. فراغتم از مدرسه که اول نمرهٔ عمومی شده بودم، رسانی شد و این خبر به احمدشاه مسعود رسید، به وسیلهٔ محمد یونس قانونی، از طرف مسعود به پنجشیر دعوت شدم. سال ۱۳۶۷ بود که وارد پنجشیر شدم و با احمدشاه مسعود دیدار کردم و با او مفصل و همه‌جانبه صحبت داشتم؛ دیدگاه‌های افراط‌گونه و یا تفریط‌گونه از اسلام توسط شماری از علمای آن زمان او را بسیار رنج می‌داد و برداشت‌هایی را که من از دین داشتم برایش دل‌چسب بود، مدتی را در جبهه در کنار احمدشاه مسعود سپری کردم و او نسبت به من بسیار لطف داشت و علاقه‌مند بود تا من به آموزش‌های خود ادامه دهم و بعد از آن در جریان تحصیل، هر سه ماه رخصتی را در جبهه در کنار احمدشاه مسعود می‌بودم تا این‌که در سال ۱۳۷۱ بعد از سپری کردن دورهٔ ماستری و پیروزی مجاهدین به کابل آمدم و با احمدشاه مسعود کارها را عملاً از وزارت دفاع ملی آغاز کردم و تا که زنده بود در کنارش بودم و مبارزه کردم و در حد توان راه او را ادامه می‌دادم.

– اولین بار احمدشاه مسعود را در کجا ملاقات کردید؟

در بازارک، قریهٔ منجهور و در منزل قوماندان حبیب که در آن زمان تقریباً همه

خانه‌ها در اثر بمباردمان روس‌ها تخریب شده بود و آمر صاحب افراد کوماندو را گفته بود که مرا به خانهٔ قوماندان حبیب راهنمایی کنند. افرادی مانند قاضی اختر مسؤل اشاعه و معارف اسلامی، آقای محمود دقیق و جمع کثیری از سایر بزرگان جبهه با احمدشاه مسعود آمدند و الی ساعت دوازده شب در موارد مختلف مفصل و با جزئیات صحبت کردیم.

— احمدشاه مسعود کدام بحث‌های دینی را دوست داشت و بیشتر روی آن

صحبت می‌کرد؟

قهرمان ملی اهل مطالعه و دارای شناخت عمیق از دین بود، طبعاً افغانستان دارای یک جامعهٔ اسلامی است و این را یکی از لازمه‌های زنده‌گی می‌دانست که سیر زنده‌گی مردم بر بنیاد دساتیر دین مبین اسلام باشد و خود او هم یک شخص کاملاً پابند به دین و شریعت اسلامی بود. در سخت‌ترین شرایط جهاد و مبارزه در کنارش علمایی بودند که از آن‌ها مشوره می‌گرفت و می‌آموخت. طوری که در دیگر عرصه‌ها می‌خواست مردم به مرحلهٔ انکشاف و کمال برسند، در عرصهٔ دین هم می‌خواست که فهم دینی مردم بیشتر شود و عمل به مسائل دینی را اولویت می‌داد. یکی از آن اولویت‌ها این بود، وقتی که جبهات را ایجاد کرد، ادارهٔ اشاعهٔ معارف اسلامی را بنا نهاد و روی آن بسیار تاکید داشت و علمای زیادی را استخدام کرد و بسیار نادر بود که کاری را بدون مشورهٔ علما انجام داده باشد. من هم نظر به شرایط تحصیلی به‌شکل سازمان‌یافته در مدارسی درس خوانده بودم که اکثر استادان آن از دانشگاه‌های معتبر مخصوصاً از دانشگاه الازهر مصر بودند و در چند رشته دکترا داشتند و ضمن آن ماستری خود را در رشتهٔ اسلامیات دانشگاه پیشاور گرفته و علوم اسلامی و هم علوم عصری را فرا گرفته بودم، دیدگاه معتدل اسلام را که به آمرصاحب تشریح کردم و ضمن آن نظر به تجربهٔ خود می‌دانستم که

یگانه راه زنده‌گی همان اعتدال است که مورد پسند او قرار گرفت. چون خودش هم شخص معتدل بود، اعتدال را به نفع جامعه می‌دانست و از کشمکش بین دیدگاه‌های افراط‌گونه و تفریط‌گونه در بین علما ناراض بود. حرف‌های اعتدالی را که در رابطه با قضایای مختلف از ما می‌شنید برایش بسیار دل‌چسب و مایه امیدواری بود و زیاد خوشش می‌آمد. هم‌فکری ما، هم‌نظری ما و دوراندیشی ما در رابطه به مسائل اسلامی و در رابطه به ساختار جامعه اسلامی روابط ما را مستحکم و قوی‌تر ساخت.

– چنان‌چه نیک می‌دانید، آمرصاحب شورایی داشت که تمام تصمیم‌ها را با آن‌ها در میان می‌گذاشت، لطفاً بگویید نقش علما در شورای تصمیم‌گیری چه‌گونه بود؟

در تمام مجالس تصمیم‌گیری حتماً علما موجود می‌بودند و هیچ تصمیمی را بدون نظر علما نمی‌گرفت. در شورا علمایی مانند قاضی صاحب فضل‌الوهاب که یک تن از علمای بسیار قوی و از مؤسسين جبهه جهاد بود همیشه حضور می‌داشت، داکتر صاحب عبدالحی الهی، خودم به‌عنوان یک عالم دین و کسان دیگری مانند مارشال صاحب فهیم و محمد یونس قانونی که از مدارس دینی فارغ بودند، یعنی در هیچ تصمیم‌گیری نظر علما را نادیده نمی‌گرفت ضمن این که خودش معلومات کافی از دین داشت.

– با مارشال محمدقسیم فهیم چگونه و در کجا آشنا شدید؟

مارشال صاحب برای مدتی از طرف جبهه به پشاور آمده بود و در آن‌جا با او آشنایی حاصل کردم که آشنایی ما ابتدایی بود و هنگامی که به کابل آمدیم او در آن زمان وزیر امنیت بود من هم در وزارت ارشاد حج و اوقاف به صفت سرپرست ایفای وظیفه می‌کردم، که در این زمان بیشتر آشنا و هم‌نوا شدیم.

– شما تجارب فراوانی از گفت‌وگو با طالبان به نمایندگی از مجاهدین دارید، به نظر شما گفت‌وگو با طالبان در شرایط کنونی نتیجه می‌دهد؟

شناختی را که من از طالبان دارم مشکل است که در پاسخ بله یا نخیر بگویم. به‌خاطر این‌که طالبان پدیده‌یی هستند که به‌پای خود ایستاده نیستند و نه هم اختیارشان به دست خود شان بوده است. ما تجربه زیادی از مذاکره با طالبان داریم، به طور مثال یک‌بار مذاکره در خط بگرام با طالبان داشتیم بعد از این‌که خود آمرصاحب بیشتر از سی دقیقه تلفونی با ملا عمر صحبت کرد، قرار بر این شد که یک نماینده از طرف ملا عمر و یک نماینده از جانب احمدشاه مسعود بنشینند و روی قضایا به نتیجه برسند. تقریباً سیزده روز باهم نشستیم. ما از طرف بگرام و طالبان از طرف کابل می‌آمدند در سرک نو بگرام و نرسیده به پوسته‌های کریم قره‌باغ هر روز باهم نشست داشتیم. عادت‌شان طوری بود که وسیله ضبط صدا را گذاشته و جریان مجلس را ضبط می‌کردند و فردا که می‌آمدند، می‌گفتند که روی موارد جدید صحبت کنیم. ما می‌گفتیم که دیروز ما باهم در مواردی به توافق نسبی رسیده بودیم، می‌گفتند که برای ما این طور گفته شده است. یعنی از گفتار و حرکات شان معلوم بود که اختیار خود را نداشتند. در اسلام‌آباد هم که مذاکرات داشتیم، می‌دیدیم که چه‌قدر طالبان زیر تأثیر کشور میزبان قرار داشتند. فعلاً نیز که با آن‌ها صحبت‌هایی چه در قطر و چه در دبی داشته‌ایم؛ خودشان حتا اعتراف می‌کنند و می‌گویند که ما یک سلسله وابسته‌گی‌ها داریم و آن‌ها را نادیده گرفته نمی‌توانیم، اما کوشش می‌کنند که خود را مستقل جلوه دهند، ما درک می‌کنیم که طالبان مستقل نیستند. بناءً در این‌جا چند مشکل وجود دارد: طالبان نه مستقل هستند، نه مستقل می‌اندیشند و نه مستقل تصمیم گرفته می‌توانند و برعکس، در طرف دولت هم یک پالیسی و سیاست واحد و یا یک استراتژی واحد و مشخصی

در رابطه به طالبان وجود ندارد که با طالبان چگونه تعاملی صورت گیرد و چه صحبتی را داشته باشیم، چه بگیریم و چه بدهیم، آینده ما چه خواهد شد. متأسفانه تا هنوز دولت نتوانسته یک تیم مذاکره کننده قوی و کارا را ایجاد کند. به یک تعداد از دوستان خواسته مصروفیتی به نام «شورای عالی صلح» ایجاد کند، جز این که برای یک تعداد دوستان، جایی برای امتیاز دادن باشد چیز دیگری نبوده است. مردمان مبتکری هم در بین شان نیست. یک تعداد دیگری هم در بین شان چندین مصروفیت دیگر هم دارند و تعداد دیگری هم از فن مذاکره و گفت‌وگو با طالبان کدام آشنایی ندارند. از ایجاد این شورا بیشتر از هفت یا هشت سال می‌گذرد، ولی کدام نتیجه‌یی بدست نیامده است، میلیون‌ها دالر مصرف شد اما یک استراتژی یا برنامه‌یی را هم نتوانستند بسازند. فعلاً هم طالبان می‌گویند که ما با طرف دولت در مذاکره نمی‌نشینیم این‌ها در طول همین سال‌ها ذهنیتی را نتوانسته‌اند ایجاد کنند که طالبان با آن‌ها در میز مذاکره بنشینند. بنابراین من فکر می‌کنم بعید است که بگویم مذاکره با طالبان به نتیجه می‌رسد.

– از چگونگی روابطتان با احمدشاه مسعود و مارشال فهیم بگوئید.

با احمدشاه مسعود دو نوع رابطه داشتم، روابط شخصی و دیگر روابط کاری. در شورای تصمیم‌گیری که همیشه از ما مشوره می‌خواست و مدتی که در وزارت دفاع بودم در بخش ارشاد اسلامی همکاری داشتم، مدتی که در ریاست معارف اسلامی رادیو تلویزیون و مدتی که در وزارت ارشاد حج و اوقاف بر علاوه کارهای مربوطه وزارت، در رابطه به سازماندهی مذاکره با طالبان از شروع ورودشان به قندهار که حسب هدایت احمدشاه مسعود به نماینده‌گی از دولت، تعدادی را جهت مذاکره با طالبان به قندهار فرستادم. زمانی که طالبان در چهار آسیاب آمدند شخصاً رفتم به مذاکره و با ملا بورجان نشستم و رئیس ملا عبدالواحد بغران را به کابل

جهت مذاکره با احمدشاه مسعود آوردم که در ارگ ریاست جمهوری دیدار کردند. در جریان‌های بعدی که آمرصاحب هدایت دادند و ما در کشورهای مختلف با طالبان مذاکره کردیم. هم‌چنان کارهای مردمی و اجتماعی حسب هدایت احمدشاه مسعود انجام می‌دادم، که شامل روابط کاری و رسمی من با آمرصاحب بود. رابطه شخصی ما هم بسیار صمیمی بود.

در پیوند به مارشال صاحب، قبل از شهادت آمرصاحب روابط ما به عنوان دو دوست و برادر بود، ولی بعد از شهادت احمدشاه مسعود همان روابطی که با آمرصاحب داشتم با مارشال فهیم نیز داشتم. ضمن کارهای رسمی و سایر کارهای مختلف دیگر، در شورای تصمیم‌گیری که از آمر صاحب مرحوم باقی مانده بود در خدمت‌شان می‌بودم و روابط صمیمی مانند گذشته هم جریان داشت.

– عده‌ی مارشال فهیم را نقطه وصل بین اقوام افغانستان مخصوصاً بین تاجیک‌ها و پشتون‌ها می‌دانستند، این نقطه وصل ناشی از چه بود؟

مارشال صاحب یک شخص مجاهد بود و مجاهدین از هر قشر و قوم و یا مذهب افغانستان با او در ارتباط و پیوند ناگسستنی داشتند و این پیوند جهاد بود، دین‌داری و حس وطن‌دوستی بود. چون مارشال فهیم با همت، جسور، متقی و خداجو بود که این مواصفات مایه امیدواری مردم افغانستان شده بود و تمام مردم افغانستان نظر به برخورد مردانه‌وار و شجاعانه و صمیمی او در اطرافش جمع می‌شدند، می‌توانستند در کنارش احساس راحتی کنند و پیوند ناگسستنی برقرار کنند.

– آیا خاطره‌ی از قهرمان ملی کشور احمدشاه مسعود به ذهن دارید؟

در زمان مقاومت من در ولایت لغمان بودم. آمر صاحب توسط ستلایت بامن تماس گرفت و برایم گفت که عاجل بیا، پنجشیر آدمم و از آن‌جا به خواجه

بهاء‌الدین رفتم، زمانی که نزد آمرصاحب رسیدم گفت که برویم. بعد از چند دقیقه مکث با چرخ‌بال حرکت کردیم. رفتیم به طرف تپه‌های آی‌خانم، یک پوسته به نام شفق بود که تقریباً بالای پوسته‌های خواجه غار و اطرافش حاکم بود و در عقب این پوسته از چرخ‌بال پیاده شدیم و رفتیم به نقطه حاکم. برایم گفت فهمیدی که من چرا خودت را خواستم؟ گفتم نه. گفت که در همین پوسته‌هایی که پیش رویت است حدود دو هزار و پنج صد عرب است و شاید چند هزار نفر دیگر جنرال‌ها و افراد پاکستانی باشند، خوب افغانی طبعاً زیاد است. این‌ها تصمیم دارند که فردا تقریباً ساعت سه شب بالای ما حمله کنند، به خاطر این که من نزد پروردگار مسؤل نباشم و خداوند مرا مؤاخذه نکند، عرب‌ها را به زبان عربی و اردو زبان‌ها را به زبان اردو بفهمان که این حمله‌یی را که شما می‌کنید توجیه شرعی ندارد، ولی ما که دفاع می‌کنیم داریم، چون دفاع کردن حق مسلم ما است و گفت: «چیزی که یاد داری خودت می‌فهمی و ملاحظت را بفهمان» در غیر آن صورت اگر تعرض کردند، من دفاع می‌کنم باز مسؤلیت به گردن من نباشد. مسؤلین مخابره در همان فریکوانسی رفتند که عرب‌ها بودند بالای‌شان صدا کرده و خود را معرفی کردم و گفتم که من فلان شخص هستم و شاید به نام من آشنایی داشته باشید و آمرصاحب گفت که برای‌شان بگو که احمدشاه مسعود هم در پهلویم است که این خود از نظر نظامی خلاف مصلحت هم بود، گفتم که او در کنار من است حرفش برای‌تان این است و صدای‌تان را هم می‌شنود که جنگی را که فردا به راه می‌اندازید توجیه شرعی ندارد و خود شما می‌دانید که در دشت قلعه که نزدیک‌تان است صدای آذان بلند می‌شود، چنان‌چه رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: از جایی که صدای آذان بلند می‌شود شما حق حمله بر آن را ندارید. همه مردم این طرف مسلمان و مجاهد هستند و به همین گونه به کسانی که به زبان اردو حرف می‌زدند همین حرف‌ها را تکرار کردم و

آمرصاحب گفت که برای شان بگو اگر تعرض کردید و کشته شدید، مردار می شوید ولی اگر ما کشته شویم چون در دفاع کشته می شویم شهید می شویم. این که آن‌ها در جواب چه گفتند و ما چه پاسخ دادیم خود یک داستان جداگانه است. زمانی که صحبت‌ها با آن‌ها تمام شد آمرصاحب به من گفت که خوب حالا چه می‌کنی، با من شب می‌باشی یا می‌روی؟ گفت که من بالای این‌ها اعتبار ندارم و مطمئن هستم که شب تعرض می‌کنند من که مجبور هستم تا آماده‌گی برای دفاع گرفته و با مجاهدین باشم. من دوباره رفتم به مقرم در ولایت لغمان، ولی طالبان ساعت سه همان شب تعرض کردند و با یک عکس‌العمل بسیار جدی نیروهای مقاومت احمدشاه مسعود مواجه شدند و شکست خوردند و چندین هزار نفر تلفات دادند و چندین جنرال پاکستانی کشته شد. همیشه احمدشاه مسعود یاد می‌کرد که من به دلیل این که اتمام حجت و ادای مسئولیت کردم نزد الله متعال مسؤل نیستم. به‌طور خلاصه بگویم که احمدشاه مسعود در هر تصمیم‌گیری بیشتر جنبهٔ تدین آن را در نظر می‌گرفت تا دیگر جنبه‌ها را.

– چه چیزی احمدشاه مسعود را با دیگران متمایز می‌ساخت؟

با شخصیت‌هایی از رده‌های مختلف داخلی و خارجی آشنایی داریم، ولی نکاتی که احمدشاه مسعود را برتری می‌دهد بسیار زیاد است. یکی از آن نکات این است که او از بین مردم تبارز کرده و از نقطهٔ صفر یعنی از پنج الی شش نفر شروع کرده بود و این جریان را به تعالی رسانده بود و در هر مرحله‌یی که طی کرده خود را از مردم، اطرافیان و اجتماع در هیچ بخشی مستثنا نساخته بود. یعنی از نظر لباس، خوراک و نوع زنده‌گی نیز هم‌رنگ مردم بود و بودنش در کنار مردم از اول تا آخر ویژه‌گی‌یی بود که دیگر رهبران مشکل است داشته باشند. رهبر ساخته‌گی نبود، کسی دیگری او را بالای مردم تحمیل نکرده بود بل که مردم او را به عنوان

آمر و رهبر انتخاب کرده بودند. یعنی کفایتش، عمل کردش، شجاعتش، دین داریش و درایتش او را رهبر ساخته بود. در عمل کردش شفافیت بود، همیشه کوشش می کرد که در اجراآتش شفافیت عام و تام باشد. از مردم حساب می گرفت و به مردم حساب می داد. به طور مثال، اگر به قوماندانی پول و کاری محول می کرد باز می خواستش از حساب می گرفت و در جمع فرماندهان به طور شفاف از خود و عمل کرد و دارایی و امکاناتش حساب می داد. حساب دهی او جداً استثنایی بود که در دیگر رهبران دیده نمی شود. از متاع دنیا به حیث ابراز استفاده می کرد، هدف زنده گیش جمع کردن متاع دنیا نبود بل که دوست داشت امکانات مادی را در راه وطن و دین صرف کند. همیشه می گفت که از لباس گرفته تا موترم از جبهه است و هیچ چیزی از خود ندارم و در آخر معلوم و ثابت هم شد که او واقعاً از متاع دنیا چیزی نداشته است. نسبت به هر رهبر دیگر زنده گیش پاک، صاف و بی آرایش بود. شخص کاملاً متوکل به خدا بود و هر تصمیمی را که می گرفت جنبه توکلش به خداوند بزرگ بسیار قوی بود. باجرات، شجاع و مصمم بود که هر نوع ناملايمات بالای روان، تصمیم، فکر و اراده اش تأثیری نمی گذاشت. از اشخاص متزلزل، دو رو، متردد و از کسانی که استقامت فکری نمی داشتند و کسانی که دین داری شان ضعیف بود، خوشش نمی آمد. ظاهر و باطنش یک نواخت بود. در خلوت و اجتماع یک رنگ بود. پشت کار داشت و شب و روز کار می کرد و به اندازه بی کار می کرد که آدم های عادی در این دنیایی که ما مشاهده می کنیم، توان آن زحمت کشی و رشادت او را ندارند. ما می دیدیم در مجالس رهبران هنگامی که امر صاحب حضور پیدا می کرد، تأثیر معنویتش بالای رهبران عجیب بود و همه به او احترام می کردند. حدیث رسول اکرم (ص) است که می فرماید: کسی که با خدا باشد خدا با او می باشد و کسی که تقوایش قوی تر باشد، هیبتش در قلب مردم جا

می‌داشته باشد. واقعاً هیبت عجیب و غریبی داشت. مخالفینی هم داشت و توطئه می‌کردند تا مردم را از کنارش دور نگاه‌دارند ولی اگر همان مخالف سرسخت هم که در مجلسش می‌نشست تحت تأثیر صداقت، معنویت، درایت و کفایتش قرار می‌گرفت و همان دشمن سرسختش به یک دوست صدیق و وفادارش تبدیل می‌شد و ده‌ها مواصفات ویژه دیگر.

– از خصوصیات احمدشاه مسعود گفتید، دوست داریم در مورد خصوصیات مارشال افغانستان هم از شما بدانیم.

مارشال صاحب هم از جمله پیروان و دوستان احمد شاه مسعود بود و کوشش کرد تا در حد توان راه او را ادامه دهد. طبعاً برجسته‌گی‌های خود را داشت. شخص دلیر، شجاع، در قول و قرار پابند، بالای دوستی‌اش حساب می‌کرد، جوان مرد، سخی بود و زنده‌گی بدون آلایش داشت. او از جمله افراد نزدیک و پیرو احمدشاه مسعود بود و تلاش کرد تا راه مسعود را تعقیب کند و این‌که شرایط مساعد بود یا نه و یا زمینه برای تطبیق اهداف آمرصاحب مساعد شد یا نه، نا ملایمات و طوفان‌هایی که بعداً در کشور به وجود آمد کم‌وکاست‌هایی را در پی آورد. به هر صورت مارشال فهیم ادامه همان روندی بود که آمرصاحب شهید آن را ایجاد کرده بود.

– زمانی که احمدشاه مسعود به شهادت رسید، از نظر شما نظر به همان شرایطی که حاکم بود چه‌گونه مارشال صاحب جانشین تعیین شد و آیا در بین سایر مجاهدین و یا شورای رهبری کسانی بودند که شایسته‌گی به دوش گرفتن چنین مسؤلیتی را می‌داشتند؟

مارشال صاحب آدم جوان مرد، نترس و شجاع بود. این ویژه‌گی‌هایش به او برتری داده بود تا جانشین احمدشاه مسعود شود. چون از یک طرف مرد نظامی و

سنگر بود و از جانب دیگر شخص مدبری بود که می‌توانست با تمام شخصیت‌ها و جبهه‌های مختلف ارتباط کاری داشته باشد و حمایت و رهبری کند. مانند امیر صاحب اسماعیل خان در جبهه هرات، داکتر صاحب ابراهیم در جبهه ولایت غور، محقق صاحب در جبهه بلخاب، استاد عطاحمد نور و جنرال دوستم در جبهه مزار شریف، حاجی عبدالقدیر در جبهه مشرقی و قوماندان‌هایی که در پکتیا، قندهار، هلمند و مجاهدینی که در سایر نقاط کشور بودند. به خصوص خطوط شمالی و شمال‌شرق کشور و با تمام بزرگان یک نوع مراوده و آشنایی داشت که آن‌ها به بسیار سهولت آماده بودند که از مارشال حمایت و پشتیبانی کنند و به او امرش اعتنا کنند. ما نیز که در شورای تصمیم‌گیری آمرصاحب شهید شانزده نفر بودیم، مارشال صاحب را به صفت رئیس شورای تصمیم‌گیری و به صفت جانشین آمرصاحب شهید برایش دعا کردیم. ابعاد مختلف را در نظر گرفتند که در وجود مارشال صاحب بود، مانند نظامی بودن، سیاسی بودن و شناخت داشتن با سایر شخصیت‌های جبهه متحد و وقت و عملاً در موارد مختلف آمرصاحب بیشتر روی مارشال حساب می‌کرد. تقریباً در موارد زیادی از آمر صاحب نماینده‌گی می‌کرد. این طور نشده که در آن نشست کس دیگری به عنوان کاندیدا در برابر مارشال صاحب تبارز کرده باشد که باز مارشال صاحب را ترجیح داده باشند بنابر عواملی، عملاً بعد از آمرصاحب طوری وانمود می‌شد که گزینه‌یی که بتواند از زیر بار این مسؤلیت موفق برآید مارشال صاحب است. کسان دیگری هم بودند که هر کدام در استقامت‌های خاص آمرصاحب بالای‌شان اعتماد داشت و موفق هم بودند ولی در عرصه نظامی مشکلات داشتند. دوستانی هم بودند که در عرصه نظامی تجربه داشتند ولی در عرصه سیاسی تجربه نداشتند و یگانه‌گزینه که شایسته و مناسب بود در آن زمان، مارشال صاحب بود که تعیین گردید.

– وضعیت فعلی را چه گونه می بینید، آیا از آن راضی هستید؟

متأسفانه به هیچ وجه نه، به خاطر این که ملت جهاد کرد و مقاومت کرد تا یک نظام مطلوب و خوب به میان آید، نظامی باشد که به فرموده آمرصاحب شهید حق تعیین سرنوشت به دست مردم باشد و مردم به سرنوشت خود حاکم باشند. با ضعفی که متولیان امور در طول سیزده سال گذشته داشتند فرصت های زیادی را مردم افغانستان از دست داد به طور خلاصه به جای سیر صعودی، سیر نزولی داشتند و هیچ نوع دست آوردی در هیچ بخشی نداشتند. به نام دموکراسی، انتخابات ... کاری را در حق مردم افغانستان کردند که به هیچ وجه قابل جبران نیست. در نتیجه این جفا حکومت توافقی را ساختند که بعد از تقریباً یک سال، حتا ده درصد به توافقات خود هم عمل نکردند. خصوصاً یک طرف جناح سیاسی، تمام توافقات خود را نادیده می گیرد. یکه تازی، زورگویی و تکروری می کند و به مرور هر روز اوضاع را آگاهانه و یا ناآگاهانه می کشاند به طرف بحران. از یک طرف می بینیم که تعدادی به صف طالبان می پیوندند که این کار نشان دهنده توافق فکری با طالبان نیست بل که ضعف دولت است که مردم را از خود دور ساخته است. اگر ما حکومت داری خوب داشته باشیم، به نظر من الی هشتاد درصد آن ها پس می آیند در کنار دولت. از آنجایی که سیستم سیاسی منظم وجود ندارد مشکلات هر روز افزونتر می شوند. شما ببینید، والی ها سرپرست، سفرا سرپرست، وزارت دفاع که مهم ترین وزارت در شرایط نا امن کشور است، وزیر ندارد و به این ترتیب در تمام ادارات و ولایات سرپرستان ادارات کشور را رهبری می کنند. متأسفانه حکومت توافقی نتوانسته است که اراده مردم را تمثیل کند. سران سیاسی از فرهنگ یکدیگرپذیری کار نگرفتند. بعضی از دوستان می گویند حکومت پنجاه در پنجاه تقسیم شده است، ولی در عمل حتی ده بر نود هم نیست. و همان یک

نفر است که اختیار وزرا، والی‌ها، سفرا و سایر چوکی‌ها را گرفته و هر چه دلش می‌خواهد انجام می‌دهد. غافل از این که یک نفر ولو که عقل کُل هم باشد، از نظر ظرفیت بشری توان آن را ندارد. تا به همین لحظه که کمتر از یک سال از عمر این حکومت می‌گذرد، گامی هم در راستای حکومت‌داری خوب برداشته نشده است که این مایه ناامیدی و مأیوسی می‌باشد و بدبختانه ما به طرف یک آینده تاریک و نامعلوم در حرکت هستیم.

– در اخیر اگر پیام تان را بگویید.

فکر می‌کنم که مسؤلیت مجاهدین از هر زمان دیگر، حالا بیشتر است. یک تعداد از دوستان از بیرون آمده‌اند و به مجرد این که شرایط یک حالت دیگری را به خود بگیرد، شاید برگردند و هیچ‌گونه علاقه‌مندی به بودن در این کشور را ندارند. آمده‌اند تا یک دکانداری سیاسی انجام داده و تجارت کنند و برگردند. چون فامیل‌های‌شان، اولادشان، سرمایه‌شان و دل‌چسبی‌شان در بیرون است. اگر اقلاً دل‌شان به این کشور می‌سوخت، لاقلاً خانواده خود را که می‌آوردند و در کنار این ملت می‌بودند. به ندرت شاید وزیری را پیدا کنیم که خانواده او در داخل افغانستان باشد. در صورتی که حکومتیان دل‌چسبی به کشور و به سرنوشت ملت خود نداشته باشند، چه گونه می‌توان به آن‌ها امیدوار بود. بناً امیدواری به مجاهدین است. در فکر براندازی نظام، کودتا و یا انقلاب نباشند چون که این نظام، نظام خودشان است و نتیجه سال‌ها تلاش شان است. بدبختانه کسانی که در روی صحنه قرار گرفته‌اند در حق مجاهدین جفا می‌کنند. در نتیجه منسجم بودن، در کنار هم بودن، ایجاد یک صف واحد در بین شان، دادن مشوره برای متولیان امور، می‌تواند آنان را از خواب غفلت بیدار کند. عملاً حضور قوی و همه‌گیر داشته باشند و یک جبهه وسیع اصلاحی را ایجاد کنند و هدف شان آوردن اصلاحات باشد. برای مجاهدین اگر گفته شد جهاد کنید، جهاد کردند و اگر گفتند مقاومت، مقاومت

کردند و اگر گفتند از نظام کنار بروید، کنار رفتند و در خانه‌های شان نشستند و اگر گفتند پست را تخلیه کنید کردند و در کُل این فداکاری‌ها را کردند که یک نظام با ثبات بیاید، ولی متأسفانه دوستانی که آمدند یا عقده دارند و یا خیره نیستند که وضعیت را به این حالت کشانده‌اند. من فکر می‌کنم که مجاهدین بهتر است که مسائل قومی، سمتی، زبانی و تمام معیارهایی که از نظر اسلامی ارزش ندارند را کنار بزنند و فقط در کنار هم دیگر یک‌صف را ایجاد کنند تا منسجم و منظم باشند. حالا به اصطلاح «کارد به استخوان رسیده است» وقت آن است تا در کنار هم قرار گرفته و بخاطر صلاح و بهبود این نظام، در نتیجه فشار، اصلاحاتی را بالای حکومت به وجود بیاورند. اگر خدای ناخواسته مجاهدین بگویند به من چه، مردمی که از بیرون آمده‌اند معلوم است که چه مسیری را در پیش رو دارند و از آن‌ها گله هم نیست. پس در این صورت مجاهدین باید مسؤلیت خود را بار دیگر ادا کنند. ایجاب می‌کند که همه مردم افغانستان به خصوص مجاهدین در کنار همدیگر قرار بگیرند تا این که ملت ناامید و مأیوس را باورمند بسازند. تا خواست خدا باشد برویم به طرف یک افغانستان آزاد و با ثبات، خصوصاً در مقابل توطئه‌هایی که در برابر ملت ما قرار گرفته است جز از طریق وحدت و یک‌پارچه‌گی از راه دیگری فکر نکنم به جایی برسیم.

– سپاس‌گزاریم از وقتی که گذاشتید.

از شما هم.

یکی از پایه‌های با وزن سیاست، در میان ما نیست

ام‌الله صالح

من با مارشال محمدقسیم فهیم در سال ۱۹۹۴م آشنا شدم؛ در ماه یکبار یا دوبار با ایشان می‌دیدم و گاهی وقت‌ها هم دیرتر همدیگر را می‌دیدیم.

من زنده‌گی مارشال فهیم را در سه قسمت تبصره می‌کنم، اول زمانی که وی در جهاد بود و در دولت اسلامی افغانستان به ادامه جهاد، مأموریت بلندی داشت، بعداً مسأله مقاومت و ایستاده‌گی در برابر طالبان و نکته آخر هم بعد از سقوط طالبان که چه نقشی را در افغانستان ایفا کرد.

بعد از سقوط حکومت دکتور نجیب الله، مارشال فهیم مسؤلیت وزارت امنیت ملی را به عهده داشت و در سال‌هایی که این مسؤلیت را داشت؛ در عین زمان، مسؤلیت دفاع از کابل را نیز به دوش داشت، چون من در سطح پایین کار می‌کردم، به خود اجازه نمی‌دهم قضاوت کنم که کارهای شان در آن زمان به چه شکل بود؛ اما، نکات مثبتی را که همه به آن اعتراف دارند برخورد بسیار نیک، شریفانه و نرم

با مجموع مجاهدین و فرماندهان جهادی افغانستان داشت و می‌توانست که به آسانی با آنان دسترسی داشته باشد. در ایجاد مذاکره میان گروه‌های مختلف نقش بسیار مهمی را ایفا کرده بود، زمانی که گلبدین حکمتیار حاضر شده بود تا بیاید و از جنگ دست بکشد و به حکومت استاد ربانی شهید بپیوندد، مارشال فهیم در آن نقش داشت، تماس‌های فراوان با جناح‌ها، نیروها و شخصیت‌های مختلف در سراسر افغانستان داشت.

به هر صورت، خاطرات سال ۱۹۹۲م تا ۱۹۹۶م تلخی‌ها و شیرینی‌های خود را دارد که مارشال فهیم نقش مهمی را در حکومت مجاهدین ایفا کرد.

پس از سقوط کابل به دست طالبان در سنبله ۱۳۷۵ خورشیدی، تا به سقوط طالبان و پیش از آن شهادت قهرمان ملی افغانستان نقش مشخصی را در فرماندهی جنگ‌های مقاومت در شمال افغانستان داشت؛ دو سه تا کارنامه مشهوری از مارشال فهیم در شمال افغانستان در اذهان مردم، تاریخ و در بین جامعه ماندگار است. یکی شکستی را که به طالبان در جبهه اندراب داد که طالبان بسیار زیاد اسیر شدند و در آنجا بسیار زیاد نیروهایی را که آورده بودند چه از ملیشه‌های طالبان چه یک تعداد افراطیون پاکستانی که با آنها آمده بودند. مارشال صاحب فرماندهی کل عملیات اندراب را که یکی از جنگ‌هایی بود که در وضعیت نظامی باعث ایجاد نقطه عطف شد، به عهده داشتند.

در ضمن فرماندهی این جنگ سرنوشت‌ساز که در آن زمان مرکز فرماندهی مارشال فهیم در کشم ولایت بدخشان بود که از آن نقطه هم سوق و اداره‌ی را پیش می‌برد که طالبان فشار زیادی آورده بودند تا بتوانند مناطق باقی مانده تخار را تسخیر کنند و دسترسی پیدا کنند به بدخشان؛ نقش مارشال فهیم در مدیریت و رهبری مقاومت و در ایجاد روحیه در صفوف مقاومت قابل ملاحظه و چشم‌گیر

بوده که مردم افغانستان شاهد فداکاری‌ها و مبارزات شان هستند. به هر حال، با همین صلابت و محوریتی که در جبهه داشت، بعد از شهادت قهرمان ملی کشور جمعی از فرماندهان و حلقات تصمیم‌گیرنده آن زمان، یک جا شدند و فیصله بر این شد که جانشین قهرمان ملی باید مارشال محمدقسیم فهیم باشد. در همان روزی که آمرصاحب بزرگ شهید شد (۱۸ سنبله) و سقوط کابل چیزی در حدود شش یا هفت هفته را در بر گرفت، در آن مقطع هم یک مدیریت بسیار سالم، فرماندهی بسیار با صلابتی را انجام داد. به این معنا که طالبان پیش از آغاز حملات امریکایی‌ها چندین بار بالای پایگاه‌های مقاومت حمله کردند؛ اما، مارشال فهیم توانست از افت و سقوط روحیه در صفوف مقاومت جلوگیری کند و نگذارد که طالبان پیش‌روی داشته باشند؛ با وجودی که متوجه بود تا در نبود آمرصاحب باید روحیه شکست نخورد و افت در روحیه وجود نداشته باشد، حملات طالبان دفع شود. در عین زمان، مذاکرات بسیار پیچیده‌یی را با امریکایی‌ها رهبری می‌کرد که شیوه عملیات امریکایی‌ها، آمدن نظامی شان به افغانستان و برخورد شان با جبهه متحد ملی برای نجات افغانستان چگونه باشد که در آن مذاکرات من شاهد بودم که گاهی اوقات با او در مذاکرات حضور می‌داشتم که مذاکرات آسانی نبود.

مارشال فهیم در مذاکراتی که با امریکایی‌ها داشت، بالای چند نکته تأکید بسیار شدید و اساسی می‌کرد، اول تأکید شان به امریکایی‌ها این بود که ما از یک افغانستان واحد نماینده‌گی می‌کنیم و توقع ما از امریکا این است حالا که شما با طالبان و القاعده در دشمنی قرار گرفته‌اید، به این معنا نیست که ما برای شما اجازه دهیم که به هر گوشه افغانستان برخورد جداگانه داشته باشید؛ تأکید بیشترش روی این بود که فرماندهی مقاومت واحد باقی بماند و نیروهای سیاسی افغانستان بعد

از سقوط رژیم طالبان از خلایبی که قرار بود به وجود آید خدای نخواست به سلامت جغرافیایی و ملی افغانستان آسیبی نرسانند.

نکته مهم دیگر که مارشال محمدقسیم فهیم باربار تکرار می‌کرد که ما نیروی انسانی زیادی در اختیار داریم؛ از نگاه انگیزه هیچ‌گونه مشکلی نداریم و آن‌چه که با مشکل روبرو هستیم و در تنگا قرار داریم، مسائل لوژستیکی، مالی و اكمال سلاح ثقیل است. یعنی تا آخرین لحظاتی که در مذاکره با امریکایی‌ها بود هیچ‌گاه طرف‌دار آمدن امریکایی‌ها نبود به همین دلیل است که شما می‌بینید تا سقوط کابل ساحاتی که نیروهای مقاومت جنگ می‌کردند، صرفاً مشاورین امریکایی وارد افغانستان شدند و قوت‌های امریکایی تا اخیر وارد آن ساحات نشدند و این به خاطری بود که مارشال فهیم مخالف بود و می‌گفت که ما توانایی تصفیۀ مناطق را داریم، اما چون در سال‌های دراز در انزوای لوژستیکی و وضعیت بد مالی قرار داشتیم با کمک‌های مالی، لوژستیکی و تسلیحاتی می‌توانیم دشمن را شکست دهیم که در این نکته هم در مذاکرات با امریکایی‌ها موفق بود.

نکته سومی را که تأکید داشت این بود که در مابعد سقوط طالبان نظامی که بوجود می‌آید باید همه‌پسند و همه‌پذیر باشد و از تمام اشتباهات گذشته درس عبرت گرفته شود تا بتوانیم افغانستان را از دید سیاسی واحد بسازیم و از کشمکش‌های تنظیمی و گروهی جلوگیری کنیم و نگذاریم که بار دیگر تکرار شود؛ به همین دلیل بود که جلسات بُن با حمایت بسیار قوی مارشال فهیم مرحوم موفقانه پایان یافت و به واقعیت نظامی در افغانستان ساخته شد که برای اولین بار در تاریخ کشور همه گروه‌ها، جناح‌ها و اقوام به نوعیت و مشروعیت آن نظام تمکین و اطاعت کردند. از همین جا نقش مارشال فهیم در حکومت مابعد طالبان آغاز می‌گردد.

در حکومت مابعد طالبان مارشال فهیم معاون رییس جمهور و وزیر دفاع

افغانستان بود و با دید وسیعی که برای افغانستان داشت برنامه خلع سلاح‌سازی ملیشه‌های بی‌بند و بار را روی دست گرفت و توانست گروه‌هایی که در نبود یک نظام قوی مرکزی ظهور کرده بودند، در سراسر افغانستان این گروه‌ها را خلع سلاح کرده و به حاشیه بکشاند و در راستای ایجاد اردوی ملی با انضباط و با یونیفرم و نماینده تمام افغانستان سنگ تهداب گذارد.

در قسمت معاونیت ریاست جمهوری خاطرات نیک رییس جمهور قبلی افغانستان آقای کرزی از مارشال داشت، من با یادآوری یک خاطره کوچک از آن دوران گفته‌ها را به پایان می‌برم.

زمانی که آقای کرزی در سال ۲۰۰۴ تصمیم گرفت که مارشال فهیم معاونش نباشد، مارشال فهیم کوچک‌ترین عملی انجام نداد که باعث بی‌ثباتی سیاسی و یا امنیتی شده باشد و به همان نظامی که خود پایه‌گذاری کرده بود، متعهد باقی ماند و کوشش کرد که اگر خودش در نظام و سیستم دولتی نیست، اما فکتور دولت در افغانستان باید قوی باشد؛ به همین خاطر آقای کرزی در سال ۲۰۰۹ وارد مذاکره مجدد با مارشال فهیم شد و برایش گفت بیا در این انتخابات ما دوباره یک تیم شویم. من در مذاکره‌یی که آقای کرزی با مارشال صاحب مرحوم انجام داد شاهد بودم که در آن مذاکره بار بار آقای کرزی می‌گفت که یکی از اشتباهات بزرگ سیاسی‌ام این بود که من در سال ۲۰۰۴ همان بنیاد مستحکمی را که مشترک گذاشته بودیم، فکر کردم بدون خودت و به تنهایی و یا با کس دیگر به پیش خواهم برد. در سال ۲۰۰۹ با هم در یک تیم قرار گرفتند و در مابعد انتخابات به عنوان معاون رییس جمهور نقش بسیار مثبت و آگاهانه را ایفا کرد و ما وقتی خلای شان را درک می‌کنیم که افغانستان به طرف تشنج سیاسی رفت، معلوم شد که یکی از پایه‌های با وزن سیاست در افغانستان در میان ما نیست و اگر می‌بود شاید از یک مقدار

تشنج‌ها جلوگیری می‌شد.

نکته: این مقاله از مصاحبه ویدیویی امرالله صالح که در اولین سالگرد مارشال افغانستان برای فیلم مستند تهیه شده بود، به متن برگردان شده است.

مسئولیت‌های پس از درگذشت قهرمان ملی

عارف سروری

در ۹ سپتامبر ۲۰۰۱م مطابق هجدهم سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی، مقاومت مردم افغانستان در مرحله بسیار حساس رسیده بود و تروریسم بین‌المللی و کشورهای که مداخله داشتند، تلاش می‌کردند تا نیروهای باقی‌مانده مقاومت را از بین ببرند. با در نظر داشت همین مشکلات، در روز ۱۸ سنبله ۱۳۸۰ خورشیدی، رهبر مقاومت و قهرمان ملی کشور احمدشاه مسعود در اثر یک حمله انتحاری که توسط دو عرب تونسوی صورت گرفت، شهید شد. این اتفاقی بود که در آن مرحله هیچ‌کسی انتظار شنیدنش را نداشت. مارشال محمدقسیم فهیم بعد از این که از شهادت آمرصاحب مطلع شد، بسیار با جرأت و متانت از کلفگان آمد و زمانی که از حادثه با جزئیات بیشتر خبر شد که آمرصاحب شهید شده، وضعیتی بود که شاید کم‌تر کسی از دوستان آمرصاحب با دیدن جسد بی‌جان او، می‌توانستند شکیبایی خود را حفظ کرده و روحیه خود را از دست ندهند. اما مارشال فهیم این مسئولیت را به‌دوش

گرفت و در حضور پروفیسور برهان‌الدین ربانی برای‌شان دعا داده شد. در چنین شرایطی مارشال فهیم با چند معضله بزرگ مواجه بود، نخست دوست‌های مقاومت و مجاهدین به موقعی که لازم است باید از شهادت آمرصاحب آگاه می‌شدند و تا آن‌زمان تلاش باید می‌شد که این موضوع مخفی نگه‌داشته شود. دوم، اطلاع دادن این مسأله به دیگران بود. مارشال محمدقسیم فهیم با تدبیر و مسؤولیت بزرگی که به دوش‌اش افتیده بود، باید در جلسہ‌یی اشتراک می‌کرد که در همان روز تمام قوماندان‌های نظامی طبق روال همیشگی در منطقه دشت‌قلعه ولایت تخار جمع شده بودند. جلسہ‌یی بود که قبلاً خود آمرصاحب شهید به‌خاطر حملات بیش‌تر علیه طالبان برنامه‌ریزی کرده بود، هم‌چنان استاد ربانی شهید وقتی که از بدخشان تشریف آورد، ایشان‌را در جریان قرار داد و برنامه‌های آینده دولت و جبهه مقاومت را هماهنگ کرده و تلاش شد تا روحیه جبهه مقاومت از هم نپاشد و از مردم به گونه‌یی درست دفاع شود. این‌ها همه مسؤولیت‌های بسیار بزرگی بودند که از این مرحله مارشال فهیم به همکاری دوستان دیگر توانست با متانت، جرأت، شجاعت و دوراندیشی و کار خسته‌گی‌ناپذیر موفقانه بگذرد. هفته بعد، شرایطی فرارسید که پیکر احمدشاه مسعود باید در پنجشیر دفن می‌شد. با پنج فروند چرخ‌بال و در هم‌راهی با مارشال فهیم و داکتر عبدالله، پیکر آمرصاحب را به پنجشیر انتقال دادیم. بعد از مراسم تدفین آمرصاحب، باز هم مارشال محمدقسیم فهیم رسماً به‌حیث جانشین قهرمان ملی کشور در بلنداژی که در نزدیکی آرام‌گاه شهیداحمدشاه مسعود است، دوباره تأیید شد. مارشال محمدقسیم فهیم در مرحله دشوار دیگری قرار گرفت که مذاکرات با جامعه بین‌المللی و کشورهای بود که از تروریسم بین‌المللی هراس داشتند و یا آماده همکاری برای جبهه مقاومت شده بودند. اولین جلسه رسمی که از طرف کشورهای حمایت‌کننده جبهه مقاومت در شهر «دوشنبه»

تاجکستان برگزار شد، داکتر عبدالله با مارشال فهیم و بنده، به نماینده‌گی از جبهه مقاومت در آن جلسه اشتراک کردیم. بسیار مهم بود که شخصیت‌های بین‌المللی به یک‌باره‌گی بعد از شهادت قهرمان ملی کشور می‌خواستند آگاه شوند که رهبر جدید مقاومت از نزدیک چه تعهدی می‌دهد و چه نوع آماده‌گی برای ادامه مبارزه با تروریسم دارد. مارشال فهیم در آن‌جا برای تمام آن‌ها اطمینان داد که آمر صاحب شهید شده و ما دوستان نزدیکش هستیم و همین تصمیم‌مان است. حالا که من این مسؤلیت را دارم و شما به‌خاطر منافع خودتان و برای همکاری مردم افغانستان هر نوع همکاری‌یی که تا حالا کرده اید ادامه دهید و من اطمینان دارم که جبهه مقاومت پیروز می‌شود. این جلسه بزرگ سیاسی مثبت ارزیابی شد و ملاقات‌های خارجی دیگری هم که به شمول ملاقات با رئیس‌جمهور تاجکستان آقای امام‌علی رحمان بود، صورت گرفت. مارشال فهیم در شرایط حساس و حیاتی کارهایی را موفقانه انجام داد که نقطه عطفی در تاریخ کشور و تاریخ مبارزات مردم افغانستان است. زمانی که پلان شده بود تا افغانستان به مسیر دیگری برده شود ولی لطف خداوند (ج) و مبارزات مجاهدین و رشادت، بصیرت و ایستاده‌گی مارشال فهیم و شهید استاد ربانی و تمام هم‌راهان‌شان بود که در حفظ و نگه‌داشت و یک‌پارچه‌گی افغانستان کارهای بزرگی صورت گرفت. نه تنها وحدت و یک‌پارچه‌گی صفوف نگه‌داشته شد بلکه همکاری جامعه بین‌المللی، که در مرحله بعد نقش امریکا در آن بسیار مهم بود، تأمین شد. با مراجعه امریکایی‌ها طی هفته‌های بعد از یازدهم سپتامبر و با توافق و مشوره‌یی که در جبهه مقاومت صورت گرفت، کارهای مبارزه در برابر طالبان، سازمان‌یافته پی‌گیری شد. به‌خاطر بمباردمان هوایی علیه تروریسم بین‌المللی، طی هفته بعدی آن اولین ملاقات در تاجکستان در شهر دوشنبه پیشنهاد شده بود که باز هم من هم‌راهی مارشال فهیم را داشتم و در داخل، شرایط قسمی

بود که حتا امریکایی‌ها نمی‌خواستند و یا هم نمی‌توانستند که از طیاره‌های‌شان دور بروند و شرایط بسیار حساس بود و حملاتی که در ۱۱ سپتامبر بالای امریکا صورت گرفته بود، خشم مردم، نظامی‌ها و دولت امریکا را در بر داشت.

جنرال فرانکس در رأس تیم مذاکره‌کننده از سوی جورج بوش آمد و مارشال فهیم ریاست این جلسه را از طرف دولت و جبهه مقاومت به عهده داشت که در داخل طیاره بزرگ باربری نظامی آن‌ها در میدان هوایی «دوشنبه»، ملاقات صورت گرفت. در این ملاقات مارشال فهیم با تیم مذاکره‌کننده به‌خاطر آزادی افغانستان و از بین بردن تروریسم بین‌المللی و پذیرفتن همکاری جامعه جهانی در رأس ایالات متحده امریکا، توافقاتی کرد. این از جمله توافقاتی بود که در آن‌جا صورت گرفت و من شاهد هستم که مارشال فهیم تا آخر تلاش داشت که ذهن امریکایی‌ها و آن‌چه را که آن‌ها در ده سال-پانزده سال درک نکرده بودند، روشن بسازد که تروریسم بین‌المللی و دشمن خود را در افغانستان شکست دهند. بلاخره توافق دو طرف بر آن شد که تیم‌ها به صورت تخنیکی کار کنند و آقای فرانکس آماده‌گی کامل ایالات متحده امریکا را در جنگ مستقیم علیه طالبان و تروریسم بین‌المللی اعلام کرد که این اولین تغییر موقف ایالات متحده امریکا بود که سبب خرسندی همه ما شد. این توافق زمینه‌ساز شد که هیأت‌های بعدی از جانب ایالت متحده امریکا بیابند و در بخش‌های مختلف نظامی و استخباراتی همکاری کنند و همچنان هماهنگی حملات علیه طالبان و تروریسم بین‌المللی نقطه آغاز همین توافق بود. طالبان تلفات زیادی در این حملات هماهنگ جبهه متحد به هم‌کاری ایالات متحده امریکا دادند و یک پیروزی بزرگ نه تنها به جبهه مقاومت و مجاهدین بود بلکه به تمام مردم افغانستان و نیروهای جامعه بین‌المللی نیز بود. بناءً از جمله افتخارات بسیار بزرگی که با او شاهد بوده‌ام سه-چهار مسأله بسیار مهم بود که در طی یک

الی یک و نیم ماه اگر کسی بالایش ساعت‌ها هم حرف بزند جای بحث است و نقاط زیادی دارد که من به طور مختصر از آن یادآوری کردم. درباره شخصیت مارشال فهیم و شناخت شخصی‌یی که من و دوستان‌شان داشتیم و داریم، هر قدر صحبت شود شاید هنوز هم کم باشد، اما می‌خواهم که اولین دیدار و شناخت خود را بگویم: در سال ۱۳۶۱ خورشیدی، زمانی که من از کابل در جبهات جهاد به پنجشیر رفتم و با آمرصاحب شهید و مجاهدین پیوستم، اولین ملاقات ما از اولین روزهایی بوده که من با آمرصاحب شهید یک‌جا بودم و با هم آشنا شدیم. برای این که روس‌ها نقاط زیادی را بمباران می‌کردند، احمدشاه مسعود جلسات خود را در بخش‌های مختلف، از طرف شب برگزار می‌کرد. مارشال فهیم از جمله اولین کسانی بود که با وی آشنا شدم و شهیداحمدشاه مسعود با او در باره امور نظامی و سیاسی صحبت میکرد و برنامه‌های درون‌مرزی و بیرون‌مرزی پنجشیر را شرح می‌داد. چیزی را که من در وجود مارشال فهیم یافتم، شخصیتی بود عیار و مجاهدی خسته‌گی‌ناپذیر و با نشاط و هم‌چنان یک آدم دل‌سوز و بسیار باطراوت بود.

این شناخت‌ها بعداً ادامه یافت تا زمانی که ما با آمرصاحب یک‌جا در منزل مارشال فهیم شبانه می‌بودیم. چه در زمانی که از طرف پایین به طرف بالای پنجشیر با پای پیاده می‌رفتیم و هم‌چنان زمانی که از طرف جبهات بالایی به طرف پایین پنجشیر می‌آمدیم. یعنی اقامت‌گاه ما منزل مارشال‌صاحب بود. در همان زمان از بمباران و جنگ نه تنها خود که همه اعضای خانواده‌شان هراس نداشتند با وجودی که در منطقه‌یی زنده‌گی می‌کردند که هم‌واره مورد حملات هوایی روس‌ها قرار داشت و در آن‌زمان هیچ نقطه پنجشیر امن نبود، خصوصاً در ساحه‌یی که خانه ایشان بود. قهرمان ملی کشور با او صمیمت داشته و در آن شرایط مسائل نظامی نسبت به مسائل سیاسی اولویت داشت، چون شرایط جنگی بود. آمرصاحب

با شماری از شخصیت‌های نظامی صحبت می‌کرد، اما مارشال فهیم از جمله محدود کسانی بود که احمدشاه مسعود با ایشان مسائل سیاسی را نیز مطرح و مشوره می‌کرد و فراتر از حالت موجودی که در پنجشیر بود با هم صحبت‌هایی داشتند. به‌ویژه در مورد ولایت‌های افغانستان و شناختی که مارشال محمدقسیم فهیم از بعضی ولایت‌های مشخص افغانستان داشت از جمله ولایات شمال. علاوه بر این که سن‌شان هم بزرگ بود و نسبت به ما بیشتر در جهات حضور داشت، اما هیچ‌گاهی شاهد نبوده‌ام که نسبت به من کم‌مهری کرده باشد، آدم بسیار با شخصیت بود و احترام همه دوستان خود را ولو که جوان‌تر هم بودند و دیرتر به جهاد آمده بودند، داشت. در زمان حکومت اسلامی وقتی آشنایی ما بیشتر شد که در ریاست عمومی امنیت ملی مدت چهار و نیم سال با هم یک‌جا کار کردیم که وی به عنوان رییس عمومی امنیت ملی بود و من به حیث معاون‌شان کار می‌کردم. در آن‌زمان شخصیت‌شان هم به‌گونه‌یی بود که با حوصله‌مندی زیاد باید به همه امور رسیده‌گی می‌کرد و با همکاری شهید احمدشاه مسعود به دفاع از کابل و خطوط جنگ‌های افغانستان می‌پرداخت. در زمان مقاومت و بعد از شکست تروریسم در افغانستان خداوند(ج) توفیق داد که مارشال محمدقسیم فهیم در رأس مجاهدین وارد کابل شد و در شرایط و موقف‌های مختلف هم‌واره به خیر مملکت و مردم فکر می‌کرد و صمیمی بودنش باعث می‌شد که دوستان نزدیکش همه دیدگاه‌های خود را مستقیم برایش مطرح کنند.

نکته: این مقاله از مصاحبه ویدیویی عارف سروری که در اولین سالگرد مارشال افغانستان برای فیلم مستند تهیه شده بود، به متن برگردان شده است.

خط فکری احمدشاه مسعود دنبال نشده است

اشاره_ احمد مسعود دوازده سال داشت که پدرش احمدشاه مسعود به وسیله دو تروریست به شهادت رسید. احمد مسعود یگانه پسر قهرمان ملی افغانستان است. احمد مسعود در این اواخر، در دانشگاه شاهی لندن، از رشته مطالعات نظامی، مدرک کارشناسی به دست آورده است. در این فرصت، مصاحبه‌یی با او داشته‌ایم که پیش کش شما می‌داریم.

– چند سال داشتید که قهرمان ملی به شهادت رسید؟

اولاً بسیار تشکر از کارهای فرهنگی بنیاد مارشال فهیم که در مورد بزرگان جهاد می‌خواهد به نسل امروز روشنی بیندازد. امید وار هستم این کارها چراغی باشد به راه جوانان. در ضمن باید بگویم که من دوازده سال داشتم که قهرمان ملی شهید شد.

– چه وقت به آموختن شروع کردی و در چه رشته‌یی تحصیل کردی؟

دروس ابتدایی را در افغانستان فراگرفتم. صنف سوم مکتب بودم که طالبان

به قدرت رسیدند. مجبور شدیم به پنجشیر برویم. پس از چند ماه که امیدی برای بهبودی اوضاع دیده نمی‌شد، به تاجیکستان رفتیم و قسمتی از درس‌های ابتدایی را در آن‌جا به پایان رسانیدم. پس از اتمام مکتب در ایران، به انگلستان رفتیم، بعد از اتمام اکادمی نظامی، شامل «Kings College London» یا دانشگاه شاهی لندن شدم و در رشته مطالعات جنگ مدرک لیسانس گرفته‌ام. اگر خدا بخواهد، فوق لیسانس را نیز در آن‌جا ادامه می‌دهم.

– روابط احمدشاه مسعود با مارشال محمدقسیم فهیم، چه گونه بود؟

شک نداشته باشید اگر یک محبت و پیوندی نمی‌بود، ادامه‌دهنده راه مسعود، مارشال صاحب نمی‌بود. پس حتماً یک پیوند و رابطه‌ی بین این‌ها بوده است. خدمات مارشال فهیم در دوران جهاد و مقاومت برای همه روشن است. وقتی در دوران جنگ‌های داخلی مسئولیت ریاست امنیت ملی را داشت، خدمات و تلاش‌هایش برای همه مشخص است. تا جایی که من می‌دانم به گونه‌ی یار دست راست در کنار شهید بوده و نقش ایفا کرده است. و زمانی هم که جنگ را در تخار در کنار شهید داوود رهبری می‌کرد، تمام این زحمت‌کشی‌ها نشان می‌دهند که مارشال جزء محدود یارانی بوده که شهید به شدت به وی اعتماد داشت و از کارشان راضی بود و جزء افرادی بود که پشتوانه احمدشاه مسعود در کارها و جنگ‌ها بودند. یک رابطه بسیار برادرانه، عمیق و ناگسستگی باهم داشتند که تا آخرین روزهای زنده‌گی مارشال فهیم هم این دوستی و صداقت‌شان برای همه ثابت بود که در رابطه به شهید احمدشاه مسعود؛ فکرش، کارش، راهش و علاقه‌اش پایدار ماند و بدون هیچ کوتاهی‌بی برادری‌شان را ثابت کرد.

– احمد مسعود، چه تصویری از قهرمان ملی در ذهن خود دارد؟

برای من بسیار سخت است که به این پرسش‌تان پاسخی بدهم. قهرمان ملی

برای من مانند بحری است که به هر طرفش بروم، با خوبی‌ها بر می‌خورم. برای من یک پدر، رفیق و دوست و همراز بود. حتا از دوران کودکی، بدون هیچ هراسی می‌توانستم با او بنشینم و قصه کنم و گپ بزنم و از چه‌گونه‌گی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌های دروسم در مکتب برایش بگویم. در عین حال، برای من یک قهرمان و مبارزی بود که شرق و غرب از او می‌ترسیدند و به هیچ قیمت از اصول و ارزشش، یک لحظه هم عدول نمی‌کرد و قدمی پس نمی‌گذاشت. قهرمان ملی برای من یک تصویر بزرگی است که من نمی‌توانم آن را برای شما توضیح بدهم اما همین قدر می‌توانم بگویم که یک پدر بود، یک رفیق بود، یک استاد بود و یک قهرمان بود.

– به نظر شما، آیا خط فکری احمدشاه مسعود پس از شهادتش تعقیب شد؟

به نظر من شما باید این سؤال را از مردم بپرسید، از جوانان بپرسید و از نسلی که در صدد یافتن راه خویش هستند بپرسید که آیا واقعاً خط فکری احمدشاه مسعود تعقیب شد، یا نشد. باور من این است که به آن شکلی که باید تعقیب می‌شد، نه. من به عنوان احمد مسعود نه، به عنوان یک شهروند و جوان این جامعه می‌گویم که طور باید و شاید خط فکری احمدشاه مسعود تعقیب نشده است که علل مختلفی دارد. این را ناشی از ناپخته‌گی و خامی دوستانی می‌دانم که مسئول ادامه این خط فکری بودند. زمانی فشارهای بین‌المللی و شرایط هم در این رابطه بی‌تاثیر نبوده‌اند، اما وقتی فضا مساعد و متفاوت شد، باز هم می‌بینیم که به این مسئله توجه آن‌چنانی نمی‌شود. سردرگمی و پریشانی را که نسل نو دارد، نشان‌دهنده این است که خط فکری احمدشاه مسعود دنبال نشده است.

– سیاسیون نسبت به هر پدیده دو مسئله را همیشه در نظر می‌داشته باشند،

عوامل داخلی و عوامل بیرونی. عوامل بیرونی شهادت قهرمان ملی روشن است، به نظر شما، آیا عوامل داخلی هم نقشی داشته است؟

به نظر من بهتر است این پرسش را از انجینیر عارف سروری و رئیس امرالله صالح و کسانی که در آن زمان در امنیت ملی بوده‌اند پرسان کنید تا اطلاعات دست اول را به شما بدهند. در آن زمان من کوچک بودم و اطلاعات دقیق ندارم.

– شما به عنوان فرزند قهرمان ملی، در طول چهارده سال آیا در این رابطه از کسی نپرسیده‌اید؟

برایم مهم است که مشخص شود و درخواستم از دولت افغانستان تنها برای روشن شدن ترور قهرمان ملی نیست. چه گونه گی ترور رهبر جهاد و مقاومت مردم افغانستان پروفیسور استاد برهان‌الدین ربانی، شهید داوود داوود و تمام کسانی که به شکل زنجیره‌ای کشته شدند، باید پرونده آنان دنبال گردد. این مسئولیت مسئولین دولتی بود که دنبال می‌کردند و در این چهارده سال روشن می‌ساختند که این شخصیت‌های ملی را چه کسانی از بین برد. برای دولت، آبروی ارگان‌های امنیتی و برای مردم به شدت مهم است که بدانند پشت تمام این قتل‌های زنجیره‌ای در خارج و داخل، کی‌ها دست دارند.

– وضعیت فعلی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

بدون شک، وضعیت فعلی نگران‌کننده است. نمی‌خواهم یک فرد آرمان‌گرا باشم و آرمان‌گرایی کنم که آینده گل‌وگلستان می‌شود، ابداً این گونه نیست. ما باید واقعیت‌ها و شرایط را ببینیم، متأسفانه در جامعه گسست بوجود آمده است. مشکلات قومی به حد بالا رسیده است، دولت به نحوی ضعف نشان می‌دهد، گسست فرهنگی ایجاد گردیده، تمام این‌ها را می‌بینیم. اما در عین حال آینده را با توجه به نیرو، تلاش، باور و انگیزه جوانان تاریک نمی‌بینم. به نظر من باید شرایط فعلی را با عینک امید بنگریم، نه با واقع‌گرایانه افراطی به مسائل نگاه داشته باشیم که باعث ایجاد نگرانی شود و نه بسیار آرمان‌گرایانه نگاه کنیم. چرا که ملت

افغانستان از پس بسیار مشکلات و تنش‌ها بیرون شده است. من آینده افغانستان را نه روشن می‌بینم و نه تاریک، آینده برای من خاکستری است که ان‌شاءالله اگر تلاش شود و دولت فعلی زمینه را برای آینده مانده پُلی بسازد که ملت ما متحدانه از آن عبور کنند، امیدی است. اگر دولت نتواند، شک ندارم که نسل نو به هر ترتیبی باشد، این پُل را می‌سازند. اما سخت و زمان‌گیر است.

– آیا دیدگاه تان در زمان حیات مارشال فهیم نسبت به وضعیت همین‌گونه بود، یا نبودش حس می‌شود؟

جهاد و مقاومت یک مکتب است و کسانی که در این مکتب درس خوانده‌اند و رشد کرده‌اند و حضور داشته‌اند، نقش شان به سزا بوده و نبودشان به شدت احساس می‌شود. کسانی مانند مارشال صاحب، استاد برهان‌الدین ربانی و داوود داوود شهید، عبدالرحمن سید خیلی و ... اگر می‌بودند شرایط به مراتب متفاوت‌تر، دل‌ها جمع‌تر و اوضاع آرام‌تر می‌بود. چرا، حضور اشخاصی که چالش‌ها را پشت سر نهاده بودند، باعث امید می‌شد. چه قدر زمان بگذرد تا شرایطی بیاید که همانند اینان چهره‌هایی با پخته‌گی روی صحنه بیایند. پس شک نکنید که جای خالی مارشال صاحب احساس می‌شود و حضور شان به شدت مایه امید برای همه بود.

– احمد مسعود چه آرزویی دارد؟

آرزوی من، آرزوی شهید احمدشاه مسعود است. افغانستان آباد، آزاد و مستقل.

– احمد مسعود به عنوان یک جوان دانش‌آموخته، چه برنامه‌یی برای

افغانستان دارد؟

– تمام تلاشم همین خواهد بود که راه مسعود را در حد توان و ظرفیت ادامه بدهم. در این راستا تا جایی که می‌توانم بزرگان را باخود داشته و برای نسل نو در ایجاد فکر و اندیشه تلاش می‌کنم و خط فکری مسعود را بیش‌تر ترسیم می‌کنم تا

باشد در آبادی افغانستان نقش داشته و خدمت‌گزار مردم خود باشم.

– جوانان امروز می‌خواهند از برنامه‌ها، خط فکری و کارکردهای قهرمان ملی، یک تصویر کلی در ذهن خود داشته باشند. ساده‌تر بگوییم به عنوان یک منشور از احمدشاه مسعود، آیا چیزی ترتیب شده که نشان‌دهنده اهداف و خط فکری مسعود بوده باشد؟

یک‌زمانی نگرانی داشتم که آیا واقعاً شهید و قهرمانی را که من می‌شناسم، برای دیگران معرفی خواهد شد؟! چیزهای بسیار خوبی در داخل افغانستان در مورد قهرمان نوشته شده است که باید از نویسنده‌گانش قدردانی کرد. اما وقتی من کتاب‌های انگلیسی را در مورد قهرمان خواندم، کتاب‌هایی از «مایکل‌بری» را خواندم، کتابی از آقای «اولور روا» را خواندم، از آقای «پیتر تامسن» را خواندم، امیدوار شدم. چرا که فهمیدم اندیشه احمدشاه مسعود فراتر از مرزها رفته است. اگر می‌خواهید قصه‌ها و تاریخ احمدشاه مسعود را بدانید که چه کارهایی را انجام داده است، کتاب‌های خوبی در این زمینه نوشته شده است که می‌تواند تصویری از چه‌گونه‌گی زنده‌گی‌اش باشند. اما اگر می‌خواهید احمدشاه مسعود را از یک دید متفاوت بشناسید و بفهمید که احمدشاه مسعود کی بود، شما می‌توانید کتاب «اولور روا» را در مورد قهرمان بخوانید، همین‌گونه می‌توانید کتاب‌های «پیتر تامسن» را بخوانید که در مورد تفکر نظامی احمدشاه مسعود حرف‌های جالبی دارد، همین‌گونه اندیشه‌های «مایکل‌بری» را بخوانید که احمدشاه مسعود را از لحاظ فکری معرفی می‌کند. پس به این اساس، خرسندم که احمدشاه مسعود فراتر از مرزها خوانده شده و در موردش نوشته شده است که روزبه‌روز به فرامرز شدن اندیشه‌های مسعود افزوده می‌شود، از این بابت نگرانی ندارم. اما این‌که خط فکری مشخص واقعاً ترسیم شده باشد و در این رابطه کاری صورت گرفته باشد،

سردرگمی سیاسی فعلی نشان می‌دهد که در این زمینه کاری صورت نگرفته است. وظیفهٔ ماست، چه بنیاد شهید مسعود، چه بنیاد مارشال فهیم، که در ایجاد خط فکری مسعود تلاش کنیم که در این راستا از هیچ‌گونه تلاش و کمک با شما دریغ نخواهم کرد، چون هدف ما همین است.

– به‌عنوان پرسش پایانی، پیام تان به مردم افغانستان چیست؟

پیام برای مردم افغانستان، پیام اقبال لاهوری است:

خدا آن ملتی را سروری داد
که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سر و کاری ندارد
که دهقانان برای دیگران کشت

دست گلچین فلک گرچه همه یغما بود
لیک این بار گلی چید که بی همتا بود

جنرال هایبیل هایبیل

قهرمان ملی کشور احمدشاه مسعود، شهید شده بود. عصر همان روز در قرارگاه آمرصاحب شهید واقع خواجه بهاءالدین جایی که در ساختمان دورتر آن در مسافت هزارمتری، آمرصاحب به شهادت رسیده بود، قرارداشتیم. مارشال فهیم به من گفت: به تعدادی از برادران از طریق تلفون تماس بگیر که می‌خواهم با آنها صحبت کنم. آن‌زمان تمام تلاش برآن بود تا موضوع به شهادت رسیدن قهرمان ملی حتی‌المقدور تا زمان به خاک‌سپاری، مخفی نگه داشته شود، تا خدای ناخواسته باپخش خبر شهادت او، به یک باره‌گی بالای روحیه عمومی در جبهات و مردم تأثیر منفی نکند و سبب شکست جبهات نگردد. منظور از صحبت مارشال فهیم با شماری از رهبران و شخصیت‌ها که در نقاط مختلف افغانستان در رأس اداره جنگ ورهبری قرار داشتند، اطمینان حاصل کردن از وضعیت آن‌ها و اطمینان دادن

از وضع صحی آمرصاحب بود. من شروع کردم به زنگ زدن. اول با جنرال داوود داوود شهید تماس گرفتم. یکی از همراهانش به اسم طارق جواب داد. گفتم فهمید صاحب با داوودجان صحبت می‌کند. آن وقت هرکدام از ما به جنرال داوود داوود شهید (داوودجان) خطاب می‌کردیم، چون مارشال صاحب او را به همین نام خطاب می‌کرد. نزد همه، گفتن (داوودجان) عام شده بود. داوود شهید گوشی را گرفت. بهتر است به جریان صحبت مارشال صاحب با داوود شهید و امثال آن‌ها که اکنون در ادامه نام می‌گیرم نپردازم، زیرا طولانی خواهد شد و از حوصله این یادداشت به دور است. آمرصاحب بسم‌الله خان، جنرال دوستم، استاد محمد محقق و آقای بلخی، از جمله کسانی بودند که مارشال صاحب با آن‌ها صحبت کرد. نوبت به ایماق صاحب رسید. فضل‌الکریم ایماق که از ولایت کندز است، در آن زمان از جانب آمرصاحب شهید به صفت رهبری‌کننده و هماهنگ‌کنندهٔ جبهات ولایت غور به آن ولایت فرستاده شده بود. جبهه و مجاهدین غوری ما در مقابل طالبان در آن زمان، بخش قابل ملاحظه‌یی از مقاومت را تشکیل می‌دادند. از فرماندهان، بزرگان و مجاهدین مطرح ولایت غور در آن وقت می‌شود از داکتر ابراهیم، فرمانده احمدخان (چند سال قبل از طرف دشمن در استان غور به شهادت رسید)، غلام یحی چهارسده، انجنیر وزیر، مولوی دین‌محمد، مولوی سخی، قوماندان زمان، رئیس عطاء و فضل‌احمد خان نام گرفت. مجاهدین غور در آن سال‌های متمادی با توجه با آن‌که آن ولایت از چهار سو در محاصرهٔ مطلق قرارداشت، شجاعانه در پرتو هدایات و رهنمایی‌های آمرصاحب شهید رزمیدند و مقاومت کردند. فعالیت و رشادت‌های جبهه غور، در بسیاری از روزها از زبان قهرمان ملی که با فرماندهان جنگ در جبهات شمال کابل و شمال‌شرق افغانستان جلسه می‌داشتند، و یا در صحبت‌های تلفونی با مسؤلین دیگر جبهات، همیشه شنیده می‌شد و تمجید

به عمل می‌آمد. به‌خاطری که از اصل جریان دور نرویم به ادامه اصل این بخش می‌پردازیم. این دقیقاً زمانی است که در تمام رسانه‌های تصویری، صوتی و چاپی به نشر رسیده که احمدشاه مسعود رهبر جریان مخالف طالبان در انفجاری در خواجه بهاء‌الدین شدیداً زخمی شده و از جانب خبرگزاری انترفاکس روسیه اعلام شده بود که گزارش‌هایی هم وجود دارد که مسعود در همین انفجار کشته شده است. به تعقیب آن صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران هم به نقل از خبرگزاری روسیه اعلام کرد. در آن زمان حتا من از شهید شدن آمرصاحب صددرصد خبر نبودم و تماس‌هایی که رسانه‌های کشورهای مختلف با من به اساس رابطه قبلی‌یی که با آن‌ها داشتم و از من به عنوان سخن‌گوی جبهه متحد و یا هم به عنوان سخن‌گوی نظامی جبهه یاد می‌کردند، مسلسل زنگ می‌زدند و از جریان انفجار و چگونگی وضع آمرصاحب می‌پرسیدند. من هم به اساس همان معلومات خود و مطابق برنامه، با آن‌ها صحبت می‌کردم و می‌گفتم که وضع صحی آمرصاحب به فضل خداوند^(ج) خوب است. ساعت قبل پروفیسور استاد برهان‌الدین ربانی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان با آقای جنرال فهیم در شفاخانه‌یی که بستری است به عیادتش رفتند و آمرصاحب با آن‌ها توانسته بود صحبت کند. به این ترتیب گزارش‌های پخش‌شده را که گویا رهبر جریان مقاومت افغانستان در آن انفجار شهید شده است را رد می‌کردم.

همین‌طور دیگر مسؤولین و برادرانی که با رسانه‌ها سروکار داشتند از وضع صحی آمرصاحب اطمینان می‌دادند. در این مورد، من باشبکه صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران کمی پرخاش لفظی کردم و به گرداننده گفتم: از شما و اداره تان من حیث یک کشور اسلامی و دوست و به عنوان یک کشوری که از جریان مقاومت ملی افغانستان حمایت می‌کند، نشر چنین اخباری که گفته‌اید احمدشاه

مسعود رهبر مقاومت افغانستان در انفجار دیروز کشته شده است، به دور از انتظار مابود. شما چه گونه می‌توانید کسی را که اکنون در شفاخانه بستری است و وضع حیاتی‌شان بهتر است، کشته شده بخوانید؟ به من بعد از معذرت‌خواهی گفتند ما هم که درست نمی‌فهمیدیم و این خبر را از قول انترفاکس روسیه به نشر سپردیم. گفتم بلی می‌دانم که خبرگزاری روسیه برای اولین بار نشر کرد و از آن‌ها ما کدام انتظار و توقعی نداریم، اما از شما این چنین نیست. پخش اخباری از آدرس شما که بیشترین شنونده خود را در افغانستان دارد، در وضعیت حساس، چه گونه یک خبر بسیار مهم را بدون تحقیق به نشر می‌رسانید؟ همین‌طور این جریان صحبت با صداوسیما با معذرت‌خواهی آن‌ها به پایان رسید.

باز هم به اصل موضوع می‌پردازیم. به ایماق صاحب زنگ زد که بسیار زود جواب داد. برایش گفتم که جناب فهیم صاحب صحبت می‌کنند. گوشی را به فهیم صاحب دادم، حسب عادت همیشه گی مارشال صاحب گفت: بلی السلام علیکم، ایماق صاحب چه حال دارید؟ آقای ایماق در جواب فهیم صاحب گفت که شکر است، فضل خداوند است. مارشال فهیم ادامه داد که خواستم احوالتان را بگیریم. این طرف هم فضل خداوند وضع جبهات خوب است. مارشال صاحب به‌خاطری که آقای ایماق را غیر مستقیم اطمینان دهد، اول نخواست از آمرصاحب شروع کند. از وضع جبهه گفت و از وضع جبهه غور پرسید و بعد از چه‌گونگی و وضعیت آمرصاحب شرح داد. مارشال صاحب برایش گفت خالد هم لطف خدا وضع صحی‌اش خوب است، (خالد شفر مخابره آمر صاحب بود) من با استاد ربانی برای بار دوم رفته بودم نزد آمرصاحب، از نزدیک دیدم که توان صحبت کردن را هم داشت. داکتران گفتند که چند روزی باید بستر باشد. وضع به همین ترتیب است، اما ایماق صاحب! (خالد) فکر نکنم بار دیگر به وضع سابق‌اش برگردد، فرمان دهد و مبارزه کند، مشکل است. در این قسمت از صحبت مارشال صاحب،

متوجه شدم به شکلی می‌خواهد از همین لحظه، به دوستان نزدیکش به شکل تدریجی برای پذیرفتن این‌طور واقعه بزرگ، ذهنیت‌سازی کند و ادامه می‌داد که اگر آمر صاحب به‌خیر صحت‌یاب هم شود، دیگر آن آمرصاحبی که هرطرف بگردد و جنگ را اداره کند، نخواهد بود. بناءً گپ من به شما این است که توکل به پروردگار، مثل سابق هر برادر با مسئولیتی که دارد، در مراکز خود باقی بماند و تا يك قطره خون که داریم از عزت و خاك ما دفاع کرده و ایستاده‌گی می‌کنیم. در این زمان متوجه بودم که فهیم صاحب بسیار کوشش می‌کند قسمی صحبت کند تا روحیه را در هر دو طرف حفظ کند. هم طرف ما را که دورتر از ما نشسته بود و هم طرف ایماق صاحب را. مارشال فهیم به تکرار برایش گفت: حال فیصله همین‌طور شده که هر کدام از برادران در جاهای خود باشند.

من حرف‌های فضل‌الکریم ایماق را نمی‌شنیدم اما بعد از مکالمه مارشال فهیم با او و بدون این‌که ما چیزی بپرسیم خود مارشال فهیم قصه کرده و گفت: ایماق می‌گفت که فهیم صاحب! وقتی که گپ این‌طور است، من فکر می‌کنم که مسئولیت از گردن آمرصاحب از این به بعد خلاص شده و به‌گردن ما و شما افتیده، مخصوصاً شما (منظورش فهیم صاحب بود). حال فهیم صاحب! من خو يك نفر هستم از خود بگویم، به هیچ صورت از این‌جا بیرون نمی‌شوم. تا لحظه شهادت این‌جا می‌مانم و در این‌جا شهید خواهم شد. به‌شما اطمینان می‌دهم، توکل ما به خدا. شما از طرف ماخاطر تان جمع باشد و حال که باشما خداحافظی کردم با قوماندان صاحبان هم مجلس می‌گیرم و آماده‌گی خود را می‌داشته باشیم. در آخر صحبت شان این شعر را گفتند:

دست‌گل چین فلك گرچه همه یغما بود
ليک این بار گلی چید که بی‌همتا بود

و مارشال صاحب را دیدم که اشك ریخت و با این جمله که بخیر باشی، بخیر باشی با ایماق خدا حافظی کرد. در آن زمان من از روحیه، شجاعت و مردانه‌گی ایماق به خصوص در وضعیتی که به آن شکل ولایت غور از همه طرف‌ها در محاصره بود، واقعاً تعجب کردم.

به امید دیدار، خداحافظ!

مسعود خلیلی

قبل از همه، درود به روان دوست عزیزم مارشال فهیم عزیز. من از گذشته‌ها مارشال فهیم را می‌شناختم، از وقتی که هنوز جوان بود و تازه در کوه‌های بلند پنجشیر با قهرمان مسعود عزیز، مبارزات و یا جهاد خود را بر ضد دولت وقت کمونیستی و کمونیست‌ها آغاز کرده بود. در آن وقت یکی از صفت‌های برازنده‌اش، شجاعت و غیرتش بود. دوم عقیده‌اش بود که با تمام وجود می‌خواست در برابر کمونیست‌ها، در برابر کسانی که آزادی افغانستان را سلب کرده بودند، جنگ و جهاد کند. بعد از آن در مراحل مختلف، بالا و پایین، تند و کند، فراز و فرود، همیشه در مقطع‌های خاص، در جای‌گاه و محل خود زعامت نظامی موفقانه می‌داشت. به امر آمر صاحب شهید از پنجشیر به شمال برای ایجاد نظم رفت و در آن مرحله نیز با یک عده از جوانان موفقیت‌های خاصی داشت. مشکلات زیاد بود، به‌ساده‌گی نمی‌شد یک ولایت را با ولایت دیگر پیوست داد، به‌ساده‌گی

نمی‌شد یک جبهه را با جبههٔ دیگر پیوست داد، به‌ساده‌گی نمی‌شد یک منطقه را با منطقهٔ دیگری یک‌جا کرد، اما مارشال با تمام تلاش‌هایی که داشت موفق شد تا نظم جهادی شمال را بنا کند. پایگاه‌ها از منطقهٔ خیرخانه تا خاواک بالاتر رفت، تا مناطق کناره‌های جیحون و کوک‌چه و حتا تا فاریاب رسید. یک دورهٔ خاصی بود که هم تجربه می‌گرفت و هم با دشمن می‌جنگید. بعد به کابل آمدیم، که شکی نیست یک دورهٔ خاص بود. به کابل آمدیم و جهانی که قبلاً با ما بود، متأسفانه ما را تنها گذاشت. در مشکل‌ترین مراحل که ما باید صلح را به کابل می‌بردیم و از هیچ‌گونه تپش و تلاش دریغ نمی‌کردیم، مارشال فهیم یکی از اعضای برجستهٔ همان وقت بود که با آمرصاحب شهید و استاد ربانی، برای دفاع از کابل در مقابل کسانی که «ISI» پاکستان آن‌ها را فرستاده بود، مبارزه می‌کرد. کابل به‌خون تر شده بود، راکت‌ها از چهارطرف می‌آمدند و افغانستان محاط به دشمن شده بود. در آن وقت به‌یادم است که مارشال فهیم با تمام قوتی که داشت و مسئولیتی را که در برابر کسانی که به کابل حمله می‌کردند و کابل را به خون تر کرده بودند، ادا کرده و ایستاده‌گی می‌کرد. در مرحلهٔ بعدی که طالبان آمدند، در این زمان نیز مارشال فهیم با تمام احساس و عواطف و مسئولیتی که داشت در برابر طالب‌ها ایستاده شد. یک دورهٔ بسیار سخت بود، «ISI» پاکستان موفق شده بود که طالب‌ها را به کابل بیاورد و موفق شده بود که یک قسمتی از آن رویاهای طفولانهٔ خود را به‌دست بیاورد. آمرصاحب شهید و استاد ربانی دوباره به مردم زعامت دادند و عده‌یی از جوانان به‌شمول مارشال فهیم بودند که روز و شب تلاش می‌کردند تا طالب‌ها را از ساحهٔ کابل بیرون برانند. مرحلهٔ خیلی حساس زمانی است که آمرصاحب را القاعده به امر اسامه بن لادن و مشورت «ISI» از بین بردند. آمرصاحب شهید شد، متأسفانه یک رهبر عظیم افغانستان جان به حق سپرد. در آن وقت یک حالت

خاصی میان مجاهدین به وجود آمده بود. شبی که جشن گرفته بود «ISI» پاکستان و ملت افغانستان به غم و خون آلوده بود که قهرمانش از بین رفته بود. شبی که ISI شادی می کرد، مردم از خیرخانه تاخاواک، از خاواک تا دریای جیحون به اشک تر بودند. شبی که ISI می خندید، مردم می گریستند. چرا که قهرمان خود را از دست داده بودند. دلبنده عزیز خود را از دست داده بودند. در همان وقت عده‌یی از جوانان به شمول مارشال فهیم در کنار استاد ربانی ایستادند و از کابل تا شمال را زعامت دادند که این مرحله بسیار مهم بود. دو روز بعد، امارت‌های بلندمنزل «نیویورک» را طالب‌ها و القاعده فرونشاندند که یک مرحله خاص دیگری برای افغانستان شروع شد، در آن نیز آقای فهیم نقش بسیار مهم داشت، چرا که با امریکایی‌ها که در شمال آمده بودند صحبت می کرد که در افغانستان چه کنیم؟ و آن‌ها می خواستند انتقام یازده سپتامبر را بگیرند، یک‌عده از جوانان رشید ایستاد شدند و توانستند همان گره را تا اندازه‌یی باز کنند که یکی از آن‌ها مارشال فهیم بود. آقای فهیم تا زمانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد، هرچه از دستش آمد، برای صلح و ثبات در افغانستان دریغ نکرد. یکی- دو صفت دیگر هم در وجودش بود، یکی این که به خارج تسلیم نشد. دشمن را از دوست درک می کرد. و دیگر این که در اواخر زنده‌گی یک‌نوع عارفانه اندیشی را از جایی آموخته بود. هر وقتی که مرا می دید، یا به حجره من می آمد، یا به کتاب‌خانه من می آمد، یا در سالن می نشستیم، می دیدم از دو- دونیم سال بدین‌طرف دیدهای نسبتاً عارفانه هم پیدا کرده بود. علاقه به فرهنگ افغانستان داشت، علاقه به شعر داشت، علاقه به موسیقی افغانستان داشت، علاقه به صلح در افغانستان داشت، علاقه به حماسه‌های افغانستان داشت، علاقه به غزل‌های زیبا داشت. هرگاهی که من یک نکته عارفانه برایش می گفتم، نه تنها که آن را تقدیر می کرد، می دیدم که حتا با اشک از آن استقبال می کرد. خداوند مارشال

فهمیم را ببخشد و جنت‌ها را نصبش گرداند. و امیدوار هستم که روح پیغمبر را خداوند برایش نشان بدهد. برای من شخصاً یک رفیق بود و تا من زنده هستم، رفیقم خواهد ماند. به امید دیدار، خداحافظ!

نکته: این مقاله از مصاحبه ویدیویی مسعود خلیلی که در اولین سالگرد مارشال افغانستان برای فیلم مستند تهیه شده بود، به متن برگردان شده است.

آیا مادری، یلی چنین خواهد زاد؟

پامیر پارشهری

چاشتگهی است، تکه آسمان باروت آلود خدا بر فراز شرافت جبین پر از چین و چروک کره خاکی اش که ادواری ست، میدان نبرد بی پایان اهورا و اهریمن بوده، مضطربانه چشم دوخته است...

چاشتگهی است، فضای تب کرده در پیرامون سنگلاخ‌هایی که هیچ‌گاه نقش قدوم نا آشنایی بر جلد ستبر تن‌شان حک نشده، از دلهره حادثه در اغما رفته است... چاشتگهی است، چشمان آفتاب از ورای هاله آهش ناباورانه و مبهوت به غروب کسی از جنس خودش خیره شده است...

چاشتگهی است، باد با میلودی کند و آرام نیمروزی اش صحنه درام آبتنی قوی غروری را در چشمه سارگرم عشق و خون همراهی می‌کند...

چاشتگهی است، اندام مرتعش زمانه در جنون تردد و ناگزیری بدور محور اتفاقی ناخواسته می‌چرخد...

چاشتگهی است، نبض شریف قله‌های حماسه، تند می‌تپد و سینه‌های شرحه - شرحه هندوکش، شکوه زخم‌های عقابی را با زبان گنگ می‌نالد...
 چاشتگهی است، دریاچه‌ها در شفاف‌ترین ترنم‌های حزن، اصیل‌ترین سرود معنا را از حنجره‌های خونین کوه‌بچه‌های استوار می‌سرایند...
 چاشتگهی است، گل و گیاه در زیر بار غم‌انگیزترین هجرت دهدد باغ، خمیازه می‌کشد...

چاشتگهی است، درختان در اهتزاز برگ‌های خود، بی قراری دستان به دعا بلند شده خود را اظهار می‌کنند...

چاشتگهی است، طبیعت مرزوبومی نوازش دستان ابریشمین حضور کسی را برای آخرین بار، برزخم‌های خونین خود احساس می‌کند...

چاشتگه بود، آری چاشتگه! که نا خدای زورق خورشید، در شط شفق غرورش خرامید و با انگشت شهادت، جزیره همیشه‌بهار جاودانه‌گی را اشاره داد...
 آری! چاشتگه بود که مردی از تبار فرزانه‌گی، مردی از دودمان آزاده‌گی، گوهر آبروی ملتی در سینه وعفت سرافرازی برهنه‌پایانی در دست برکرسی جاودانه‌گی تکیه زد و منشور اندیشه‌اش، رنگین‌کمان شکوه روح انسانی را درگستره چشم‌سار زلال آرمانش متباعد ساخت...

آری! چاشتگه بود، مردی که قلمرو اعجاز را تا اقصای آن در نوردید و تکبیر آزادی را از مناره‌های معابد شهامت در دل یلداترین شب‌های تاریخ ما سرداد، صحیفه‌های رسالت آزادگی‌اش را با خون خودش نوشت...

آری! چاشتگه بود، مردی که هر تار مویش را برای سیاه‌رویی دشمنش سپید ساخته بود، قاموس حجیم مردانه‌گی‌اش را با خون خودش تذهیب کرد...

آری! چاشتگه بود، آن‌که متن نامه‌های حق را برای نسل‌ها نوشته بود، با

شهادت خودش مهر و موم کرد...

آری! چاشتگه بود، کسی که صلابت کوتل نشینان خطه عشق را به محک زمانه زده بود، با خون خودش بی غشی همت کوهستان زاده گان عاشق را ثابت ساخت... آری چاشتگه بود، کج کلاهی که عیارانه سالها از عفت حریم کلبه محقر مردمش با سلاح ایمان پاس داری کرده بود، با خون خویش ننگی را که مستی اجیر به دامان نورانی فرهنگ این ملت رقم زده بود، زدود...

آری! چاشتگه بود، پایوار مردی که عمری حتی جوانه تزلزل در حریم مقدس قلب لبریز از توکلش سرنزده بود، با خون خودش این درس را به دیگران داد... آری! کسی از میان ما رفت که بوی تنش عطر باغهای نارنج جلال آباد و جنگل های پسته بادغیس را در خود داشت...

آری کسی رخت بریست که نسج ایمانش از صخره های خارای هندوکش تبلور یافته بود و اذان عشق را از ستیغ کوهساران کنر و پکتیا شنیده بود... آری! کسی کوچید، که خون دل خوردن و لبخندزدن را، از انار قندهار آموخته بود و گشاده گی آغوش خوشامدش را از وسعت دشت های هرات و هلمند فهمیده بود...

آری! کسی از جمع ما رفت که در ذهنش غنای فرهنگ بلخ و شکوه حماسه آفرینی تخارستان و غور ترسب کرده بود...

آری! خورشیدی غروب کرد، که در ظلمت قیرگون پهنای هستی ملتی، برق درخشش کاریزهای پروان و کاپیسا را وام گرفته بود...

آری! کسی کوچید که خون رگهایش با نبض عشق به کوه شیردروازه و گردنه های باغ بالای کابلستان جاری بود...

آری! عقابی زخم خورد، که چشمان نافذش دورترین رگهای خشن پیکر

سنگی و طنش را بوسه می زد...

آری! مردی شهید شد، که طنین نبض طبل‌های جنون احساس سرافرازی‌اش،
تال‌های جاودانه‌گی را در بزم سماع تاریخ خواهد نواخت و شوریده‌گانی از این
دست را قرن‌ها، شوریده‌تر خواهد ساخت...

آری! مسعود رفته است ولی یادهای او در باغ‌های اذهان کرباس پوشانی،
کاجستانی است که هیچ پاییز را قدرت تطاول برسبزینه‌گی آن نیست...

آری! شهادت مسعود عقده‌دردی است در گلوی تاریخ خونین ما که باریختن
هیچ سرشکی از چشم‌هامان و هیچ خاکی بسرهامان خالی نخواهد شد...

آری! مسعود رفته است، ولی آیا مادری از تبار مادران رستم، بومسلم، مسعود
و...، تهمتن دیگری به‌آغوش این وطن هدیه خواهد داد تا روح و ضمیر او از قله‌های
شامخ این وطن، شیر غریو سرکش دریا‌های خروشان این خطه را بمکد و گوش
جاننش شهنامه‌خوانی جوی‌بارانی را که از شیپور کوه‌بچه‌های این ملک جاریست،
بشنود و باز حماسه آفریند؟ آیا مادری، یلی چنین خواهد زاد؟ آیا یلی چون او، فقط
یک‌بار، فقط یک‌بار دیگر خواهد آمد؟

مارشال محمدقسم فهیم در یک نگاه

مهندس توریالی غیائی

او یکی از شخصیت‌های معروف و بنام چند دهه اخیر، خصوصاً دوران مقاومت و ایستادگی مردم افغانستان در برابر لشکرهای متجاوز سرخ و سیاه و پرورده مکتب آزاده‌گی و ایثار بود. او در نخست علوم متداول عصر را از نزد پدر بزرگوارش مولوی عبدالمتین فرا گرفت که بعدها دارالعلوم عربی کابل را در سایه رهنمایی پدر به پایان برده، آهسته‌آهسته با تغییر اوضاع و احوال سیاسی عصر خود، وارد دنیای مبارزه علیه استبداد، دین‌ستیزی و تحرکات لائیک‌گروه‌های عصرخویش گردید، بالاخره به کاروان مجاهدان مبارزه علیه گمراهی و بدعت، ملحق شد. این مبارزه مدت بیشتر از سی سال را در بر گرفته و از جوان‌مجاهدی که خاص به خاطر مقاومت در برابر عمال حذف ارزش‌های دینی و ملی به پا خواسته بود، شخصیت گران‌سنگی تا به عالی‌ترین رتبه نظامی یعنی مارشال ساخت.

کارنامه‌ها و آزاده‌گی و آزادمنشی و تعهدش در قبال مردم و میهنش، از صفحات

درخشان تاریخ معاصر مجاهدت‌ها و عدالت‌خواهی‌ها برای نسل‌های آینده خواهد بود.

مارشال فهیم بعد از ورود به صف مجاهدان، به رهبری شهید احمدشاه مسعود، آهسته‌آهسته نشان داد که چهره‌ی است‌اندیشمند و متعهد که توانست در کنار احمدشاه مسعود-آن بزرگ‌مرد زمانه‌ما- در امر مبارزه و مجاهدت علیه دشمنان اسلام، وطن، مردم و آزادی، گام سنگین و استواری بردارد و به عنوان مبلغ و دعوتگر نستوه دسته‌های بزرگی از مجاهدین را چون صفی‌آهنین، موفق و با مورال‌نگه دارد.

استقامت، پای‌مردی آن مرحوم در برابر توطئه‌گران و کودتاچیان طی سال‌های ۱۳۷۲ که مسئولیت ریاست عمومی امنیت ملی را داشت و وفاداری او به آرمان‌های جهاد و مبارزات سیاسی‌اش به رهبری جمعیت اسلامی، این فرصت را برای مارشال فهیم فقید میسر ساخت تا در هیکل یک فرمانده بزرگ در جنگ‌های زنجیره‌ای دفاع از کابل و شکست کودتای «شورای هماهنگی / ۱۱ جدی ۱۳۷۲»، عرض اندام کند.

مرحوم مارشال، زمانی که فرماندهی جنگ علیه دشمن را در ولایات شمال عهده دار بود، سپاه را چنان خردمندانه و با روحیه عالی فرماندهی کرد که نامش شهره عام و خاص گردید، که توصیف آن در حوصله این مقال نمی‌گنجد. مرحوم مارشال، بنا بر ظرفیت بزرگی که در پیش‌برد امور مملکت داشت، به بلندترین کرسی‌های دولتی و مدارجی چون: وزیر امنیت ملی، و معاونیت دو دوره‌ای ریاست جمهوری، و بلندترین رتبه نظامی؛ یعنی مارشالی رسید.

مارشال شخصیت اجتماعی عجیبی داشت، با همه‌کس بر خورد صمیمانه و دور از تکلف می‌کرد چنان که گمان می‌بردی با مرد دل‌سوز و مهربانی مقابل

شده‌ای که گویا حلال تمامی مشکلات است.

به نقل از زبان یاران و نزدیکان مخلص او، هیچ صاحب مشکلی از دروازه او نا امید بیرون نشده و از هر بُعدی که دچار مشکلی بوده به گشایشی رسیده بود. با هرکس مطابق به سطح و سویه‌اش برخورد می‌کرد. علما، فرهنگیان و اهل خبره را دوست می‌داشت و همیشه از ایشان دل‌جویی می‌کرد. نظامیان را در راه رسیدن به اهداف متعالی‌شان که همانا آزادی و نجات وطن بود، روحیه می‌بخشید. مارشال مدتی بنا بر ایجابات عصر، وظیفه رسمی نداشت و منحیث فرد عادی در جامعه زنده‌گی می‌کرد؛ اما مهابت و وزن شخصیت او به حدی بود که قدرت‌مندان در اجرای امور مهم ملی و دولتی به پیش‌گامش زانو زده، طالب مشورت و کمک از او می‌شدند. و بارگامش همانند سرای شاهان از موج مردم، خالی و پُر می‌شد. و هیچ نیرویی را زهره‌آن نبود تا با اجرای امر نا میمونی، مصالح علیای کشور را به مخاطره اندازد.

در تمام مدتی که مارشال به نحوی در سیاست‌گذاری و امور کشور سهیم بود، کشور از دیدگاه سیاسی روال عادی را طی می‌کرد، روحیه تبعیض قومی که بالای جان هر ملتی است محو و فاشیست‌های بدانندیش - که در میان هر قوم و تباری کم و بیش یافت می‌شوند - و تمامی گروه‌های متعصب بر لب‌های شان مُهر سکوت زده بودند. او در بیانات و سخن‌هایش همیشه مردم را به وحدت و همدلی فرامی‌خواند و رمز پیروزی ملت را بر دشمنان، تمامیت و استقلال، فقط در سایه وحدت و یک‌پارچه‌گی‌شان می‌دانست.

روحیه و برنامه‌های سیاست‌گران خارجی را پیرامون منافع و مصالح ملی، خوب می‌دانست و با وجود احتیاج و مجبوریت‌های شدید ملی، بارها دیدیم که با بیانات روشن سردمداران و گرداننده‌گان سیاست‌های غرض‌آلود را در قبال حفظ

ارزش‌ها، امنیت مردم و حاکمیت ملی افغانستان، خطاب‌های هشدار دهنده داد. مارشال محمد قسیم فهیم سیاست‌مداری شجاع، صادق و فداکار و چهرهٔ مخلص و تأثیرگذار در تعاملات سیاسی و روند دولت‌سازی شناخته می‌شود. او پای‌بند منافع ملی بود و به افغانستان متحد و یک‌پارچه و مترقی عشق می‌ورزید که بی‌گمان در این راه به صورت یک‌جانبه سنگ تمام گذاشت، مردی که می‌شد به ساده‌گی به قول و عهدش اعتماد کرد.

آی مارشال عزیز! افسوس که آن همه اخلاص و صداقتی را که تو در راستای دولت‌سازی و ایجاد اردوی ملی در کشورت در طبق اخلاص شریک سیاسی‌ات جناب حامد کرزی گذاشتی، به دیدهٔ قدر نگریده شد و به آن بهایی قایل نشدند و فکر کردند که ترا در تار جوان‌مردی گرفته‌اند و از قواعد بازی سیاسی بی‌بهره‌اید و در خفا شما را دشمن آسایش و امنیت افغانستان و مخل دولت‌سازی به دوستان بین‌المللی افغانستان معرفی کردند. خوب یادم هست شبی را که با داکتر صاحب عبدالله عبدالله خدمت تان رسیده بودم که فرمودید: «می‌فمین داکتر صاحب! وقتی رئیس صاحب - حامد کرزی - از رعایت ترکیب ملی گپ می‌زنه منظورش حضور اکثریت قوم‌های خودش است ... ولله بنگ از سرم پرید... ما چه فکر می‌کنیم این‌ها چه فکر می‌کنند...» اگر چنین خطایی استراتژیک را مرتکب نشده بودند، امروز کشورت غرق در بحران و بی‌ثباتی و مردمت در بی‌باوری، غوطه‌ور نمی‌بود. روح‌ت شاد و یادت تا همیشه تاریخ گرامی باد!

سپیدارها هنوز ایستاده‌اند

ذبیح الله جامی

پیش از حضور جامعه جهانی در افغانستان، مردی را به خاک سپردیم که تلفیقی از عیاری، آزاده‌گی، تسامح، غیرت، شهامت، خرد و اندیشه بود.

قهرمانی از تبار خراسانیان که بوی بخارا می‌داد و سکوت کویر سوزان سیستان در نگاه عطش زده‌اش هویدا بود، همان که ما را به یاد ابومسلم می‌انداخت، گاهی مبارزه و سختی بعد، زمزمه شعرهای حافظ و نقل مثنوی معنوی مولوی و یاد کویر داکتر شریعتی سیمای خردمند و اندیشه تابناک‌اش را به خوبی آفتابی می‌کرد، مردی که در اوج خشونت‌بار جنگ و ترور به صلح و اعتدال فکر می‌کرد و به آینده‌یی که بتواند در آبادانی دوباره میهنی که از جان بیشتر دوستش می‌داشت سهمی داشته باشد، حتا به اندازه یک مهندس ساده راه و ساختمان و یا حتا به عنوان یک معلم در روستای دورافتاده بر ستیغ پامیر.

او اندیشه آزادی و آبادی افغانستان را در سر داشت، افغانستان را خانه همه

ساکنانش می‌دانست و در زمانی از انتخابات و دموکراسی صحبت می‌کرد که این پدیده‌ها برای مردم، غریب و بیگانه بودند. درست در کشاکش سقوط حکومت کمونیستی هنگامی که وارد کابل شد، رسالت خود را مبارزه با افراط و تندروری اعلام کرد و از همه آن‌هایی که با اندیشه ساختن جهان ایدئولوژیک به جبهه جنگ با کمونیسم آماده و مهمان ما بودند، خواست تا به خانه‌هایشان بر گردند، اما دریغ که صدای مسعود در فضای سُربی آن روزگار و هنگامی که رویای تصاحب قدرت، خاطر همه‌گان را آشفته کرده بود، به جایی نرسید. مسعود و اندیشه تسامح و اعتدالش تنها ماند و قدرت‌های بین‌المللی یکی پی دیگری پشت او را خالی کردند، او ماند و به ظاهر مجاهدانی که در اوج ناآگاهی تاریخی و ملی صحبت از کنفدراسیون متحد افغانستان و پاکستان می‌کردند، همان‌هایی که تنها با آرمان‌شهر ایدئولوژیک خاص خود می‌اندیشیدند که هیچ عقیده‌ی موازی و رقیب را بر نمی‌تابید. آنانی که رویای ایجاد یک حکومت قوی برخواسته از چهارده سال جهاد و مبارزه را با خاک یکسان کردند و آتشی برافروختند که حق و باطل را با خودش یک‌جا سوخت.

در سال‌های پس از حوادث خونبار دهه هفتاد و همزمان با حضور سپاه جهل و جمود طالبان نیز مسعود و یارانش تنهای تنها بودند. در حالی که قسمت‌های اعظم سرزمین ما به اشغال شب پرستان پنجابی و عرب در آمده بود، مثل همیشه پرچم افتخار و کرامت نسل آریا بر فراز پامیر و هندوکش به اهتزاز در آمد، مردانی از تبار حماسه و کوهستان، آرش‌وار زه از کمان کشیدند و قلب شب و سیاهی را نشانه رفتند و این‌گونه بود که سال‌های مقاومت به عنوان برگ طلایی مبارزات آزادی‌خواهانه نقش تاریخ این سرزمین گردید. درست چند ماه قبل از شهادت‌اش در سفری که در ۱۴ حمل ۱۳۸۰ به دعوت رسمی پارلمان اروپا به فرانسه کرد، در

اوج آینده‌نگری و اندیشه‌ورزی سیاسی، جهان را از خطری که عن‌قرب با آن مواجه خواهد شد بیم داد.

«پیام من به آقای بوش این است که جنگ افغانستان و حضور پایگاه‌های هراس‌افگنی تنها به افغانستان محدود نمانده بل که دیر یا زود این آتش‌گریبان‌گیر تعداد بیشتری از کشورها در منطقه و جهان خواهد شد.»

این سخنان را زمانی ایراد کرد که دنیا چشمانش را در برابر پروژه افراطیت پاکستانی و عرب بسته بودند و هنوز افکار عامه جهان با هراس‌افگنی و تروریسم به شکلی که امروز مرسوم شده آشنا نبود، امریکا و همه آن‌هایی که اکنون به نام آزادی و مبارزه با تروریسم به آسیا گسیل شده‌اند از سکوت و تسامح خود در قبال هشدارهای سردار آریایی یقیناً شرمند هستند و خواهند بود، مردم دنیا بدون این که بدانند مدیون مردی هستند که بوی خطر خون و جنایت تروریسم را سال‌ها زودتر از آن که نظم نوین جهانی استشمام کند، حس کرد و مردانه به پایستاد. مسعود رفت و یک هویت، یک مکتب فکری و یک خط مبارزاتی از خود به یادگار گذاشت. او در طی سال‌های طولانی مبارزاتش سیستمی را ایجاد کرد که به سان یک مؤسسه آموزش عالی بی‌نظیر، مردانی برای سیاست، شجاعت، عیاری و سردارانی برای ادامه این راه ناتمام را تربیت یافته بر جا گذاشت.

راه مسعود هنوز که هنوز است قربانی می‌دهد تا جهانیان نگویند رسم عیاری و جوان‌مردی در پس غبارهای تاریخ مات و مکدر شده است.

امسال چهاردهمین سال گشت شهادت قهرمان ملی کشور است که نزدیک به دو سال از عروج صدیق‌ترین رهرو راه مسعود نیز می‌گذرد، مردی که گام‌های استوارش برای صخره‌صخره هندوکش، پامیر و ماورای کوکچه آشنا و به یاد ماندنیست.

آری! از یگانه مارشال افغانستان محمدمقسیم فهیم سخن می‌گوییم، بی‌گمان مارشال فهیم و نقش دوران‌ساز او در جهاد و مقاومت و بعدها در استقرار نظام جدید در افغانستان به این زودی‌ها از اذهان تاریخ پاک نخواهد شد، مارشال فهیم درس خواندهٔ مکتب شهامت، تدبیر و عیاری شهید مسعود بود، مدیریت قوی و توان رهبری این مجاهد نستوه، زمانی برای همه بیشتر از پیش آشکارا و هویدا شد که در روزهای سخت پس از ترور قهرمان ملی و فضای سنگین، ترس، عصبانیت و رعب حاکم بر جبهه و هم‌چنین آماده‌گی‌های بسیار وسیع پاکستانی‌ها و تروریست‌های چندملیتی برای بهره‌برداری مناسب از خبر شهادت قهرمان ملی، با تدبیر و درایتی مسعود گونه، رهبری جبههٔ مقاومت را بر دوش گرفت و در یک حرکت متهورانه با دو گام جلوتر از دشمن، ابتدا مواضع آن‌ها را صاعقه‌وار درنوردید و سپس طی برنامه‌ریزی دقیق عملیاتی، همهٔ حمله‌های دشمن را که ماه‌ها برای آن وقت گذاشته بودند، نقش بر آب کرد. با درایت مارشال فهیم و مقاومت مجاهدان، راه آزادی و ثبات به جبههٔ مقاومت دوباره برگشت و جبهه شوک عظیم ناشی از ترور رهبر کاریزماتیک خود را با موفقیت پشت سر گذاشت. در اواسط دورهٔ مقاومت و در زمانی که طالبان توانسته بودند با عملیات سریع، تمام شمال به شمول بلخ، قندوز و طالقان را اشغال کنند و با ایجاد رعب و وحشت می‌خواستند از فرخار گذشته و بدخشان را تصرف کنند و در عین زمان عده‌یی به حمایت از طالبان بیرق‌های سفید را در مناطقی از تخار و بدخشان به اهتزاز در آورده بودند، مارشال شجاع افغانستان در یک اقدام شجاعانه و به معنای واقعی متهورانه با چرخ‌بال در مناطقی فرود آمد که زمزمه‌های حمایت از طالبان در آن جاها شنیده می‌شد و هرآن ممکن بود که دست به اقدامی بزنند.

شکوه، هیبت، اُبَهِت و شجاعت مارشال به حدی بود که همهٔ آن‌ها را متهور و

متحیر کرد، مارشال با درایت، مهربانی و مدیریت صحیح بر این مناطق بحران‌زده روحی تازه بخشید و جبهات مقاومت را در آن‌جا دوباره احیا کرد.

نقش مارشال محمد قسیم فهیم در پی‌ریزی نظام جدید در افغانستان و ایجاد تعادل بین نیروهای احساساتی و رادیکال مجاهدین با طیف‌های مختلف و نیروهایی که پس از تحولات از غرب به کشور برگشته بودند نیز برجسته و قابل تأمل است.

مارشال را به حقیقت می‌توان معمار اردوی ملی امروزی افغانستان نامید. چیزی که دشمنان این آب و خاک به ویژه پاکستانی‌ها از دیرباز کمر به نابودی آن بسته بودند، اردوی ملی افغانستان که امروزه در غیاب قوای بین‌المللی حافظ شرف، عزّت، آبرو و تمامیت ارضی کشور ماست، به دست‌اندرموردی پی‌ریزی شد که قسمت اعظم عمرش را در ستیغ صخره‌های هندوکش برای عزت و عظمت این سرزمین رزمید.

در آستانهٔ انتخابات سرنوشت‌سازی که سرانجام منجر به تشکیل حکومت وحدت ملی شد، مردی را از دست دادیم که اگر می‌بود به احتمال قوی، بدخواهان نمی‌توانستند به این راحتی با آرای مردم بازی کرده و از تشکیل حکومت مشروع مبتنی بر آرای اکثریت مردم جلوگیری کنند.

بی‌گمان نبود مارشال پرابهت افغانستان، فرصت لازم را برای کژاندیشانی که به اراده مردم هیچ ارزشی قایل نیستند فراهم کرد تا انتخابات و در عین زمان، باور، امید و اشتیاق میلیون‌ها شهروند این خاک را به بیراهه بکشاند و کشور را درگیر طولانی‌ترین انتخابات تاریخ کنند.

اگرچه راه مسعود، رادمردانی چون رهبر جهاد شهید استاد برهان‌الدین ربانی، مارشال محمد قسیم فهیم، جنرال داوود داوود، مولانا سید خیلی، انجنیر محمد

عمر، شاه‌جهان نوری، شهید مصطفی کاظمی و ده‌ها قهرمان اسطوره‌ای دیگر را از تاریخ ما گرفت، اما سپهبدان سپیدار قامت، هنوز ایستاده‌اند و هنوز به پای میثاق ابدی شان با عشق و آزادی خون می‌دهند تا مردانه‌گی و جوان‌مردی در عصر افراط و جنون به افسانه‌های لابلای کتاب‌های تاریخ نپیوندد.

سپیدارها هنوز ایستاده‌اند